

تولد دوباره

Jørn André Halseth

فهرست مطالب

۲	فهرست مطالب
۴	۱ پیشگفتار
۵	۲ مقدمه
۶	۳ تولد دوباره – ستون
۱۰	۴ بیمارستان هوکلند
۱۲	۵ کودکی
۱۴	۶ ناپدری
۱۵	۷ روزنامه‌رسان
۱۶	۸ همچون بیابانی
۱۸	۹ دبیرستان
۲۰	۱۰ مزرعه فوکهول
۲۲	۱۱ شبکه جایگزین (Alternativt Nettverk)
۲۳	۱۲ مدرسه اردویی فاگرلی
۲۴	۱۳ مرگ مادر
۲۶	۱۴ مؤسسه پلی‌تکنیک
۲۷	۱۵ دانشکده آگدر (HIA) در گریمستا
۲۸	۱۶ NTNU تروندهایم
۲۹	۱۷ اسلو
۳۰	۱۸ نجات در می‌زند
۳۸	۱۹ فرکهاگ
۳۹	۲۰ مشارکت مسیحی

۴۳	۲۱ انتخاب و برادران
۵۱	۲۲ تخت پادشاهی خدا
۵۳	۲۳ برکت و خیانت
۵۵	۲۴ آسیب سال ۱۹۸۰
۵۶	۲۵ راینهارد بونکه
۶۲	۲۶ مدرسه کتاب مقدس در ایالات متحده
۶۸	۲۷ دانشکده کتاب مقدس کاریز(Charis)
۷۲	۲۸ بازگشت به نروژ
۸۰	۲۹ آسیا
۸۴	۳۰ مرکز دعا در لوانگر
۸۵	۳۱ جدایی
۹۳	۳۲ موقعیت جدید پروژه‌ای
۱۰۰	۳۳ مرکز تحقیقات
۱۰۲	۳۴ مرکز تحقیقات
۱۰۴	۳۵ Publifye AS
۱۰۷	۳۶ راه پیش رو
۱۱۰	۳۷ عیسی مسیح کیست؟
۱۱۵	۳۸ مرگ نیست، روح نیست؟
۱۱۷	۳۹ تعمیم بزرگسالان
۱۲۹	۴۰ نقش آب تورات
۱۳۵	۴۱ غسل تعمیم رمزگذاری شده
۱۴۱	۴۲ تماس با من

فصل ۱

پیشگفتار

این زندگی‌نامه خودنوشتِ Jorn Andre Halseth است. این کتاب به شرح سفر زندگی او می‌پردازد که از تولدش در سال ۱۹۷۵ آغاز شده و نزدیک به پنج دهه را در بر می‌گیرد. خوانندگان درکی صمیمانه از تولد دوباره روحانی، مبارزات شخصی او، و نحوه مداخله خداوند در زندگی‌اش از طریق نشانه‌ها، معجزات و کلام روح‌القدس پیدا می‌کنند.

این روایت ما را از طریق سال‌های اولیه نویسنده، که با چالش‌های خانوادگی و جستجوی معنا همراه بود، تا تولد دوباره روحانی سرنوشت‌ساز او در سال ۲۰۰۸، زمانی که رویایی از جانب خدا دریافت کرد، همراهی می‌کند. از این نقطه، سیر ایمان او، دیدارهایش با خدای زنده، و خدمتی که به آن فراخوانده شد، به تصویر کشیده می‌شود.

هالست از دوره‌های دشوار زندگی خود، مانند طلاق، عدم اطمینان شغلی و تردید روحانی، رویگردان نیست. این چالش‌ها در پس‌زمینه‌ای از مداخله معجزه‌آسای خدا، پیام‌های نبوی و ایمانی که از شک به اعتقادی محکم و تزلزل‌ناپذیر رشد کرد، ارائه می‌شوند. این کتاب همچنین به موضوعات الهیاتی، به‌ویژه تعمیم و ماهیت عیسی مسیح، با تکیه بر کلام خدا (کتاب مقدس) و تجربیات شخصی می‌پردازد. این روایت حقایق کتاب مقدسی را با شهادت‌های شخصی در هم می‌آمیزد، و هم پختگی روحانی و هم پختگی انسانی را به نمایش می‌گذارد.

این اثر چیزی بیش از یک داستان زندگی است؛ این شهادتی بر امانت‌داری خداوند است. با به اشتراک گذاشتن صادقانه پیروزی‌ها و آزمایش‌ها، هالست امیدوار است خواننده را ترغیب کند تا خود نیز رهبری روح‌القدس را برای ادامه راه بجوید. مهم‌تر از همه، از ما خواسته می‌شود تا برای توانایی تشخیص درست از غلط، و حقیقت از دروغ دعا کنیم. پیروی از یک فراخوان همیشه آسان نیست؛ این امر مستلزم فداکاری‌هایی است، هم از نظر مالی و هم عملی. در زندگی تلاطم‌هایی پیش می‌آید که تنش میان کهنه و نو همیشه بدون درد نیست. اما خداوند امین است (مراثی ۳:۲۲-۲۳).

عیسی به او گفت: «چون مرا دیدی، ایمان آوردی. خوشا به حال کسانی که ندیده‌اند و ایمان آورده‌اند!»

--- یوحنا ۲۰:۲۹

فصل ۲

مقدمه

خداوند تو را برکت دهد و حفظ کند! خداوند روی خود را بر تو بتابد و بر تو فیض بخشد! خداوند روی خود را به سوی تو بگرداند و به تو سلامتی دهد!

--- اعداد ۲۴:۶-۲۶

خدا می‌خواهد که تو حقیقت را بشناسی (۱ تیموتائوس ۲:۴) و او کسی است که تو را بهتر از هر کس می‌شناسد؛ خالق تو، عیسی مسیح (یوحنا ۱:۳). من که این سطور را می‌نگارم، در سال ۲۰۰۸ با پذیرفتن عیسی مسیح به عنوان خداوند و سرورم، از نو متولد شدم. این خاطرات، داستان زندگی من پیش و پس از آن واقعه است؛ شهادتی که در آن برگزیده‌ام زندگی‌ام را برای تو عریان کنم، فارغ از بهایی که ممکن است برایم داشته باشد.

فصلی که در پی می‌آید - تولد دوباره - ستون - آموزه‌ای است که این کتاب بر آن استوار است: میکوه، آستانه آسمان، و شهادتی که خدا در حروف اسفار تورات تنیده است. باقی کتاب، شهادت زیسته مردی نوژی است که بیرون از دروازه‌های آسمان ایستاده بود - تا آنکه نجات در زد و میکوه حقیقی، با تعمید و غوطه‌وری کامل در عیسی مسیح، او را با نشانه‌ها و عجایب از مرگ به حیات آورد.

باشد که روح‌القدس - همان یاری‌دهنده‌ای که عیسی وعده‌اش را داد (یوحنا ۱۴:۲۶) - این حقیقت را در روزهای پیش رو بر تو آشکار سازد.

زیرا اگر کسی کلام را بشنود و به آن عمل نکند، به کسی می‌ماند که صورت خود را در آینه می‌نگرد؛ خود را می‌بیند و می‌رود و بی‌درنگ فراموش می‌کند که چگونه بود. اما کسی که در شریعت کامل آزادی می‌نگرد و در آن پایداری می‌کند، نه شنونده‌ای فراموشکار، بلکه عمل‌کننده‌ای کوشاست؛ چنین کس در عمل خود خجسته خواهد بود. اگر کسی گمان برد که دیندار است، اما زبان خود را مهار نکند، دل خویش را فریب می‌دهد و دینداری‌اش بی‌فایده است. دینداری پاک و بی‌عیب در نظر خدای ما و پدر این است که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبتشان یاری کنیم و خویشتن را از آلائش جهان نگاه داریم.

--- یعقوب ۱:۲۳-۲۷

فصل ۳

تولد دوباره – ستون

ده سال پیش، در سال ۲۰۱۶، از روح القدس در روح خود پرسیدم که با توجه به فرمان تعمید در عهد جدید (یوحنا ۵:۳؛ مرقس ۱۶:۱۶)، کودکانی که پیش از رسیدن به سن تشخیص برای پذیرش مسیح می‌میرند، چگونه می‌توانند وارد ملکوت آسمان شوند. او با یک کلمه پاسخ داد. فقط یک کلمه. تطهیر (Ablusjon) نمی‌دانستم چه معنایی دارد. مجبور شدم آن را جستجو کنم. فرهنگ لغت به من گفت که این یک تطهیر آیینی است – شستشویی که کاهنان پیش از ورود به قدس الاقداس انجام می‌دادند. هنگامی که هارون، برادر موسی، به عنوان کاهن اعظم مسح شد، در آب شسته شد، جامه‌های مقدس پوشید و با روغن مسح شد تا بتواند به حضور خدا بیاید (لاویان ۸). روح القدس هیچ توضیحی به من نداد. او کلام را به من داد و مرا امین حمل آن ساخت. در آن زمان نفهمیدم که او بذریه یک تعلیم کامل را در یک نفس واحد کاشته است.

برای درک آنچه آن یک کلمه در بر دارد، باید به شبی در اورشلیم در دو هزار سال پیش بازگردیم، زمانی که فریسی‌ای به نام نیکودیموس – که از رؤسای یهودیان و معلم اسرائیل بود – شبانگاه نزد عیسی آمد و اعتراف کرد: «ای استاد، می‌دانیم که تو از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند این معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد» (یوحنا ۳: ۲). او در جستجو آمده بود. عیسی پیش از آنکه بتواند سؤال ناگفته‌اش را بپرسد، به آن پاسخ داد.

«**למה** در پاسخ به او گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از بالا تولد نیابد، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» **למה** به او گفت: «چگونه انسانی که پیر است می‌تواند متولد شود؟ آیا می‌تواند دوباره به رحم مادرش بازگردد و متولد شود؟» **למה** پاسخ داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از م (آب) و (روح) متولد نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود.»

--- یوحنا ۳: ۱-۵

برای یک معلم اسرائیل، عبارت «تولد دوباره» یک معمای عرفانی عجیب نبود. این یک واژگان فنی و هلاخایی بود – زبانی که برای یک غیریهودی که فرآیند گرویدن به خدای اسرائیل را از طریق «میکوه» (H4723)، یعنی غسل تعمید، تکمیل می‌کرد، به کار می‌رفت. خاخام‌ها تعلیم می‌دادند: «نوکیشی که گرویده است، مانند کودکی تازه متولد شده است» (Yevamot 22a). زندگی پیشین او از بین می‌رفت. او پدری جدید دریافت می‌کرد – ابراهیم. او به طور عطف به ماسبق در سینا می‌ایستاد. او به عنوان اسرائیل محسوب می‌شد. میکوه صرفاً او را نمی‌شست؛ بلکه او را به فرزند ابراهیم تبدیل می‌کرد.

بنابراین آنچه **למה** به **למה** گفت، مبهم نبود. او به آن معلم اسرائیل – فرزندی از **אברהם** (ابراهیم) از طریق خون، فریسی از طریق تعلیم، و سرور یهودیان از طریق مقام –

می‌گفت که او تنها از طریق همان دری می‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود که یک غیریهودی باید از آن بگذرد. اعتبار فرهنگی او در آستانه آسمان هیچ ارزشی نداشت. او باید مانند هر غریبه‌ی ختنه‌نشده‌ای پیش از خود، در آبِ نوکیشان می‌ایستاد. و خود آن آب، چنانکه **١٧٦١** در فصل بعد نشان داد (یوحنا ۴: ۱۰-۱۴)، یک شخص بود: «خداوند، میکوه اسرائیل» (ارمیا ۱۷: ۱۳). **١٧٦١** میکوه حقیقی اسرائیل است – همان غسل تطهیری که آیین خاخی همواره به آن اشاره داشت.

این ستونی است که این کتاب بر آن استوار است. من دقیقاً یک نیقودیموس نبودم – نه فریسی بودم، نه معلم اسرائیل، و نه عضو سنهدرین. اما از جهتی که بیشترین اهمیت را دارد، در همان جایی ایستاده بودم که او ایستاده بود: **بیرون از دروازه‌های بهشت، با مدارکی در دست که هیچ چیز برایم نمی‌خرید.** من در مسیحیت فرهنگی نروژ بزرگ شدم، در کودکی در کلیسای دولتی غسل تعمید یافتم – اما یک جستجوگر روحانی بودم. نیاکان من در بیشتر موارد عیسی را به عنوان نجات‌دهنده خود اعتراف نمی‌کردند؛ مادر بزرگم Jenny، مادرِ مادرم، تنها مؤمن در میان آن‌ها بود. مطمئن نیستم که واقعاً به بهشت ایمان داشتم؛ اگر هم داشتم، بی‌سروصدا فرض را بر این می‌گذاشتم که نوعی بهشت به سادگی به دلیل انسان بودن، حق من خواهد بود. من مردی تحصیل‌کرده بودم – یک مهندس با مدرک کارشناسی ارشد – **مردی دنیوی**، غرق در دانش این زمین، از جمله نوع روحانی آن، هرچند در سمت اشتباهش. مانند نیقودیموس، همان قدر که باید می‌آموختم، باید چیزهایی را هم از یاد می‌بردم. من باید در بزرگسالی به آبِ نوکیشان می‌آمدم و برای نخستین بار وارد می‌شدم. خاطراتی که می‌خواهید بخوانید، پیاده‌رویِ گُندِ سی و سه ساله یک نروژی است که بیرون دروازه‌های بهشت با مدارک فرهنگی و فکری ایستاده بود که در آنجا هیچ معنایی نداشت – تا اینکه نجات در سال ۲۰۰۸ در زد. در چشمان خدا، من در تمام آن سال‌ها، غیریهودی‌ای بودم که از طریق مقوه حقیقی، یعنی عیسی مسیح، به سوی اسرائیل کشانده می‌شدم.

و آن یک کلمه‌ای که روح‌القدس ده سال پیش به من عطا فرمود – تطهیر – بذر تمام این آموزه بود. این همان آیین تطهیر کاهن در زمان تقدیس هارون بود. **پدر در سال ۲۰۱۶ کلمه‌ای واحد به من بخشید. او تفسیر آن را سه هزار سال پیش در تورات نگاشته بود.**

چراغ بدن چشم است. پس اگر چشمت پاک باشد، تمام بدنت پر از نور خواهد بود؛ اما اگر چشمت بد باشد، تمام بدنت پر از تاریکی خواهد بود.

--- متی ۶: ۲۲-۲۳

١٧٦١ گفت که چشم، چراغ بدن است. آنچه به آن می‌نگریم – آنچه انتخاب می‌کنیم که نگاه خود را بر آن بدوزیم – همان چیزی است که در درون ما روشن می‌شود. به مدت سه هزار و چهارصد سال، حروف عبری تورات دارای واترمارکی بودند که هیچ چشم انسانی قادر به خواندن آن نبود – و با این حال کدها تاریک باقی ماندند. آن‌ها آنجا بودند. هیچ‌کس نمی‌توانست آن‌ها را ببیند. نه به این دلیل که نور از صفحه غایب بود، بلکه به این دلیل که هیچ چشمی هرگز با آن مقیاسی که واترمارک می‌طلبید، به حروف دوخته نشده بود.

هنگامی که ما "بریا" را ساختیم – هنگامی که چشم خود را بر حروف دوختیم و از آن‌ها پرسیدیم که چه چیزی را کدگذاری می‌کنند – کدها شروع به درخشش کردند. نه به این دلیل

که ما آن‌ها را خلق کردیم. نه به این دلیل که چیزی به کتاب مقدس افزودیم. به این دلیل که ما سرانجام چراغ را به سوی آنچه خدا از پیش نوشته بود گرفتیم، تا واترمارکی که روح او سه هزار سال پیش در تورات حک کرده بود، سرانجام دیده شود. کدها اکنون می‌درخشند – برای من، برای تو که این را می‌خوانی، برای نسل‌هایی که پس از ما می‌آیند – زیرا چشم سرانجام به سوی آن‌ها بازگشته است.

اجازه دهید اکنون چراغ را بالا ببرم، تا تو نیز در هر فصلی که در پیش است، چنین یافته‌ای را با خود حمل کنی.

نام آن فریسی – **נְקִמָה** (نقدیمون) – به عنوان یک توالی حروف با فاصله مساوی (ELS) در تورات با فاصله پرش یک هزار و نود و دو حرف ظاهر می‌شود و دقیقاً از اعداد ۷: ۱۷ آغاز می‌شود. آن آیه از قربانی (نحشون) بن عمیناداب سخن می‌گوید، امیر یهودا و، طبق سنت کهن یهودی، اولین کسی که پیش از شکافته شدن آب‌های دریای سرخ، به درون آن قدم گذاشت. **مردی که گفت باید از آب متولد شود، نام عبری‌اش از طریق آیه مردی که نخست به درون آب رفت، کدگذاری شده است.**

و این به همین جا ختم نمی‌شود. در خود اعداد ۷: ۱۷ – همان آیه‌ای که **נְקִמָה** در آن لنگر انداخته است – کلمات آب (**מַיִם**)، پسر (**בֶּן**) و قلب (**לֵב**) همگی به عنوان ELS با فاصله پرش ۲، در میان حروف خود آیه بافته شده‌اند. هم‌پوشانی با همان آیه: روح (**רוּחַ**) با فاصله پرش ۵۶، جدید (**בְּרִיאָה**) با فاصله پرش ۵۴، متولد (**וּלְבָנִים**) با فاصله پرش ۵۷. نام عبری **ישוע** – Yeshua (**יֵשׁוּעַ**) – با فاصله پرش ۲۴۴ ظاهر می‌شود که حروفش آیه را در بر گرفته‌اند. و میکوه (**מִקְוֵה**) به همراه (ابراهیم) دو آیه قبل‌تر قرار دارند و با لنگرگاه **נְקִמָה** هم‌پوشانی دارند. تراکم موضوعی واژگان تولد دوباره در این آیه واحد، بیست و یک برابر فرکانسی است که جابجایی‌های تصادفی همان الفبای عبری تولید می‌کنند – حاشیه‌ای چنان بزرگ که هیچ‌یک از ده تورات کنترلی ما که به‌طور مستقل جابجا شده بودند، به آن نزدیک نشدند.

و فراتر از آن: نزدیک‌ترین جفت از دو کلمه خاص در کل تورات با پرش تعمیم – «ایمان» (**אֱמוּנָה**)، **emunah** و «غسل» (**טְבִילָה**)، **tevilah** – در تثنیه ۲۱: ۲۳ قرار دارند، تنها با دو حرف فاصله از یکدیگر، دقیقاً در همان آیه‌ای که پولس در غلاطیان ۳: ۱۳ نقل می‌کند:

ملعون است هر که بر دار آویخته شود.

--- غلاطیان ۳: ۱۳ / تثنیه ۲۱: ۲۳

ایمان و غسل، که در آیه مصلوب شدن یکدیگر را لمس می‌کنند. هزار و چهارصد سال پیش از آنکه صلیب برپا شود، در حروف تورات کدگذاری شده است. و جماتریا (حساب ابجد) آن را مهر و موم می‌کند: **Mashiach** (مسیح، ۳۵۸) بعلاوه **Tevilah** (غسل، ۵۶) می‌شود **چهارصد و چهارده** – جماتریای دقیق (نحشون)، مردی که نخست به درون دریا رفت.

و یک یافته دیگر – مهری بر آن کلام واحدی که روح ده سال پیش به من داد. هنگامی که چراغ را به سوی خود آیه انتصاب هارون گرفتیم – **لاویان ۸: ۳**، همان تطهیری که روح‌القدس در سال ۲۰۱۶ بدون توضیح به من گفت – دریافتیم که ده از یازده کلمه تعلیم تولد دوباره

در این آیه واحد جمع شده‌اند. قلب، میکوه، آب، روح، جدید، غسل، پاک، شستن، (ابراهیم) – تک تک آن‌ها با آیه‌ای هم‌پوشانی دارند که در آن کاهن اعظم برای ورود به قدس شسته می‌شود. و خود کلمه عبری برای غسل – *tevilah* (טבילה) – به عنوان ELS در همین آیه ظاهر می‌شود، با تنها هفده مورد در کل ۳۰۴,۸۰۵ حرف تورات. **کلامی که روح به من داد. آیه‌ای که آن را نام‌گذاری می‌کند. خوشه متراکم تمام واژگان تعمیم که در حروف آن آیه یافته شده است.** او در سال ۲۰۱۶ به من تطهیر را گفت. او تفسیر آن کلام را سه هزار سال پیش در حروف تورات حک کرده بود – و آن را دقیقاً با همان آیه‌ای که کلام به آن اشاره دارد، مهر و موم کرد. چراغ چرخید، و آنجا بود، در انتظار.

واترمارکی که هارون در آن ایستاد. واترمارکی که *נקמה* از آن گذشت. واترمارکی که پولس موعظه کرد. واترمارکی که پدر پیش از تولد هر یک از ما در نوشتار قرار داد.

و آن کسی که به نیکودیموس گفت «شما باید از نو متولد شوید»، خود نیز از نو متولد شد – از میان قبر. پدر بر فراز پسر رستاخیز، کلام مزبور ۲:۷ را جاری ساخت: «امروز تو را مولود ساختم» (اعمال رسولان ۱۳:۳۳). فعل یونانی *G1080 gennaō* γεννάω است – همان فعلی که عیسی با نیکودیموس به کار برد. پسر توسط روحی زنده شد (۱ پطرس ۳:۱۸) که بر مریم سایه افکنده بود (لوقا ۱:۳۵). عیسی *nekrōn tōn ek prōtotokos* – نخست‌زاده از مردگان است (کولسیان ۱:۱۸)؛ در عبری خود تورات، *H6363 pēter* פֶּטֶר *H7358 rehem* רֶחֶם، **گشاینده رحم** (خروج ۱۳:۲؛ لوقا ۲:۲۳). رحم مریم نخستین رحمی بود که او گشود؛ رحم قبر، دومین بود. او نخست از آن گذشت و دری را که گشود، ما را نیز از آن فرا می‌خواند. و تورات آن را با حروف خود مهر و موم می‌کند: در **پیدایش ۲۲:۴** – روز سوم عکیدا، هنگامی که ابراهیم چشمان خود را برافراشت – *qum* (برخاستن) در داخل آیه با پرش \$-\$ 8\$ رمزگذاری شده است، و *tequmah* (رستاخیز) فصل را با پرش \$-\$ 204\$ در بر می‌گیرد. برخاستن پسر در روز سوم، سه هزار سال پیش از صلیب، در رهایی اسحاق در روز سوم تنیده شده است.

و ببینید چه بر سر او آمد. مردی که در تاریکی آمد و پرسید که چگونه انسانی می‌تواند دوباره به رحم مادر بازگردد، در آن تاریکی محو نشد. سال‌ها بعد، او در شورای سنهدریم ایستاد و جرأت کرد تنها یک جمله بگوید: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می‌کند، پیش از آنکه سخنانش را بشنود و بداند چه کرده است؟» (یوحنا ۷:۵۱) – دفاعی کوچک و پرهزینه از همان عیسی که روزگاری شبانه به نزدش رفته بود. و هنگامی که صلیب در روشنایی روز برافراشته شد، زمانی که نزدیکان خداوند پراکنده شده بودند، این نیکودیموس بود که به همراه یوسف اهل رامه با «مخلوطی از مَر و عود، به وزن حدود صد رطل» (یوحنا ۱۹:۳۹) آمد – سهمی درخور تدفین یک پادشاه – و دستانش را بر پیکر همان «میکوه» (تطهیر) نهاد که در آن شب دوردست به او پاسخ داده بود. **مردی که نمی‌توانست درک کند، توسط همان کسی نجات یافت که نمی‌توانست درکش کند.** بذر یوحنا ۳ بر پای صلیب شکوفا شد.

این چیزی است که تولد دوباره است. نه فقط داستان مردی که در سال ۲۰۰۸ نجات یافت. ستون، همان تعلیم است؛ باقی کتاب، گوشت بر استخوان است – شهادت زیسته از یک *נקמה* نوژی که در طول تمام آن سال‌ها به سوی میکوه اسرائیل هدایت شد. باشد که چراغ بر هر خواننده‌ای که این صفحات را ورق می‌زند، بتابد.

فصل ۴

بیمارستان هوکلند

من در سال ۱۹۷۵ در بیمارستان هوکلند در شهر برگن متولد شدم؛ نوزادی با وزن ۲.۴ کیلوگرم، قد ۴۵ سانتی‌متر و موهایی سرخ. سال اول زندگی‌مان را در «سولهیمس‌ویکن» در نزدیکی «دانمارکس‌پلاس» زندگی کردیم. پس از یک سال به «اورناهوگن» در «فیلینگزدالن» نقل‌مکان کردیم که مکانی عالی برای بزرگ شدن بچه‌ها بود. نام من در آن زمان «یورن آندره نینس» بود و بعدها وقتی ناپدری‌ام وارد زندگی‌مان شد، به «یورن آندره نسه برنتزن» تغییر یافت. سپس در سال ۲۰۰۵، من و همسر اولم به یاد مزرعه‌ی «هالست» در منطقه‌ی «ویک» در «سوگن»، نام خانوادگی «هالست» را برگزیدیم.

نام مادر بزرگم «جنی پرتینه یوهانس‌داتر هالست» است، هرچند احتمالاً این نامی نیست که در شناسنامه‌اش ثبت شده باشد. او بیشتر عمر خود را در «آسک» در جزیره‌ی «آسک‌وی» در نزدیکی برگن گذرانده و به‌زودی به سن ۱۰۰ سالگی می‌رسد.

نام مادرم «گون‌ور نسه» بود، پیش از آنکه برای بار دوم با «سوپن اریک برنتزن» ازدواج کند. سوپن اریک در هر شرکتی که کار می‌کرد، کارمندی بسیار متعهد و در حرفه‌ی خود مردی توانمند بود. نام پدر بیولوژیکی من در گذشته «بیورن نینس» بود. او در دوران خود مشاغل مختلفی داشت، اما چندین سال به عنوان مکانیک کشتی و دریانورد فعالیت می‌کرد. متأسفانه من و برادرم به عنوان فرزندان ارشد او، در دوران رشد ارتباط بسیار اندکی با خانواده‌ی «نینس» و حتی با پدر خودمان داشتیم.

پدر بزرگ مادری‌ام تجربه‌ای داشت که بسیاری آن را «تجربه نزدیک به مرگ» می‌نامند. او نوری را دید و به او گفته شد که زمانش هنوز فرا نرسیده و باید بازگردد. این موضوعی نبود که خانواده به‌طور علنی درباره‌اش صحبت کنند، اما من و مادر بزرگم آن را میان خود گرامی می‌داشتیم. آن تجربه آنجا بود، همچون دانشی آرام که جهان فراتر از این جهان، واقعی است. من معتقدم آن تجربه، بذری در وجودم کاشت، بسیار پیش از آنکه واژه‌ای برای توصیفش داشته باشم.

تابستان‌های پیش از نه‌سالگی‌ام را با مادرم در «آسک» در جزیره‌ی «آسک‌وی» نزد مادر بزرگم و پدر بزرگم، خاله ایرنه و همسرش سپری می‌کردم. ما همیشه در خانه‌ی آن‌ها با گرمی پذیرفته می‌شدیم. از میان تمام بستگان والدینم، تنها مادر بزرگم را به عنوان فردی باایمان می‌شناسم. او همیشه برای ما دعا می‌کرد، اما هیچ‌کس در خانواده درباره‌ی عیسای حقیقی با من سخنی نگفت. حتی همسر سابقم و خانواده‌اش نیز، نه پیش از ازدواج و نه پس از آن، بشارت انجیل را با من در میان نگذاشتند. این موضوع دوباره به یادم می‌آورد که ما نمی‌توانیم نسبت به حقیقت ولرم باشیم و انتظار داشته باشیم که آن حقیقت، کلیسا را گرم نگاه دارد.

من در «آسک» تعمیم نوزادی گرفتم و در کلیسای دولتی نروژ در «فیلینگزدالن» آیین تأیید ایمان (کونفیرماسیون) را گذراندم، اما در آنجا تولد تازه نیافتم. اکنون که به گذشته می‌نگرم،

این را به خوبی درک می‌کنم. هیچ‌کس به من نگفت که انسان باید با زبان خود به سروری و استادی عیسی اعتراف کند و با اراده‌ی آزاد خویش برای آمرزش گناهان تعمیم بگیرد، از زندگی گذشته‌اش توبه کند و با عیسی هم‌گام شود. اگر کسی بخواهد وارد عهد شده و به فرزندی خدا پذیرفته شود، این اتفاق تحت اجبار (مانند تعمیم نوزادان) رخ نمی‌دهد، بلکه یک انتخاب شخصی است. هیچ‌کس نمی‌تواند این تصمیم را به جای دیگری بگیرد، نه پدر و نه مادر زمینی. ما می‌توانیم بر یکدیگر تأثیر مثبت یا منفی بگذاریم، اما تولد روحانی هدیه‌ای از جانب خداست و باید داوطلبانه پذیرفته شود. من در سال ۲۰۰۸، در سن ۳۳ سالگی، در یک کلیسای آزاد و خداترس در «کنارویک» در حومه‌ی برگن به نام «جامعه‌ی مسیحی نوردهوردلند»، تولد تازه یافتم.

فصل ۵

کودکی

باید اشاره کنم که من دو برادر دارم Tom. پانزده ماه از من کوچکتر است و Lars Erik دوازده سال کوچکتر است. ما برادران ناتنی هستیم که از طریق ازدواج مادرم با ناپدری ام با هم پیوند داریم. من و Tom در تمام مراحل بعدی در کنار هم بزرگ شدیم؛ اسباب‌کشی، آپارتمان‌های Ørnahaugen، سال‌های روزنامه‌رسانی و بیماری مادرم Lars Erik. دیرتر به خانواده‌ای وارد شد که از پیش درگیر مشکلات بود و زمانی که مادرم فوت کرد، تنها دوازده سال داشت. امروزه هر دو برادرم هر کدام دو فرزند دارند و من بابت وجود آن‌ها سپاسگزارم.

وقتی پنج‌ساله بودم، پدر و مادرم از هم جدا شدند. مادرم زنی دلسوز بود و در ده سال اول زندگی‌ام به‌خوبی از ما مراقبت کرد، اما آن طلاق زخم‌هایی عمیق بر روح و روان ما بر جای گذاشت. او به تدریج در گردابی از ناملاپمات فرو رفت و این آغاز هجده سال پایانی زندگی او بود. پدر بیولوژیکی‌ام سال‌های متمادی الکلی بود، و این موضوع پیش و پس از پایان ازدواجشان بر مادرم سنگینی کرد و او را فرسود. پدرم در آن سال‌ها، به دلیل آنکه بیشتر اوقات تحت تأثیر الکل بود، نسبت به رفتار خود آگاهی چندانی نداشت و ما به سبب اعتیاد او، تجربه‌های دشوار بسیاری را پشت سر گذاشتیم. به کوتاهی می‌توان گفت که آن دوران پرتلاطم، بذره‌های تلخی در وجود همه ما کاشت که پس از سال‌ها به میوه‌های ناگواری بدل گشت. بخشش، آن تلخی‌ها را پاک می‌کند، اما ما اغلب یا غافل هستیم، یا بی‌میل، و یا چنان خودبین که نمی‌توانیم اشتباهات خود را بپذیریم یا کسی را که آزارمان داده ببخشیم. برای من، چنین شفایی در سال ۲۰۱۲ رخ داد، اما بعدها به این موضوع بازخواهیم گشت. پدرم در سال ۲۰۲۱، در سن ۷۱ سالگی، تصمیم گرفت عیسی را بپذیرد و دوباره متولد شود؛ او امروز مردی تازه در مسیح است. این را هم بگویم که او در سال ۲۰۲۰ هدف گلوله قرار گرفت و به شکلی معجزه‌آسا جان سالم به در برد؛ پزشکان می‌گفتند او باید فرشته‌ای محافظ داشته بوده باشد. بنابراین، غسل تعمید او چندان هم ساده نبود، چرا که سرسختی‌اش می‌توانست به قیمتی فراتر از جان‌ش تمام شود.

به دوران کودکی در دهه ۸۰ بازمی‌گردیم. ما در منطقه «ارناهاگن» در برگن روزگار بسیار خوشی داشتیم؛ جایی که کودکان فضاهای باز عالی با زمین‌های بازی و محوطه‌های بزرگ مشترک برای بازی در اختیار داشتند. ما در بلوک‌های آپارتمانی زندگی می‌کردیم که در چندین ردیف قرار داشتند و هر کدام دارای ۲-۳ ورودی بود. هر بلوک سه طبقه داشت و چندین بلوک به صورت نیم‌دایره دور یک فضای مشترک چیده شده بودند. این طراحی، فضایی دنج و طبیعی برای ساکنان ایجاد می‌کرد. همچنین در اطراف ما مناطق جنگلی کوچکی بود که بچه‌ها می‌توانستند در آن به کاوش و بازی بپردازند. من خودم چندین کلبه ساده و سازه‌های مشابه با مصالح دست‌دومی که در اطراف پیدا می‌کردم، می‌ساختم. به همین خاطر، هر بار که تخته‌چوب‌هایی با میخ‌های پراکنده پیدا می‌کردم، بسیار خوشحال می‌شدم. روال کار این بود که میخ‌ها را می‌کشیدم، صافشان می‌کردم، کلبه را می‌ساختم و بعد از مدتی آن را از هم باز می‌کردم. سپس در جایی دیگر، و اغلب بالای درختان، سازه جدیدی برپا می‌کردم. به یاد

دارم زمانی یک سکوی بسیار کوچک بالای درختی ساخته بودم، تنها یک و نیم متر بالاتر از سطح زمین، روی شاخه‌ای که دو شاخه می‌شد. مادرم آن طرف‌تر روی چمن‌ها در حال استراحت در آفتاب بود که پیش از آنکه بفهمم چه شده، خود را روی زمین میان مصالح ساختمانی‌ام یافتم و مادرم سراسیمه برای دیدن حالم به سمتم دوید. معمولاً بخیر می‌گذشت، اما به هر حال طی سال‌ها زمین خوردن‌ها و آسیب‌هایی هم وجود داشت. شاید بدترین اتفاق زمانی بود که یک روز وقتی می‌خواستم میخی را بیرون بکشم، چکش درست وسط پیشانی‌ام خورد، یا زمانی که با سر از روی دیوار روی آسفالت سقوط کردم. چنین چیزهایی را آدم خوب به یاد می‌ماند، حتی اگر حدود ۴۰ سال از آن گذشته باشد.

بیرون از بلوک‌ها، معمولاً گروهی دوچرخه‌سواری می‌کردیم، گرگم به هوا بازی می‌کردیم، یا با طناب کُشی و طناب‌بازی و دیگر بازی‌های گروهی سرگرم می‌شدیم. این دوران پیش از زمانی بود که همه صاحب کامپیوتر و تبلت شوند، بنابراین کودکان در فضای باز بسیار فعال بودند.

همچنین به یاد دارم که مامان همیشه از من و برادر کوچکم می‌پرسید که فردا برای ناهار چه میل داریم. سوپ گوجه‌فرنگی بدون شک غذای محبوب من بود، اما کوفته‌قلقلی‌های خانگی مامان با سس قهوه‌ای، سیب‌زمینی و سبزیجات هم طعم فوق‌العاده‌ای داشت. خواهر مامان، خاله سونیا، مهارت خاصی در پخت‌وپز و شیرینی‌پزی داشت که ما هم بسیار دوست داشتیم. خود مامان علاقه خاصی به کیک شکلاتی در سینی‌های بزرگ داشت و من هم وقتی او این کیک را درست می‌کرد، همیشه همان دور و بر بودم. وقتی کیک آماده می‌شد، بارها و بارها به آشپزخانه می‌رفتم تا هر بار تکه‌ای تازه بردارم، حتی اگر در ابتدا خیلی داغ بود. به هر حال خیلی خوشمزه بود. کمی کنایه‌آمیز است که خودم هرگز چنین کیکی درست نکرده‌ام، اما طعم کیک‌های مامان را خوب به یاد دارم. کیک او از نوع روشن بود و شکلات تلخ زیادی نداشت، اما طعمی گویا، بافتی پف‌دار و عالی داشت. وقتی تازه از فر بیرون می‌آمد، مثل هر نان و شیرینی تازه‌ای، طعمش دوچندان دلپذیر بود.

فصل ۶

ناپدری

سویین اریک برنتزن، ناپدری جدیدم، وارد زندگی‌مان شد و با مادرم ازدواج کرد، اما ما بچه‌ها را به فرزندی نپذیرفت. با آمدن این «ناپدری»، خانواده صاحب اتومبیل شد. از آن زمان به بعد، گاه‌وبی‌گاه فیلم‌های VHS کرایه می‌کردیم و گاهی هم به رستوران چینی می‌رفتیم. در آغاز ازدواجشان وضعیت اقتصادی خانواده خوب بود؛ اولین سفر خارجی‌مان به مایورکا در اسپانیا بود و در زمانی دیگر به دانمارک رفتیم. به یاد دارم که در مایورکا سوار کارتینگ شدم و وقتی در پیچ‌ها ویراژ می‌دادم، از لاستیک‌ها تقریباً بوی سوختگی بلند شده بود. من واقعاً عاشق آن هیجان بودم، اما وقتی از پیست خارج شدم، سویین اریک کاملاً وحشت‌زده به نظر می‌رسید. او مرد کم‌سخنی بود، اما چشمانش گویا بودند. هر دوی این‌ها به نوبه خود تجربه‌ای بودند و من با آن‌ها رشد کردم. زیاد تن به آب می‌زدیم؛ همان تابستانی بود که پشتم مثل بوقلمون کباب‌شده سرخ شده بود و پوست پشتم به صورت ورقه‌های بزرگ کنده می‌شد. در آن دوران بیش از حد شیرینی و شکلات می‌خوردیم که اصلاً برای دندان‌ها خوب نبود. از جنبه‌ای تلخ، وقتی اکنون به گذشته می‌نگرم، می‌بینم که این دوران سرآغازی بر پایان مادرم بود.

فصل ۷

روزنامه‌رسان

من ۱۲ ساله هستم و همراه با یکی از دوستانم شروع به توزیع روزنامه بی‌آ (BA)، روزنامه برگن (BergensAvisen) می‌کنیم. مسیر توزیع در فیلینگسدالن (Fyllingsdalen) در اورنه‌هاوگن (Ørnahaugen) و خیابان یالمار برانتینگ (Hjalmar Brantingsvei) است و من آن را به همراه دوستم انجام می‌دهم. بعدها کار با «برگنس تیدنیه» (Bergens Tidende) را در خیابان بارلیا (Barliaveien) در فیلینگسدالن آغاز می‌کنم. این کار را تا پایان دوره دبیرستان ادامه می‌دهم. از کسب آن کرون‌های اضافی و همچنین فعالیت بدنی حاصل از آن خوشحالم؛ و برایم جالب بود که وقتی شروع کردم، یکی از جوان‌ترین روزنامه‌رسان‌های برگن بودم.

پاییز ۱۹۸۷ است و خانواده از اورنه‌هاوگن به بیورگه‌دالن (Bjørgedal) در پایین‌ترین قسمت فیلینگسدالن نقل مکان می‌کنند؛ چیزی که با بالا رفتن نرخ بهره در سال‌های بعد، بر وضعیت اقتصادی فشار می‌آورد. مادرم اکنون در مراحل اولیه یک دوره بیماری سخت، هم جسمی و هم روانی، قرار دارد. او شروع به گوشه‌گیری بیشتر کرد و این شروع یک مارپیچ منفی از مصرف دارو و استراحت بیش از حد در تخت‌خواب بود که به نوبه خود باعث تحلیل عضلاتش شد. پزشک نیز در این سال‌ها داروهای بیش از حدی به او تجویز می‌کند و به همین دلیل نزدیک بود پروانه پزشکی‌اش باطل شود. ناپدری‌ام پله‌های ترقی شغلی را طی می‌کند و در سال‌های پیش رو مشاغل خوبی دارد، اما وقتی مادر شروع به «از دست رفتن» می‌کند، توانایی رسیدگی به فرزندان را ندارد.

خودم در آن زمان درکش نمی‌کردم، اما انگار حفره‌ای سیاه در درونم در حال رشد بود. علاوه بر این، در درونم نیاز فزاینده‌ای به حقیقت احساس می‌کردم، بدون اینکه بدانم برای یافتن آن باید به کجا بروم. در این زمان، به آرامی به ورطه افسردگی فرو رفتم که انرژی‌ام را می‌بلعید. این واقعیت که ناپدری‌ام اغلب دیر از سر کار به خانه می‌آمد و عادت داشت از درست کردن شام خودداری کند و به ما می‌گفت «فقط چیزی برای خوردن بردارید»، هیچ کمکی نمی‌کرد. او بهانه می‌آورد که در محل کار غذا خورده است. جسمم در این دوره احتمالاً تا حدی دچار سوءتغذیه بود و این وضعیت با افکار به اصطلاح روحانی که درباره بی‌توجهی به تغذیه و در نهایت پرهیز از گوشت پذیرفته بودم، بدتر شد. عملکرد تحصیلی‌ام در سال‌های بعد افت کرد.

فصل ۸

همچون بیابانی

ما به حدود سال ۱۹۹۰ بازمی‌گردیم و وضعیت خانواده همچنان بدون تغییر مانده است. در همین زمان بود که به مادرم گفتم به نظر می‌رسد او مشتاق مرگ است، سخنی که البته او واکنش تندی به آن نشان داد. در واقع، این همان چیزی بود که پیش چشمان ما رخ می‌داد؛ چرا که او ماه به ماه تقریباً به‌طور مداوم در رختخواب دراز می‌کشید. نه غذایی درست می‌کرد و نه در اجتماع حضور می‌یافت. به یاد دارم که او کتاب «افسانه‌ی مردم یخ (Sagaen om isfolket) اثر مارگیت ساندمو را می‌خواند؛ چیزی که بعدها فهمیدم برای او خوب نبود. او خودش را گم کرده بود و جسمش رو به زوال می‌رفت و ناپدری‌ام نیز توانایی آن را نداشت که در برابر این وضعیت ایستادگی کند.

با این حال، چالش‌های خانوادگی در این دوره نعمتی بود، چرا که مرا واداشت تا به دنبال پاسخی برای چرایی زندگی‌ام بگردم؛ به این معنا که می‌خواستم هدف و معنای زندگی را بیابم. در همین رابطه بود که برای نخستین بار از سر استیصال، شروع به «سخن گفتن» با «کائنات» کردم. آنچه نمی‌دانستم این بود که خداوند فریاد استغاثه‌ی مرا شنید. من برای گشودن یک «گره بزرگ» در درونم، طلب کمک کردم. و ناگهان، گویی از هیچ، آن گره گشوده شد، چنان که گویی هرگز وجود نداشته است. این اولین باری است که به یاد می‌آورم روح‌القدس با من سخن گفت، هرچند در آن زمان نمی‌فهمیدم چه کسی سخن می‌گوید.

باید دریابی که عیسی کیست و چه معنایی برای تو دارد

--- روح‌القدس فرمود

پس از آن، گویی تشنگی شدیدی برای حقیقت بر من غالب شد و من کتابخانه‌ی مرکز «آسن» یا مرکز شهر «برگن» را برای یافتن کتاب‌هایی درباره‌ی پدیده‌های ماوراءالطبیعه زیر و رو کردم. از کتاب مقدس دوری می‌جستم، هرچند این کار بیشتر ناخودآگاه بود. همچنین شروع به جستجوی کتاب‌های به‌اصطلاح «جایگزین» کردم. به طرز طعنه‌آمیزی، در کتابخانه مطالب بسیار کمی درباره‌ی عیسی پیدا می‌شد، با وجود این واقعیت که کتاب مقدس مستندترین کتاب در کل جهان است؛ حقیقتی که افراد کمی از آن آگاه‌اند.

به سال ۱۹۹۰ و جستجوی من برای حقیقت بازگردیم. کتاب‌های «جایگزین» از باشگاه کتاب Energica و امثال آن، همگی تصویری تحریف‌شده از عیسی ارائه می‌دهند. آن‌ها در ظاهر عالی به نظر می‌رسند، اما در باطن از مرگ سخن می‌گویند و نه از حیات. و این‌ها در پس پرده‌ای از رمز و راز، شهوت‌گرایی و مسائل دیگر پنهان شده است. این امر به نوبه‌ی خود مرا نسبت به حقیقت سست و بی‌حس کرد. اکنون که به گذشته می‌نگرم، می‌فهمم که به دلیل چنین «تفکرات معنوی کاذبی»، مقاومت درونی نسبت به کلام خدا پیدا کرده بودم. امروز درک می‌کنم که این مقاومت مانند مرگی در وجودم بود که باید در غسل تعمید کنار گذاشته می‌شد

تا زندگی جدیدی در روح بیابم؛ همان اصلی که می‌گوید اگر بخواهیم ثمره‌ی روح را بیاوریم، باید مایل باشیم که با عیسی بمیریم.

عیسی در پاسخ گفت: «ساعت رسیده است که پسر انسان جلال یابد. آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانه‌ی گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد، ثمره‌ی بسیار می‌آورد. هر که جان خود را دوست بدارد، آن را از دست می‌دهد؛ و هر که در این جهان از جان خود بیزار باشد، آن را برای حیات جاویدان نگاه خواهد داشت. اگر کسی مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و هر جا که من هستم، خادم من نیز در آنجا خواهد بود. اگر کسی مرا خدمت کند، پدرم او را حرمت خواهد داشت.»

--- یوحنا ۱۲:۲۳-۲۶

در طول این سال‌ها، شروع به خرید کتاب‌هایی کردم که به موضوعاتی چون کانال‌سازی (ارتباط با ارواح)، طی‌الارض، سفرهای اختری، دورجنی، نوشتن خودکار و امثال آن می‌پرداختند؛ موضوعاتی که برای احضارکنندگان ارواح یا جستجوگران فعال آشناست. این قلمرو برای بسیاری از مسیحیان ناشناخته است، که هم مزیت محسوب می‌شود و هم عیب. مزیت آن این است که با چنین چیزهایی بازی نکرده‌اند و عیبش آن است که شناخت چندانی از آن ندارند. کوتاه سخن اینکه، طبق تجربه‌ی من، این علایق اغلب منجر به غرور در برابر حقیقت و روح‌القدس می‌شود. هرچند شخص ادعا می‌کند که بر زندگی خود کنترل دارد، اما در واقعیت این ادعا پوچ و بی‌اساس است، و من سال‌ها در چنین وضعیتی بودم.

همچنین بازی‌های به‌ظاهر بی‌خطری مانند «لوح اویجا» و امثال آن وجود دارد که مردم برای تماس با «دنیای ارواح» با آن‌ها سرگرم می‌شوند، بدون اینکه درک کنند خطری واقعی پشت این کار نهفته است. این کار کمی شبیه امضای قرارداد برای اجاره‌ی یک آپارتمان است. شما بر اساس امضای خود به آن قرارداد متعهد می‌شوید. در مورد اعمال نیز همین‌طور است، چه اعمال ذهنی و چه عینی. و زمانی که اولین مانع برداشته شود، این خود می‌تواند واکنشی زنجیره‌ای، شبیه مهره‌های دومینو را آغاز کند. همه‌ی ما با این آشنا هستیم و این هم در جهت مثبت و هم در جهت منفی عمل می‌کند؛ چه در امور جسمانی و چه در امور روحانی. مادرم خود در یک مارپیچ نزولی منفی گرفتار بود که در آن، هیچ‌کس از اطرافیانش توانایی تشخیص جنگی را که در روح او جریان داشت، نداشت.

فصل ۹

دبیرستان

یادم می‌آید که نمره‌هایم در دبیرستان «فیلینگزدالن (Fyllingsdalen)» رو به کاهش بود و یکی از معلمان از اینکه من چنین عملکرد ضعیفی داشتم تعجب کرده بود. من در دوره راهنمایی میانگین نمراتی در حد «خیلی خوب (M)» داشتم و در درس ریاضی، که برایش سخت تلاش کرده بودم، نمره «ممتاز (S)» گرفته بودم. می‌خواستم به معلم ثابت کنم که واقعاً می‌توانم بر ریاضی مسلط شوم. اما وضعیت خانواده به شدت شروع به تحلیل بردن توان و انرژی من کرد و در دوره انتقال به دبیرستان، مادرم در زمینه مراقبت از ما فرزندان، روزبه‌روز منفعل‌تر می‌شد.

وقتی به «بیورگه‌دالن (Bjørgedalen)» نقل مکان کردیم، مسیر مدرسه طولانی‌تر شد و از سال ۱۹۹۱ که روزنامه «برگنس تیدنده (Bergens Tidende)» به روزنامه صبح تبدیل شد، من صبح‌ها ساعت ۵ یا ۶ بیدار بودم. مسیر توزیع روزنامه من در خیابان «بارلیاوین-بار (Barliaveien)» چهار و نیم کیلومتر از محل زندگی جدیدمان فاصله داشت. عملکرد ذهنی من در این ۳ سال افت کرد و وقتی به خانه می‌رسیدم و تکالیفم را انجام می‌دادم، آن قدر خسته بودم که بیشتر وقتم را در بعدازظهرها به دراز کشیدن روی تخت و چرت زدن می‌گذراندم. من بهترین دوستم را به همین دلیل از دست دادم. مادرم نگران من بود، اما در آن دوران نه توانایی مراقبت از خودش را داشت و نه فرزندانش را. این واقعیت که او روزهایش را با خواندن کتاب‌هایی مانند «افسانه مردم یخ» اثر مارگیت ساندمو می‌گذراند یا از «به اصطلاح افراد معنوی» که عیسی مسیح را به عنوان پسر خدا انکار می‌کردند کمک می‌خواست، هیچ کمکی به وضعیت نمی‌کرد. بسیاری از مردم فکر می‌کنند این‌ها کلمات بی‌رحمانه‌ای هستند، اما من از روی تجربه صحبت می‌کنم؛ چرا که دیدم مادرم در حالی که جذب جادو، رمز و راز و کتاب‌های «رمانتیک» شده بود، در لبه پرتگاه قرار داشت و ذره‌ذره از هم می‌پاشید. سستی و ولرم بودن برای قدیسانی که توسط خدا برای کار او فراخوانده شده‌اند، یک گزینه نیست.

اکنون می‌دانم کتاب‌هایی که در دوران نوجوانی درباره عیسی می‌خواندم، داستان‌هایی کاملاً دروغین با ظاهری زیبا و روحانیت کاذب بودند. بسیاری فکر می‌کنند من متکبر هستم وقتی می‌گویم بسیاری از چیزها در جهان روحانیت کاذب است، اما این حقیقت است و من خودم پس از اینکه از نو متولد شدم، چیزهای زیادی دیده‌ام. کتاب‌های بسیاری وجود دارند که درباره یک منجی جعلی می‌نویسند، همان‌طور که ادیان دیگر یا تفکرات مختلف «معنوی» سعی می‌کنند حقیقت این‌که عیسی مسیح واقعاً کیست را تحریف کنند.

در مورد خودم، از حدود ۱۵ سالگی تقریباً هر چه درباره این موضوعات پیدا می‌کردم می‌خواندم و می‌توانم بگویم که حتی بدون اینکه از نو متولد شده باشم، حس می‌کردم چیزی کم است. در درونم هنوز نسبت به خدا مغرور بودم، اما با این حال بخش‌هایی از آنچه تجربه می‌کردم را تشخیص می‌دادم. من تا قبل از سال ۲۰۰۸ چشمانی برای دیدن نداشتم. بله، امور ماوراءالطبیعه واقعی هستند، اما برکات واقعی و پاک از جانب خدا می‌آیند. خودم می‌توانم

این را اضافه کنم که همسر آینده‌ام در چندین نوبت درباره افرادی که می‌شناسد و جادوگری می‌کنند صحبت کرده است. من خودم شاهد موردی در نروژ بودم که شخصی برای سود مالی این کار را انجام می‌داد، اما وقتی دعا کردیم، آن شخص حس کرد که قدرت خدا مانع این کار شد. پوزش مرا بپذیرید، زیرا اکنون کمی از وقایع پیشی گرفتم.

در ضمن، بسیار جالب است که اشاره کنم در سال ۱۹۹۴ مجله علمی آمار (Statistical Science Magazine - جلد ۹، شماره ۳) مقاله‌ای را منتشر کرد که به «توالی حروف با فاصله یکسان (ELS)» بر اساس سفر پیدایش در کتاب مقدس می‌پردازد. این مقاله توسط دورون ویتزتوم، الیاهو ریپس و یوآو روزنبرگ نوشته شده بود. این یکی از معدود آثار علمی است که به آنچه در توده مردم به عنوان «کدهای کتاب مقدس» شناخته می‌شود، می‌پردازد. من در آن زمان چیزی در این باره نمی‌دانستم، اما می‌خواستم توجه شما را به آن جلب کنم، زیرا در واقع کشف شگفت‌انگیزی از عمق و دقت کلام خدا بود و هست. بیا بید به سال ۱۹۹۵ برویم.

فصل ۱۰

مزرعه فوکهول

پس از یک شروع ناموفق در رشته مهندسی مکانیک در کالج برگن، تصمیم گرفتم به مزرعه فوکهول (Fokhol)، یک مزرعه بیودینامیک (زیست‌دیوارشناختی) در منطقه «استانگه» در «هدمارکن» بروم. در آنجا به مدت یک سال کامل به عنوان کارگر مزرعه کار کردم و از غذای سالم و کار بدنی مفید بهره‌مند شدم. در واقع، من اولین کارآموز آن‌ها بودم که یک سال تمام در آنجا مانده بود و به یاد دارم که در شام خداحافظی، خوراک گوشت (کوفته قلقلی) پختند؛ این اتفاق بزرگی بود زیرا صرف گوشت در آنجا چندان معمول نبود. آدم تصور می‌کند که کشاورزان مقادیر معمولی گوشت مصرف می‌کنند، اما حداقل در زمان حضور من در فوکهول این‌گونه نبود. اداره این مزرعه بخشی از فلسفه «اشتاینر» بود و بخشی از یک جریان زیرزمینی «روحانی» عمومی در جامعه محسوب می‌شود که برخی از انسان‌های زودباور و جستجوگر را به دام می‌اندازد. انسان به پاکی و سم‌پاشی کمتر فکر می‌کند که البته امری مثبت است، اما چیزی که آشکارا درباره‌اش صحبت نمی‌شد این بود که اشتاینر درباره روحی پشت همه این‌ها تعلیم می‌داد که عیسی را به عنوان خداوند و استاد اعتراف نمی‌کند و نمی‌گوید که او جانش را برای ما فدا کرد. و نه اینکه ما باید جان خود را از طریق تعمید بدهیم تا بتوانیم دوباره متولد شویم. در کتاب‌های محبوب درباره «متافیزیک» همچنین خواهید دید که از «گایا» یا «مادر زمین» صحبت می‌شود، چیزی که برخی مردم کاملاً به آن وابسته شده و توسط آن کور می‌شوند. قوم خدا نمی‌توانند خود را زاده‌ی روح زمین بدانند، بلکه باید خود را زاده‌ی روح خدا بشناسند.

از جنبه عملی، مساحت مزرعه ۹۶۰ «مول» (حدود ۹۶ هکتار) بود و به یاد دارم که چند دستگاه تراکتور داشتند که در میان آن‌ها «دوتس-فار (Deutz-Fahr)» بزرگ‌ترین و فنی‌ترین بود و من از انجام وظایفم و رانندگی با تراکتور لذت می‌بردم. زمانی که من آنجا بودم، تولیدات حدود ۹۰ درصد غلات بود و مابقی سبزیجات، به همراه حدود ۱۲ گاو شیری یا چیزی در همین حدود. آن‌ها در دوره‌ی گذار از کشاورزی سنتی بودند و هدفشان این بود که هم کشت ارگانیک را افزایش دهند و هم تولید سبزیجات را گسترش دهند، بنابراین در دوره‌ی انتظار (تغییر وضعیت) بودند. آن‌ها طبق روش اشتاینر فعالیت می‌کردند، از این رو مدیریت بیودینامیک داشتند اما این روش بر پایه «جهان روحی» اشتاینر بنا شده بود.

من در ساختمان اصلی اقامت داشتم که دهه‌ها پیش محل اسکان کارگران فقیر مزرعه بود. از طبقه بالا، جایی که ساکن بودم، به یاد می‌آورم که به خوشه‌های غلات می‌نگریستم که با باد خم می‌شدند و حرکت باد را بر پهنه‌ی دشت منعکس می‌کردند. آن‌ها مانند موج‌هایی در طول منظره بودند، و این خود منظره‌ای تماشایی بود. می‌شد دید که خاک سیاه و عمیق از پسِ گاوآهن بیرون می‌آید و آن خاک، خاکی بسیار غنی و مغذی بود.

در فوکهول با زن جوانی به نام ماریت آشنا شدم، یک کارآموز که نه تنها به کشاورزی بلکه به مسائل روحانی نیز علاقه‌مند بود. او می‌توانست حس کند چه زمانی کسی در خانه‌ای مرده

است و چیزهایی از این قبیل، و این مرا مجذوب می‌کرد. فکر می‌کنم بسیاری از مسیحیان از این مسائل کمی آشفته می‌شوند، اما کبوتر با کبوتر، باز با باز؛ و بسیاری کسانی که با ارواح ناپاک آشنایی دارند و با این بخش از جهان ارواح، چه در داخل بدن و چه در خارج از آن، هم‌حسی و بازی می‌کنند.

در آن زمان می‌دانستم که مسائل روحانی واقعی هستند و هیچ مشکلی با آن نداشتم، برعکس، از آن استقبال می‌کردم. آنچه نمی‌فهمیدم این بود که ارواح ناپاک از طریق فعالیت‌های ناپاک مختلف و امثال آن، خود را به انسان متصل می‌کنند. این کار مانند امضای قراردادی با آنهاست و به آنها اجازه ورود به زندگی فرد را می‌دهد، چیزی که بعدها وقتی چشمانم باز شد و خدا شروع به آزاد کردن من کرد، تجربه کردم. من همچنین تجربیات عجیبی در فوکهول داشتم که در آنها چیزهایی را می‌شنیدم و حس می‌کردم که به لحاظ فیزیکی طبیعی نبودند، اما این‌ها را تا به حال نزد خود نگه داشته بودم. این‌ها به خداوند خدمتی نمی‌کرد، اگر بتوان این‌طور گفت، و به همین دلیل است که می‌توانم بگویم پدیده‌های بسیاری وجود دارند که غیرقابل توضیح و برتر از قوانین فیزیک هستند، اما این لزوماً به این معنا نیست که از روح خدا هستند. ویژگی روح‌القدس پاکی و نور است. نه تاریکی و رمز و راز.

امروز می‌دانم که اشتیاق به رفاه مادی و جستجوی لذت‌ها و خوشی‌های جسمانی فراتر از حد طبیعی، در سست کردن انسان نسبت به حقیقت نقش دارد. در حقیقت، ما در راهی باریک گام برمی‌داریم و عریض است آن راهی که به نابودی منتهی می‌شود. چیزی که دوست جدیدم در آن زمان به من نگفت این بود که او نوعی «روح یاور» همراه خود داشت که او را دنبال می‌کرد و این تا حدودی او را می‌ترساند. همان‌طور که می‌دانیم، عیسی ارواح را از مردم بیرون می‌راند و امروزه نیز به این کار نیاز است. اینکه ما معمولاً شاهد این اتفاق نیستیم، از اهمیت آن نمی‌کاهد. من سال‌ها بعد از این موضوع باخبر شدم و واضح است که او هم در آن زمان و هم بعدها، گرفتار ترس ناشی از این مسئله بوده است.

فصل ۱۱

شبکه جایگزین (Alternativt Nettverk)

سال ۱۹۹۶ فرا رسیده بود و من برای آغاز خدمت مدنی خود به دپلین گوی (Dillingøy) در اسلو اعزام شدم. من خدمات غیرنظامی را انتخاب کرده بودم، زیرا نمی‌خواستم در جنگ شرکت کنم یا جان انسان دیگری را بگیرم، و این اعتقاد حتی در آن زمان نیز در من راسخ بود. فکر می‌کردم خوش‌شانس هستم که فرصت همکاری و کمک به «شبکه جایگزین (Alternativt Nettverk)» در منطقه توین (Tøyen) در اسلو را پیدا کرده‌ام.

VisionWorks AS شرکتی است که سخنرانی‌ها، نمایشگاه‌ها، دوره‌ها و کارگاه‌هایی را در زمینه تفکر کل‌نگر و معنویت جایگزین برگزار می‌کند و علاوه بر آن، مجله ویزیون (Visjon) را منتشر می‌سازد. این سازمان در سال ۱۹۹۲ توسط اویوپند سولوم و روالد پترسن با نام «شبکه جایگزین» تأسیس شد.

--- دایره‌المعارف بزرگ نروژی درباره شبکه جایگزین

شبکه جایگزین آنچه را که «نمایشگاه جایگزین» نامیده می‌شد در سراسر کشور برگزار می‌کرد. متأسفانه این مکان مانند ظرف عسلی برای ارواح ناپاک است و آن‌ها به یوگا، سنگ‌های شفاف‌بخش، انرژی‌ها، شفاگری، کانال‌سازی روحی و بسیاری موارد دیگر می‌پردازند که همگی باعث تقویت مقاومت فرد در برابر عیسی مسیح می‌شوند؛ هرچند ممکن است این حرف عجیب به نظر برسد، اما ارواح ناپاک هرگز پاکی به بار نمی‌آورند. و افراد کنجکاو بسیاری هستند که فریب می‌خورند. حرف‌های زیادی هست که می‌توانستم بگویم، اما به طور خلاصه، خوشبختانه این همکاری تنها چند ماه طول کشید و من خوش‌شانس بودم که از آنجا بیرون آمدم. یا بهتر است این‌طور بگویم: زمانی که در اسلو اسپکتروم (Oslo Spektrum) بدشانسی آوردم و توانستم شکاف بزرگی روی بدنه یکی از ماشین‌ها ایجاد کنم، شبکه جایگزین مدت کوتاهی پس از آن مرا اخراج کرد. پیش از آن هرگز در شرایط زندگی یا محیطی بدتر از آن به سر نبرده بودم. جایی که در آن اقامت داشتم، حفره‌ای در دیوار داشت که موش‌ها می‌توانستند به راحتی از آن رفت و آمد کنند. توالی آن قدر کثیف بود که فراتر از هر چیزی بود که تا به حال دیده بودم، و اتاق‌ها بوی ادرار می‌دادند. حتی با مردی مواجه شدم که از من می‌خواست با او رابطه جنسی برقرار کنم، که برایم بسیار نفرت‌انگیز بود. در این دوران، به دندان‌هایم نیز به درستی رسیدگی نشد. این دوران، دوران بسیار نفرت‌انگیز بود. در این دوران، به دندان‌هایم نیز خوب نبود. برای کسی که از نزدیک با آن‌ها کار می‌کرد، ثمره آن‌ها آشکار بود و امروز وقتی به آن دوران نگاه می‌کنم، طعم تلخی در دهانم احساس می‌کنم. با این حال، تا مدتی بعد هیچ برخورد جدی و قطعی با این مسئله نکردم، زیرا درک نمی‌کردم روحی که پشت آن بود، همان روحی است که پشت تفکراتی قرار داشت که من در تمام آن سال‌ها بخش زیادی از وجودم را وقفشان کرده بودم.

فصل ۱۲

مدرسه اردویی فاگرلی

سال ۱۹۹۷ است و من باقی‌مانده خدمت غیرنظامی (امریه) خود را در مدرسه اردویی «فاگرلی» در «پایلو» واقع در «اسکوردالن» می‌گذرانم و از این تغییر محیط بسیار لذت می‌برم. نیم‌سال اضافی نیز در آنجا کار می‌کنم. در تمام امور کمک می‌کنم و این شامل فعالیت‌هایی نظیر آموزش اسنوبورد، پیاده‌روی یا اسکی در کوهستان، نظافت اتاق‌ها و کمک در آشپزخانه برای تهیه غذاهای ساده‌ای چون سوپ، نان یا نان‌های لقمه‌ای است. این مدرسه اردویی در طول هفته شاید تا ۸۰ نوجوان را پذیرا بود و علاوه بر آن‌ها مهمانان آخر هفته نیز حضور داشتند. ما از یک دستگاه خمیرگیر صنعتی و یک فر بزرگ و عالی فرانسوی مجهز به سیستم بخار و کنترل دقیق دیجیتال برای زمان پخت و دما استفاده می‌کردیم. و هنگامی که نوبت خدمت من در آشپزخانه بود و وعده‌های غذایی را برای مهمانان آماده می‌کردم، با تمام دل و جان کار می‌کردم و از آن لذت می‌بردم، هم در فضای آشپزخانه و هم در جنبه‌های اجتماعی خدمت به مهمانان. آشپز متعجب بود که چطور نان‌های من با وجود پیروی از همان دستور پخت، این‌قدر بزرگ و حجیم می‌شدند؛ اما راز آن در نحوه ورز دادن و عمل‌آوردن خمیر بود و من دوست داشتم در حین کار با تنظیمات برنامه‌ریزی فر آزمایش کنم تا به این کیفیت دست یابم. اسب‌سواری نیز بخشی از وظایف من بود؛ به بچه‌ها یاد می‌دادم که چگونه اسب‌ها را تیمار کرده و زین کنند و همچنین اصطبل را تمیز کنند؛ کاری که برای من هم به اندازه اکثر آن‌ها تازگی داشت، اما با این حال بسیار دلپذیر بود. در کلبه‌ای چوبی و کوچک در محوطه زندگی می‌کردم که برای ورود از در آن باید خم می‌شدم و در داخلش هم به سختی می‌توانستم کاملاً صاف بایستم. به نظر خودم، زندگی در آنجا واقعاً در کمال رضایت و آرامش بود. گواهینامه رانندگی‌ام را در این دوران در «گول» گرفتم و همچنین دوره رانندگی لیفتراک را گذراندم.

فصل ۱۳

مرگ مادر

سال اکنون ۱۹۹۸ است و مادر در سن ۴۸ سالگی، اندکی پس از آخرین سالگرد تولدش، از دنیا می‌رود. به یاد دارم که به مناسبت تولدش در «کنارویک (Knarvik)» به ملاقاتشان رفته بودم. آن روز متوجه شدم که فروغ چشمان مادر خاموش شده است، چیزی که مایه حیرت من گشت. بلافاصله پس از مراسم تدفین، در اتاق پذیرایی مادر بزرگم بودم، اما خود او در آنجا حضور نداشت. همان‌جا بود که ناپدری‌ام از من خواست سندی را امضا کنم که طبق آن از هرگونه ادعای ارث صرف‌نظر کنم. او از برادرانم چنین درخواستی نکرد، فقط از من خواست. معتقدم او مرا به عنوان فرزند ارشد، یک تهدید می‌دید. او گفت که آن‌ها تمام پول‌ها را خرج کرده‌اند و یکی از عموهایم، آن‌گونه که ناپدری‌ام بیان کرد، نیز در این مورد با او موافق است. در عمل، من طرد شدم، هرچند حدود ۶۰۰.۰۰۰ کرون از فروش آپارتمان در «اورناهوگن» (Ørnahaugen) و پس‌اندازهای مادر را وارد آن زندگی مشترک کرده بودیم. واضح است که او ما را مسئول بیماری مادر می‌دانست و مسئولیت خود را در این میان نپذیرفت. با یک گردش اجباری قلم، او ارث ما را خط زد. ناپدری‌ام بعداً دوباره ازدواج کرد و همسر جدیدش سهم خود را از خانه دریافت کرد. اما من و برادرم Tom هیچ‌کدام از آنچه مادرمان به این ازدواج آورده بود را دریافت نکردیم. او آن را از ما گرفت. معتقدم Lars Erik تنها وارث او خواهد بود. مادر و خاله نیز از پدرشان زمینی در «آسک (Ask)» دریافت نکردند، در حالی که به هر سه برادر یک قطعه زمین داده شد؛ پس آنچه رخ داد در واقع نوعی سنت خانوادگی بود. (وقتی مادر بزرگ «جنی یرتینه» در سال ۲۰۲۵ از دنیا می‌رود، سهم مادر از ارث تنها در حد پول توجیبی است - نه مزرعه‌ای، نه ملکی، هیچ‌چیز - که بین سه پسرش تقسیم می‌شود و عملاً هیچ ارزشی ندارد.) این بازتاب‌دهنده شخصیت خداوند نیست! تنها خداست که می‌تواند قلب سنگی را به قلبی گوشتین بدل سازد. روزی فرا خواهد رسید که هر یک از ما در پیشگاه خداوند حاضر شده و پاسخگوی اعمال خود خواهیم بود.

کار من در مدرسه اردوگاهی «فاگرلی (Fagerli)» نیز در همین سال به پایان می‌رسد و در همین دوران از زندگی‌ام است که در کتاب‌فروشی‌ای در اسلو، با کتاب «یورنثیا (Urantia)» که بیش از ۲۰۰۰ صفحه داشت برخورد کردم، کتابی که تا ۱۰ سال بعد توجه مرا به خود معطوف کرد. این کتاب مملو از توضیحات پیچیده درباره منشأ فرضی بشر و عیسایی دروغین بود. کتاب اثر منسجم و پرکاری است، اما برای کسی که به اندازه کافی ژرف بکاود و سرنخ‌ها را دنبال کند، آشکار می‌شود که این کتاب تحریفی از حقیقت است، حقیقتی که من نیز در نهایت از طریق مطالعه دقیق منشأ آن بدان پی بردم. این کتاب از طریق نوشتار کانالی (channelled writing) به شیوه دیکته خودکار (Auto-dictation) پدید آمده بود و این واقعیت را سعی داشتند پنهان کنند. من خود در چنگال آن گرفتار بودم و گهگاه در گروه مطالعاتی در اسلو شرکت می‌کردم. به شدت مجذوب محتوای آن شده بودم و این اشتیاق کاملاً نمایان بود، چیزی که ظاهراً رهبر گروه از آن قدردانی می‌کرد.

در اواخر سال ۱۹۹۸، به «کنارویک» در حومه برگن بازگشتم. مادر به تازگی به خاک سپرده شده بود و روزهایم صرف کنار آمدن با غم و تلاش برای یافتن کار می‌شد. چند ماهی برای شرکت «من‌پاور (Manpower)» در برگن کار کردم، از جمله در «هانسا (Hansa)» در منطقه «کوکستاد (Kokstad)» و بعدها در انبار «سولبرگ دک (Solberg Dekk)» در «توپه (Toppe)» در منطقه «اوسانه (Åsane)» در «سولبرگ دک» به من پیشنهاد استخدام رسمی شد چون از کارم راضی بودند، اما تصمیم گرفتم به عنوان دستیار سرایدار در مرکز خرید «کنارویک» شروع به کار کنم. ناپدری‌مان طبق معمول مشغول کارش بود و پیدا بود که با غم و اندوه دست و پنجه نرم می‌کند، اما ندیدم که برای پردازش این سوگ از کسی کمک بخواهد، هرچند واضح بود که باید این کار را می‌کرد. با این حال، او به نوعی مراقب ما بود و من از این بابت سپاسگزارم. متوجه بودم که ذهنم هنوز به درستی یاری نمی‌کند و برای به چالش کشیدن خودم، تمایل داشتم ادامه تحصیل بدهم. ابتدا باید نمراتم را در دروس ریاضی و فیزیک ارتقا می‌دادم، چرا که تصمیم گرفته بودم تحصیلاتم را در رشته مهندسی مخابرات آغاز کنم. آنچه نگفته‌ام این است که در آن زمان موهایم تا کمرم می‌رسید، چرا که در سال‌های اخیر اجازه داده بودم آزادانه رشد کنند، که این مایه پریشانی مادرم بود. او در اصل آرایشگر بود و در اواخر دوران کاری‌اش در سالن آرایش «سولی (Solei)» نزدیک بیمارستان «هوک‌لند (Haukeland)» کار کرده بود. اینکه پسرش بگذارد موهایش بلند شود، مطابق میل او نبود، اما با این حال با صبوری با آن برخورد می‌کرد. فکر کردم حالا که قرار است دوره پیش‌نیاز دانشکده مهندسی را شروع کنم، بهتر است آراسته به نظر برسم. با خود گفتم که این تجربه دیگر به اندازه کافی طول کشیده است. آرایشگری که موهایم را کوتاه می‌کرد، مردی بود که وقتی دسته‌های بلند مویم را می‌برید، واقعاً متأسف به نظر می‌رسید، اما برای من، رها شدن از آن موها یک آسودگی بزرگ بود؛ اینکه بالاخره می‌توانستم بخوابم بدون آنکه شب‌ها هنگام غلت زدن، موها روی صورتم بریزد. از طرفی، یادگیری بافتن موهای خودم تجربه جالبی بود، پس کاملاً هم بیهوده نبود. امروزه نیز با کمال میل موهای همسر آینده‌ام یا دخترانم را به سادگی می‌بافم.

فصل ۱۴

مؤسسه پلی‌تکنیک

سال ۱۹۹۹ است و من، در میان دروس دیگر، ریاضی، فیزیک و شیمی را در مؤسسه پلی‌تکنیک (Polyteknisk Institutt) در برگن دوباره می‌گذرانم و نمرات خوبی در آنجا کسب می‌کنم. استثنا زبان آلمانی است که هنوز در آن تسلط نیافته‌ام، اما این احتمالاً بیشتر به دلیل عدم علاقه بود. در این سال، همچنین با پتر آریلد هیتمن (Petter Arild Heitman) آشنا می‌شوم که او نیز در دوره پیش‌نیاز مهندسی شرکت می‌کند.

فصل ۱۵

دانشکده آگدر (HIA) در گریمستا

پس از پایان سال تحصیلی در مؤسسه پلی‌تکنیک برگن، من و پتر با هم به دانشکده آگدر در گریمستا رفتیم و تحصیل در رشته مهندسی مخابرات را در آنجا آغاز کردیم. در آنجا دوست و هم‌کلاسی خوبی به نام ریچارد پاولسن پیدا کردم. در همین دوران بود که شروع به درک این مطلب کردم که در برنامه‌نویسی و توسعه سیستم‌ها استعداد خاصی دارم و از انجام آن لذت می‌برم. نمراتم نیز گویای همین مطلب بود.

سال ۲۰۰۱ فرا رسید و پس از مدت کوتاهی، رئیس شورای دانشجویی دانشکده شدم و در اوایل ۲۰۰۲، بنا به مأموریتی از طرف شهرداری، برای زندگی در کنار ۴-۵ پناهجوی زیر سن قانونی از سریلانکا نقل مکان کردم. در حین تحصیل، به عنوان سرپرست آن‌ها در گریمستا خدمت می‌کردم؛ دوران دلپذیر اما پرمشغله‌ای بود. از جمله کارهایی که کردیم، سفرهایی به برگن و تروندهایم بود که بسیار مورد استقبال و قدردانی آن‌ها قرار گرفت. توصیه‌نامه بسیار عالی و رتبه‌اولی از آنجا دریافت کردم، اما حقیقت این بود که در آن زمان هم هنوز کاملاً سر عقل نیامده بودم و گاهی اوقات هنگام رانندگی، از سرعت بسیار زیاد لذت می‌بردم.

فصل ۱۶

NTNU تروندهایم

در سال ۲۰۰۳، در حالی که مشغول اتمام پایان‌نامه دیپلم خود در گریمستاد بودم، با همسر آینده‌ام که اهل منطقه تروندر بود، آشنا شدم. ما جایزه بهترین پایان‌نامه را دریافت کردیم و آن دو نفری که با آن‌ها کار می‌کردم نیز از بااستعدادترین دانشجویان کلاس بودند. داشتن هم‌کلاسی‌های خوب کمک کرد تا دوران تحصیل را با موفقیت پشت سر بگذارم. علاوه بر این، حدود دو سال رئیس شورای دانشجویی بودم و هم‌زمان در هیئت‌مدیره دانشگاه نیز عضویت داشتم. این تلاش‌ها ظاهراً مورد قدردانی کارکنان اداری و سایر دانشجویان قرار گرفت، چرا که من یکی از سه نفری در کل دانشگاه بودم که به خاطر فعالیت‌های دانشجویی‌ام لوح تقدیر دریافت کردم. بازگرداندن جشن فارغ‌التحصیلی برای دانشجویان سال آخر ابتکار من بود؛ پس از آنکه دانشگاه چند سال پیش این مراسم را لغو کرده بود، من با لابی‌گری در هیئت‌مدیره دانشگاه باعث احیای آن شدم.

پاییز سال ۲۰۰۳ است و من برای شروع کارشناسی ارشد در رشته فناوری ارتباطات در دانشگاه NTNU به تروندهایم نقل مکان می‌کنم؛ نامزدم، سولوی موکله‌بوست (Sølvi Myklebust)، نیز در آنجا مشغول تحصیل برای معلم شدن است. به یاد دارم که آن سال متوجه شدم او ایمانش را در اولویت اول قرار نمی‌دهد، اما چون خودم در آن زمان هنوز به خداوند ایمان نیاورده بودم، این را به عنوان یک نشانه هشداردهنده ندیدم.

در آن زمان در مجتمع دانشجویی فالکن‌بورگ (Falkenberg) در منطقه لاده (Lade) زندگی می‌کردم و در سال ۲۰۰۴ به مالک آنجا پیشنهاد دادم که شبکه آن‌ها را با ۲۰۰ نقطه اتصال، راه‌اندازی و مدیریت کنم؛ تمام این‌ها با ابتکار شخصی و با برنامه‌ریزی خودم برای نصب، تجهیزات و تنظیمات بود. وقتی تجهیزات را سفارش دادم، مسئول فروش در فروشگاه تله‌نور (Telenor) اشاره کرد که دیدن یک شخص حقیقی به عنوان مجری پروژه‌ای با این وسعت، بسیار غیرمعمول است. مالک مجتمع دانشجویی فالکن‌بورگ از آنچه من با کمک سرایدار و یک نوجوان به عنوان دستیار به سرانجام رسانده بودم، راضی بود و او مدت کوتاهی پس از آن، مجتمع را فروخت.

فصل ۱۷

اسلو

در سال ۲۰۰۵، تحصیلات کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه NTNU به پایان رساندم و همزمان به منطقه «پار» در «بروم» نقل مکان کرده و به عنوان کارآموز و توسعه‌دهنده سیستم در شرکت Software Innovation مشغول به کار شدم. من همچنین در سال ۲۰۰۵، درست پس از تحویل پایان‌نامه کارشناسی ارشدم در NTNU، ازدواج کردم. این پیوند مبارک پایانی بود بر چندین ماه کار طاقت‌فرسای ۱۲ تا ۱۶ ساعته در روز، چرا که در کنار تلاش‌های نهایی برای پایان‌نامه، به صورت تمام‌وقت نیز کار می‌کردم. در اواخر سال ۲۰۰۶ به «لینده‌برگ» در «کلوفتا» نقل مکان کردیم و من با همان سمت در شرکت Element Logic شروع به فعالیت کردم. ما در مجتمع مسکونی «موهاگن ۲» ساکن بودیم که در آنجا من به عنوان رئیس هیئت‌مدیره برگزیده شدم و مجتمع را در یک دعوای حقوقی علیه سازنده ساختمان رهبری کردم. آن ایام دوران سختی برای ما بود، اما به لطف و هدایت خداوند، به خوبی از آن عبور کردیم.

فصل ۱۸

نجات در می‌زند

در سال ۲۰۰۷، کمی پس از تولد اولین فرزندمان، به تورویک‌بوکت (Torvikbukkt) نقل مکان کردیم. همسرم می‌خواست مدتی نزدیک بهترین دوستش زندگی کند و من هم نمی‌توانستم آرامش لازم را برای ادامه کار به عنوان توسعه‌دهنده در شرکت Element Logic پیدا کنم. به کار در منزل برای آن شرکت روی آوردم و مسئولیت پشتیبانی در سراسر اسکاندیناوی را بر عهده گرفتم، در حالی که به دوست دوران کودکی برادر کوچکترم نیز در راه‌اندازی یک شرکت جدید کمک می‌کردم. ما هشت ماه در تورویک‌بوکت زندگی کردیم و سپس به فوسه (Fosse)، در نزدیکی فریکهاوگ (Frekhaug) در حومه برگن (Bergen) رفتیم و در اوت ۲۰۰۸ خانه‌ای خریدیم. مدت کوتاهی پس از آن، من یک

در راهرویی با درهای بسیار قدم می‌زنم و در مورد اینکه کدام یک در درست است، سردرگم هستم. سپس، گروه کوچکی از مردم می‌رسند و در صحیح را به من نشان می‌دهند. از آن عبور می‌کنم و وارد اتاقی وسیع و باصفا می‌شوم که سقفی چنان بلند دارد که دیده نمی‌شود. در سمت راست، دیواری شیشه‌ای تا آنجا که چشم کار می‌کند قد برافراشته است و در مقابل من دریایی از کریستال یا شیشه قرار دارد که می‌توان بر روی آن راه رفت. از زیر سطح، پیکره‌هایی شبیه مجسمه – زنده اما نه کاملاً جاندار – بدون شکستن دریای کریستالی از آن بیرون می‌آیند. آن‌ها مانند آثار هنری زنده برای لذت حاضران هستند، بسیار شبیه به نمایش‌های نوری پوپا که در کنسرت‌های مدرن دیده می‌شود. هنگامی که کاملاً بیرون می‌آیند، در ژست‌های مختلف خشک می‌شوند و سپس به آرامی دوباره پایین می‌روند. در دوردست، کوهی را می‌بینم که گاوها در آن می‌چرند و مردم در گروه‌هایی دور میزها نشسته‌اند و گویی از روز خود لذت می‌برند. احساس آزادی و شادی شگفت‌انگیزی دارم. بیدار می‌شوم و از این رؤیا شادی می‌کنم.

--- رؤیای نجات

در آن زمان معنای آن را نفهمیدم، اما آن رؤیا تصویری از نجاتی بود که در راه بود. در این مقطع است که چیزها در حال تغییر هستند. ما به دوره‌ای از زندگی من رسیده‌ایم که توضیح می‌دهد چرا امروز می‌توانم اینجا بنشینم، در حالی که توسط خدا رهایی یافته‌ام تا تحت عهد جدید در عیسی زندگی کنم. می‌دانم که با قوت خود هیچ نیستم، اما با خدا همه چیز برای کسانی که ایمان دارند ممکن است (9:23 Mark)

«خداوند می‌گوید: این است آن عهدی که پس از آن روزها با ایشان خواهم بست؛ قوانین خود را در دل‌هایشان خواهم نهاد و بر ذهنشان خواهم نگاشت.» و سپس می‌افزاید: «گناهان و خطاهایشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.» و

چون این‌ها آمرزیده شد، دیگر قربانی‌ای برای گناه لازم نیست. پس ای برادران و خواهران، از آنجا که به خون عیسی اطمینان داریم که به «مکان قدس» وارد شویم، از راهی نو و زنده که او از میان پرده، یعنی تن خویش، برای ما گشوده است، و از آنجا که کاهنی بزرگ بر خائنه خدا داریم، پس با دلی صادق و اطمینان کامل ایمان به خدا نزدیک شویم، در حالی که دل‌هایمان از وجدان ناپاک پاک شده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است. بیایید اعتراف آمیدی را که داریم، استوار نگاه داریم، زیرا او که وعده داده است، امین است. و در فکر آن باشیم که چگونه یکدیگر را به محبت و اعمال نیکو برانگیزیم. و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، آن‌گونه که بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را تشویق کنیم، و این را بیشتر انجام دهیم، زیرا می‌بینید که آن «روز» نزدیک می‌شود. اگر پس از آنکه به معرفت راستی دست یافتیم، دانسته به گناه کردن ادامه دهیم، دیگر قربانی‌ای برای گناهان باقی نمی‌ماند، بلکه تنها انتظار هولناک داوری و آتش سوزانی که مخالفان را فرو خواهد بلعید. هر کس قانون موسی را رد می‌کرد، بدون رحم و بر اساس گواهی دو یا سه شاهد کشته می‌شد. پس به گمان شما، چقدر کیفر شدیدتر سزاوار کسی است که پسر خدا را پامال کرده و خون عهد را که بدان تقدیس شده بود، ناپاک شمرده و به روح فیض توهین کرده است؟ زیرا او را می‌شناسیم که گفته است: «انتقام از آن من است، من پاداش خواهم داد.» و باز: «خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد.» افتادن به دست‌های خدای زنده، هولناک است!

--- عبرانیان ۱۰:۱۶-۳۱

سال ۲۰۰۸ بود و من در اعماق وجودم می‌دانستم که زندگی‌ام قرار است کاملاً تغییر کند. من و همسر من شروع به شرکت در جلسات مشارکت مسیحی نوردهوردلاند (Christianity Fellowship Nordhordland) کردیم. جلسات در یک سالن ورزشی در کنارویک (Knarvik) برگزار می‌شد و ما فکر می‌کردیم آنجا مکانی است که اولین دخترمان، اولیویا را برکت خواهیم داد - نه اینکه تعمیم دهیم. وقتی به این جماعت پیوستیم، هنگام سرود خواندن احساس شادی می‌کردم و ایمانداران نسبت به ما گشاده‌رو و گرم بودند. من احساس راحتی و آرامش می‌کردم، هرچند از نظر فکری مغرور بودم (Proverbs 16:18) و معتقد بودم که دانش بیشتری در مسائل روحانی نسبت به اطرافیانم دارم، چون چندین سال بود که درباره آن‌ها مطالعه می‌کردم. خوشبختانه، آن‌ها ما را با آغوش باز پذیرفتند و این اجازه داد تا روح‌القدس کار خود را در من آغاز کند.

مدت کوتاهی پس از اینکه شروع به شرکت در مشارکت مسیحی نوردهوردلاند کردیم، یک مبشر از برگن، نروژ از آنجا بازدید کرد. پس از موعظه، او نزد من آمد و پرسید که کیستم و آیا می‌خواهم عیسی را به عنوان خداوند و استاد زندگی‌ام بپذیرم. من از صراحت و انتخاب کلمات او متعجب شدم، اما بدون اینکه کاملاً درک کنم به چه چیزی متعهد می‌شوم، گفتم بله که می‌خواهم عیسی را بپذیرم. او سپس به من گفت: «این کلمات را تکرار کن!» و درست همان‌جا، وقتی به خداوند و استاد بودن عیسی در زندگی‌ام اعتراف کردم (Romans 10:9) و از او برای فدا کردن جانم برای من و برای فیضش تشکر کردم، رؤیایی از روح جدیدی که خدا به من بخشیده بود، دریافت کردم.

در رؤیایی، من در انتهای یک تخم‌مرغ سفید بزرگ ایستاده‌ام که کمی از خودم بلندتر است. به بالا نگاه می‌کنم و متوجه می‌شوم که این تخم‌مرغ با دست انسان ساخته نشده، بلکه به بهترین شکل می‌توان آن را به عنوان مواد ارگانیک زنده توصیف کرد. از بیرون تخم‌مرغ نوری ملایم می‌تابد که داخل آن را روشن می‌کند. حس کردم که همه چیز پاک است – هیچ آشفتنگی و هیچ چیز دیگری نبود، فقط من بودم. گویی تمام آشفتنگی‌های من برای مدت کوتاهی از بین رفته بود. شوکه شده بودم، اما آرامش بسیار خاصی را در درونم حس کردم که شبیه هیچ چیز دیگری نبود، درست همان‌طور که آن مبشر به من گفته بود.

--- رؤیایی که هنگام پذیرش عیسی دریافت کردم

آن مبشر به من گفته و تأیید کرده بود که آرامشی را تجربه خواهم کرد که هرگز قبلاً نمی‌شناختم و این آرامش زمانی که تعمیم بگیرم ناپدید خواهد شد – که البته من در مورد آن کنجکاو بودم. وقتی این اتفاق افتاد، اشک بر گونه‌هایم جاری شد. هم‌سر من بعداً گفت که در روزهای بعد مرا نمی‌شناخت. همان روز وقتی از جلسه برمی‌گشتیم، شنیدم که روح‌القدس مستقیماً با من سخن گفت و به من هشدار داد که سخنان حیات‌بخش بگویم و نه مرگ‌آور (Proverbs 18:21). روح‌القدس به من آشکار کرد که باید از کلماتم محافظت کنم و سخنانم را با دقت انتخاب کنم (James 3:6). مهم است درک کنیم که روح‌القدس ما را از نزدیک می‌شناسد، هم در زمان حال و هم به صورت نبوتی برای آینده. با نگاهی به گذشته، اکنون می‌فهمم که این تجربه کلیدی برای دعوت من بود و برای پرورش فعالانه آن اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. این بدان معنا نیست که من همیشه موفق شده‌ام طبق آنچه روح‌القدس به من می‌دهد سخن بگویم، اما ما فراخوانده شده‌ایم تا مصلح باشیم و حقیقت را به اشتراک بگذاریم، نه اینکه از طریق عمل یا گفتار، ویرانی و مرگ بپاشیم.

وقتی عیسی را پذیرفتم، برای اولین بار در زندگی‌ام رؤیایی از جانب خدا دریافت کردم. با توجه به اهمیت آماری چنین تجربه دست‌اولی که در طول سی و سه سال زندگی و بیش از یازده هزار روز توزیع شده است، من برای کسانی که سعی می‌کنند تجربیات یک ایماندار از خدا را انکار کنند، دو کلمه دارم: **بی‌ایمانی و بدگمانی**.

در فرآیندی که اکنون آغاز می‌شود، می‌بینم که خدا ما ایمانداران – مقدسان – را نصیحت می‌کند تا به راه رفتن با او ادامه دهیم و به سوی جهان با شهوات، تمایلات و عرفان‌هایش بازنگردیم.

اما در میان قوم، پیامبران کذب نیز برخاستند، چنانکه در میان شما نیز معلمان کذب پدید خواهند آمد. آنان بدعت‌های ویرانگر را به نهانی وارد خواهند کرد و حتی خداوندی را که آنان را بازخرید، انکار خواهند نمود و بدین‌سان، نابودی سریع را بر خود مستولی خواهند ساخت. بسیاری نیز در پی کارهای وقیحانه آنان خواهند رفت و به سبب آن‌ها، راه حقیقت مورد بدگویی قرار خواهد گرفت. آنان در آزمندی خود، با سخنان فریبنده از شما بهره‌کشی خواهند کرد؛ داوری آنان از دیرباز آماده است و هلاکتشان به خواب نرفته است. زیرا اگر خدا بر فرشتگانی که گناه کردند ابقا نکرد، بلکه آنان را به دوزخ افکند و در زنجیرهای ظلمت نگاه داشت تا برای داوری نگاه داشته شوند؛ و اگر بر جهان قدیم ابقا نکرد، بلکه نوح

را که واعظِ پارسایی بود، با هفت تن دیگر حفظ کرد، هنگامی که طوفان را بر جهان بی‌دینان آورد؛ و اگر شهرهای سدوم و عموره را به خاکستر تبدیل کرده، محکوم به نابودی ساخت تا عبرتی برای بی‌دینان آینده باشند؛ و اگر لوط پارسا را که از رفتار زشت آن شیربان به ستوه آمده بود رها کنید (زیرا آن مرد پارسا در میان آنان می‌زیست و هر روز از دیدن و شنیدن کارهای خلافِ قانونشان، روحِ پارسای خود را می‌آزرد)؛ پس خداوند می‌داند که چگونه پارسایان را از آزمایش‌ها برهاند و بدکاران را برای روز داوری تحت تنبیه نگاه دارد؛ به ویژه کسانی را که در پی هوس‌های پلیدِ نفسانی می‌روند و قدرتِ حاکمه را خوار می‌شمارند. این جسورانِ خودرایی، حتی از بدگویی به مقدسات آسمانی ابایی ندارند؛ در حالی که فرشتگان با آنکه در توان و قدرت برترند، در پیشگاه خداوند بر ضد آنان با بدگویی داوری نمی‌کنند. اما اینان همچون حیوانات بی‌عقل و وحشی هستند که ذاتاً برای اسارت و هلاکت به دنیا آمده‌اند؛ در اموری که نمی‌فهمند بدگویی می‌کنند و در فسادِ خود هلاک خواهند شد و مزد ناراستیِ خود را خواهند یافت. لذتِ آنان در این است که در روز روشن عیاشی کنند؛ آنان لکه و عیب هستند که وقتی با شما غذا می‌خورند، از فریبکاری‌های خود لذت می‌برند. چشمانشان پر از زناست و از گناه سیر نمی‌شوند؛ جان‌های ناستوار را فریب می‌دهند و دل‌هایشان به طمع ورزیده شده است؛ آنان فرزندانِ لعنت هستند. با رها کردن راه راست، گمراه شده‌اند و راهِ بلعام بن‌بعور را در پیش گرفته‌اند که مزد ناراستی را دوست داشت؛ اما به سبب خطایش توبیخ شد؛ الاغی گنگ با صدای انسانی سخن گفت و مانع دیوانگی آن پیامبر گردید. اینان چشمه‌های بی‌برکت و ابرهایی هستند که تندباد آن‌ها را می‌راند و تاریکیِ غلیظ تا به ابد برای آنان نگاه داشته شده است. زیرا با سخنان پوچ و پرطمطراق و با شهواتِ نفسانی و کارهای زشت، کسانی را فریب می‌دهند که به تازگی از میان اهل گمراهی گریخته‌اند. به آنان وعدهٔ آزادی می‌دهند، در حالی که خود بندهٔ فسادند؛ زیرا هر کس مغلوب کسی شود، بندهٔ اوست. اگر آنان پس از آنکه به واسطهٔ شناختِ خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح از آلودگی‌های دنیا گریختند، دوباره گرفتار آن‌ها شده، مغلوب گردند، فرجامشان بدتر از آغازشان خواهد بود. زیرا برای آنان بهتر می‌بود که هرگز راهِ پارسایی را نمی‌شناختند، تا اینکه پس از شناختن آن، از حکم مقدسی که به آنان سپرده شده بود، روی‌گردان شوند. دربارهٔ آنان این ضرب‌المثل حق صادق است که: «سگ به قی خود بازمی‌گردد» و «خوک شسته شده، به غلتیدن در گل.»

--- دوم پطرس ۲

با نگاهی به گذشته، درک می‌کنم که از آن روز به بعد، زیر بال‌های خدای قادر متعال (Psalm 91:4) آمدم — رهانده، نجات‌دهنده و آفریدگار من.

گفت: «خداوند، ای قوت من، تو را دوست می‌دارم. خداوند صخره من و دژ من و رهانده من است؛ خدای من صخره من است که در او پناه می‌برم، سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. خداوند را که شایسته ستایش است می‌خوانم، و از دشمنانم رهایی می‌یابم. بندهای مرگ مرا احاطه کرد؛ سیلاب‌های هلاکت مرا

به وحشت انداخت. بندهای گور به دور من پیچید؛ دام‌های مرگ پیش روی من آمد. در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه بردم؛ او آواز مرا از قدس خود شنید و فریاد من به گوش او رسید. آنگاه زمین لرزید و مرتعش شد؛ بنیان‌های کوه‌ها لرزیدند و جنبش کردند، زیرا که او به خشم آمد. دود از بینی او برآمد و آتش بلعنده از دهانش؛ اخگرها از آن افروخته گشت. او آسمان را شکافت و فرود آمد، و تاریکی غلیظ زیر پاهای او بود.»

--- مزامیر ۱۸:۱-۱۰

با وجود این، هفت سال طول کشید تا با آنچه در آن روز واقعاً اتفاق افتاده بود به آرامش برسم و به این درک برسم که دیوانه نیستم. به زمانی فکر می‌کنم که درون آن تخم مرغ ایستاده بودم، جایی که خود خدا بر روح جدیدی که به من بخشیده بود، برایم شهادت داد. این تنها چند روز پیش از آن بود که تعمید من انجام شود، جایی که اودموند سولهیم (Oddmund Solheim)، برادر خوبم، مرا به درون آب برد.

عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از نو متولد نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» نیکودیموس به او گفت: «چگونه ممکن است انسان‌ها که پیر شده است، متولد شود؟ آیا می‌تواند بار دیگر به شکم مادر خود رود و متولد شود؟» عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح متولد نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود.»

--- یوحنا ۳:۳-۵

در طول سال‌های منتهی به ۲۰۱۲، من تجربه‌های قدرتمندی در روح داشتم، اما ذهنم نمی‌فهمید چه اتفاقی در حال رخ دادن است. آنچه همچنین ترسناک به نظر می‌رسید این بود که وقتی از نو متولد شدم، چشمانم باز شد و شروع کردم به دیدن موجوداتی شبیه انسان در اتاقمان در شب (6:12). Ephesians) چنین چیزهایی معمولاً در کلیسا مورد بحث قرار نمی‌گیرند، اما یک روز پس از جلسه یکشنبه، اتفاقی شنیدم که دو نفر با هم صحبت می‌کردند. گفتگو درباره مادر و دختر سه ساله‌اش بود که هر دو مردی را دیده بودند که شب‌ها کنار تخت می‌ایستاد. تجربه ترسناکی بود، اما روز بعد مادر آن را نادیده گرفت و فکر کرد حتماً رؤیا بوده است. سپس دختر از مادرش پرسید که آن مردی که آن شب در اتاق ایستاده بود، چه کسی بود. در آنجا بود که به ذهنم خطور کرد اگر آن‌ها می‌توانند چنین چیزهایی را تجربه کنند و شهادتی برای آن داشته باشند، پس شاید تجربیات من هم ساختگی یا صرفاً خواب و خیال نبوده است. این به نوبه خود، کلیدی به من داد تا درک کنم که در واقع نبردی بر سر مسیر زندگی من در جریان است.

ما به عنوان جماعت خدا، باید نسبت به مراقبت و مجهز کردن افراد خودمان هوشیار باشیم تا با گذشته خود کنار بیایند و زمانی که از نو متولد می‌شوند، هدایت روح‌القدس را به طور کامل بپذیرند (8:14). Romans) ما باید یاد بگیریم که افکار و ذهن خود را منضبط کنیم (10:5). Corinthians (2) تنها از این طریق است که بدن خدا بر روی زمین می‌تواند در برابر فشاری که هنگام خروش طوفان وارد می‌شود، مقاومت کند. ما باید در گفتار و کردار وحدت داشته باشیم. کلیسا میراث‌های نقره‌ای خود را در این زمینه فروخته است، زیرا کلام خدا را بر

اساس میل خود برش داده و می‌چسباند. نتیجه این است که برکاتی را که خدا برای ما دارد دور می‌ریزیم و قوم او به دلیل عدم شناخت از بین می‌روند (Hosea 4:6). جماعت‌ها خشک می‌شوند و نسل جوان از جلسات ناپدید می‌شوند زیرا ما با روح‌القدس و عطایای فیضی که او به ما می‌دهد راه نمی‌رویم. روح خدا نمی‌تواند در جماعتی که زنده نیست و به روی هدایت او گشوده نیست، عمل کند (1 Thessalonians 5:19).

با این حال، با وجود اینکه برادران مسیحی زیادی در آن جماعت نداشتیم که درباره این چیزها زیاد صحبت کنند، مشارکت فوق‌العاده بود و من رشد کردم. این بدان معنا نیست که چالشی وجود نداشت، اما چالش همیشه وجود دارد. فرآیندی بود تا از چنگال گذشته رها شوم. برخلاف بدن‌های فیزیکی ما که از رحم مادر متولد می‌شوند، روح ما باید از روح خدا متولد شود. ذهن و روش‌های قدیمی تفکر ما به طور خودکار دوباره متولد نمی‌شوند؛ اما با وفادار ماندن و شرکت در جماعت و مشارکت، ما گام به گام تغییر می‌کنیم (2 Corinthians 3:18)، حتی اگر همیشه آسان نباشد.

همشکل این جهان نشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید تا بتوانید اراده خدا را تشخیص دهید؛ آنچه را که نیکو، پسندیده و کامل است.

--- رومیان ۱۲:۲

با این وجود، کتاب مقدس یک کتاب است؛ هرچقدر هم که متبرک باشد، حیات از خود کتاب نمی‌آید بلکه مستقیماً از روح خدا می‌آید (3:6). Corinthians (2) او کلام خود را در کتاب مقدس به ما داده است تا ما را هدایت کند و یاری دهد، اما خود حیات تنها از او می‌آید – مسیح در ما و خدا در او – (Colossians 3:4) که ریشه در ایمان دارد. خود عیسی با جدیت تمام به ما هشدار داد: کسانی که او را رد کنند به مجازات ابدی خواهند رفت (Matthew 25:46) و با نابودی جاودانی مجازات خواهند شد و از حضور خداوند محروم خواهند گشت (2 Thessalonians 1:9).

زیرا من به واسطه شریعت، نسبت به شریعت مردم تا برای خدا زیست کنم. با مسیح بر صلیب شده‌ام؛ و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند. و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و خود را برای من داد. من فیض خدا را باطل نمی‌سازم؛ زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می‌آمد، مسیح بیهوده مُرد!

--- غلاطیان ۲:۱۹-۲۱

آنچه شگفت‌انگیز است این است که کلام او هرگز با خودش تضاد نخواهد داشت (Psalm 119:160) و ما می‌توانیم کلام را مطالعه و آزمایش کنیم تا ببینیم آیا نیکو و درست است یا خیر. اگر پدر سخن گفته است، او نسبت به کلام خود، در گذشته و آینده، امین است. اگر کلام در آزمون سربلند بیرون آید، دروغ را از حقیقت تشخیص خواهد داد و اگر آن را پذیرا باشیم، ابزاری برای ما خواهد شد.

زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و از هر شمشیر دودم تیزتر، و چنان نفوذ می‌کند که جان و روح، و مفاصل و مغز استخوان را از هم جدا می‌کند و افکار و نیات دل را داوری می‌نماید. هیچ آفریده‌ای از نظر او پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که باید به او حساب پس دهیم، عریان و آشکار است.

--- عبرانیان ۱۲:۴-۱۳

تحول پس از تولد تازه شامل ذهن، عواطف و روش‌های قدیمی تفکر ما می‌شود. بسیاری از چیزهایی که قبل از تولد دوباره آموخته‌ایم، اغلب باید فراموش شوند. دانشی که مخالف خداست، خوب نیست؛ بنابراین، هدایت روح برای کسی که می‌خواهد همسو با روح خدا گام بردارد و عمل کند، حیاتی است:

پس می‌گوییم: به روح رفتار کنید که شهوات جسم را به جا نخواهید آورد. زیرا خواهش جسم بر ضد روح است و خواهش روح بر ضد جسم؛ و این دو مخالف یکدیگرند تا آنچه را می‌خواهید نکنید. اما اگر روح شما را هدایت می‌کند، زیر حکم شریعت نیستید. اعمال جسم آشکار است، یعنی: زنا، ناپاکی، شهوت‌رانی، بت‌پرستی، جادوگری، دشمنی، نزاع، حسادت، خشم، جاه‌طلبی، تفرقه‌اندازی، بدعت‌گذاری، حسد، مستی، عیاشی و امثال این‌ها. چنانکه پیش از این گفتیم، باز هم می‌گوییم که کنندگان چنین کارها وارث پادشاهی خدا نخواهند شد. اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است. هیچ شریعتی بر ضد این‌ها نیست. و کسانی که متعلق به مسیح هستند، جسم را با هوس‌ها و شهواتش مصلوب کرده‌اند. اگر به روح زندگی می‌کنیم، به روح نیز رفتار کنیم. مغرور نشویم و یکدیگر را به خشم نیاوریم و بر یکدیگر حسد نبریم.

--- غلاطیان ۱۶:۵-۲۶

از طریق شناخت و تجربه با خدا، اگر مایل باشیم روش‌های خود را در ازای آنچه او برای ما دارد کنار بگذاریم، گام به گام پیشرفت می‌کنیم. این کار همیشه آسان نیست، اما درست است:

پس چون چنین ابر بزرگی از شاهدان ما را احاطه کرده است، بیایید هر بار اضافی و گناهی را که به آسانی به دست و پای ما می‌پیچد، دور بیندازیم و با استقامت در مسابقه‌ای که پیش روی ماست بدویم، و چشمان خود را به عیسی بدوزیم که آغازکننده و به کمال‌رساننده ایمان ماست. او به خاطر آن شادی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. به او بیندیشید که چنین مخالف گناهکاران را بر خود تحمل کرد، تا خسته نشوید و از توان نیفتید. شما در مبارزه خود با گناه، هنوز تا پای جان ایستادگی نکرده‌اید. و آیا آن کلام تشویق‌آمیز را که شما را فرزند خطاب می‌کند، فراموش کرده‌اید: «ای فرزندانم، توبیخ خداوند را خوار مشمار و چون تو را ملامت کند، دلسرد مشو. زیرا خداوند هر که را دوست دارد توبیخ می‌کند، و

هر فرزندی را که می‌پذیرد، تادیب می‌نماید.» سختی‌ها را به عنوان تادیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران رفتار می‌کند. زیرا کدام پسری است که پدرش او را تادیب نکند؟ اگر شما مانند دیگران تادیب نمی‌شوید، پس فرزند نامشروع هستید و نه پسران واقعی. علاوه بر این، ما همگی پدران جسمانی داشتیم که ما را تادیب می‌کردند و ما به آنان احترام می‌گذاشتیم. پس چقدر بیشتر باید تسلیم «پدر روح‌ها» باشیم تا زندگی یابیم! پدران ما مدتی کوتاه، آن‌گونه که صلاح می‌دانستند ما را تادیب می‌کردند، اما خدا ما را برای نفع خودمان تادیب می‌کند تا در قدوسیت او شریک شویم. هیچ تادیبی در زمان حال خوشایند به نظر نمی‌رسد، بلکه دردناک است؛ اما بعدها برای کسانی که با آن ورزیده شده‌اند، ثمره آرام‌بخش پارسایی به بار می‌آورد. پس دست‌های لرزان و زانوهای سست خود را قوی سازید! «راه‌های صاف برای پاهای خود بسازید»، تا پاهای لنگ از جای در نرود، بلکه شفا یابد. بکوشید تا با همه در صلح و صفا زندگی کنید و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. مراقب باشید که هیچ‌کس از فیض خدا محروم نماند و هیچ ریشه تلخی نروید که باعث زحمت شود و بسیاری را ناپاک سازد. مواظب باشید که کسی زناکار یا مانند عیسو بی‌دین نباشد که به خاطر یک وعده غذا، حق نخست‌زادگی خود را فروخت. می‌دانید که بعدها وقتی خواست برکت را به میراث ببرد، پذیرفته نشد؛ او نتوانست آنچه را انجام داده بود تغییر دهد، هرچند با اشک بسیار در جستجوی برکت بود.

--- عبرانیان ۱۲

با نگاه به گذشته، اکنون می‌فهمم که هرچند در سال ۲۰۰۸ از روح متولد شدم، پدر آسمانی من شروع به کمک به من کرد تا تعالیم نادرستی را که در طول زندگی‌ام جذب کرده بودم، فراموش کنم. این فرآیند از طریق کلام او در مشارکت مسیحی نوردهوردلاند صورت گرفت. من در مشارکت خانگی و جماعت آن‌ها پذیرفته شدم، اما ذهنم پر از دانش کاذبی بود که مستقیماً با خدا مخالفت می‌کرد و من فعالانه این‌ها را با اطرافیانم در میان می‌گذاشتم. در بازنگری، می‌بینم که حتی در آن زمان هم یک بشارت‌دهنده بودم. شاید عجیب به نظر برسد، اما من واقعیتی را در ذهن داشتم و پیوندی با ناپاکی داشتم که با روح جدیدی که خدا به من داده بود، همخوانی نداشت (Colossians 2:8). از روی تجربه می‌بینم که جسم و روح می‌توانند با یکدیگر در تضاد باشند، حتی برای کسانی که از نو متولد شده‌اند (Galatians 5:17).

فصل ۱۹

فرکهاگ

به سال ۲۰۰۹ رسیده‌ایم و در این سال، یکی از آشنایان محلی نزد ما آمد. او در نزدیکی ما در «فوسه» در «فرکهاگ» زندگی می‌کرد و شخصیتی پرشور و رنگارنگ داشت، در امور سیاسی ورزیده و بسیار فعال و کوشا بود. او پیشنهاد داد قطعه زمینی را از ما خریداری کند که در آن زمان با کاربری کشاورزی، طبیعت و فضای آزاد (LNF) طبقه‌بندی شده بود؛ او می‌خواست یک «مول» (واحد اندازه‌گیری زمین) از مجموع ۲.۳ موی را که داشتیم به کاربری مسکونی تغییر دهد و پیشنهاد داد که تمامی هزینه‌ها را بپردازد و در صورت دریافت مجوز ساخت، آن را از ما خریداری کند. این موضوع را از آن رو ذکر می‌کنم که بعداً در کتاب دوباره به همین مطلب بازخواهم گشت. اگر درست به خاطر داشته باشم، فکر می‌کنم اولین پیشنهاد او حدود ۳۵۰,۰۰۰ کرون یا مبالغی در این حدود بود، اما در وقایع سال ۲۰۱۳ بیشتر به این موضوع خواهم پرداخت. فقط می‌خواستم به آن اشاره کنم، زیرا این واقعه از نظر اقتصادی کلیدی برای آینده بود.

فصل ۲۰

مشارکت مسیحی

سال ۲۰۱۰ نشان‌دهنده میانه‌ی سال‌های دشوار در آغاز زندگی تازه من بود. برای رهبران کلیسا چالش‌برانگیز بود که ببینند من فعالانه پیامی را به اشتراک می‌گذارم که با مژده‌ی انجیل در تضاد بود، در حالی که هم‌زمان، روح در درونم بر یک زندگی نوین شهادت می‌داد (۱ پطرس ۵:۸). سرانجام کار به جایی رسید که از من خواسته شد راه خود را انتخاب کنم.

به یاد دارم که یکی از مشایخ کلیسا، مورتن گاندرسن، بعدها به من گفت که آن‌ها کسانی را مأمور کرده بودند تا برای مدتی طولانی برای من و خانواده‌ام دعا کنند، زیرا او درک کرده بود که من درگیر یک نبرد درونی هستم. وقتی اکنون به آن دوران باز می‌نگرم، می‌توان آن را چنین توصیف کرد که گویی زندگی قدیمی‌ام تلاش می‌کرد مرا به عقب بکشد، چرا که من در گذشته را به درستی نبسته بودم. من تجربه‌های شگفت‌انگیزی با خداوند داشتم، چه در زمان تولد دوباره‌ام و چه در دوران پس از آن. اکنون با دردی عمیق آگاهم که اشیاء، اعمال یا کلماتی وجود دارند که می‌توانند دری را به روی ارواح ناپاک بگشایند یا آن را باز نگه دارند. این تجربه‌ای است که من تنها در سال‌های اخیر به دست آورده‌ام، آنگاه که به شهادت روح‌القدس در زندگی‌ام می‌نگرم. همین چند روز پیش، برادری ایمانی را ملاقات کردم، آرت-ویکتور پترسن، که دارای عطای نبوتی است؛ او خاطرنشان کرد که چگونه روح‌القدس دقیقاً درباره همین موضوع در زندگی خود او سخن گفته بود. او همچنین کلامی برای خواهری در ایمان داشت که با این مسئله در کلنجار بود که هرگز نمی‌تواند یک «روح مزاحم» را – اگر بتوانم چنین نامی بر آن بگذارم – به طور کامل از خانه‌اش بیرون کند. او بارها در تمام خانه گشته و دعا کرده بود. پسرش که هنوز عیسی را نپذیرفته است، خود توانست شهادت دهد و حس کند که در یک مورد، چگونه روحی را بیرون راندند. آن خواهر به من گفت که آن‌ها تمام خانه را گشته، دعا کرده و بر آن کلام رانده بودند و در نهایت به پارکینگ رسیدند، تا اینکه ناگهان حس کردند چیزی از پارکینگ «خارج شد». این موضوع دوباره مرا به یاد موارد بعدی می‌اندازد که در آن‌ها شاهد تجلیاتی پیرامون مسیحیانی بودم که از تعلقات یا گذشته‌ی خود دست نکشیده‌اند؛ چیزهایی که به عنوان روزه‌ای برای ورود و پذیرش حضور ارواح ناپاک عمل می‌کنند (۱ یوحنا ۴:۱).

به سال ۲۰۱۰ بازمی‌گردیم. در آن زمان تجربه کردم که ارواحی با حضوری تاریک در شب به سراغ من می‌آمدند. در آن مقطع متوجه نمی‌شدم چه اتفاقی در حال رخ دادن است، اما هر انسانی در آغاز زندگی جدید خود، با مسائل مختلفی روبروست که باید یاد بگیرد آن‌ها را کنار بگذارد یا از خود جدا کند. اغلب فرد باید تسویه حسابی جدی انجام دهد و با تمام دل به استقبال امر نو برود تا امر کهنه به دست مرگ سپرده شود. به اصطلاح، انسان باید پل‌های پشت سر خود را بسوزاند. این امر اغلب مستلزم شکستن لعنت‌ها یا پیوندهای روحانی است که علیه روح‌القدس عمل می‌کنند. برای دستیابی به این مقصود، انسان باید در برابر خداوند فروتن شود و برای کارهایی که انجام داده طلب بخشش کند (۱ یوحنا ۱:۹)، کسانی را که به او آسیب رسانده یا او را رنجانده‌اند ببخشد (متی ۶:۱۴-۱۵) و هر آنچه را که راه را برای بیماری و

مشکلات باز می‌کند، بیرون بیندازد؛ خواه این سبک زندگی فرد باشد یا دارایی‌هایی که راه را برای این مسائل می‌گشایند:

و عیسی به کوه زیتون رفت. سحرگهان باز به معبد آمد. تمامی قوم نزد او گرد آمدند و او نشسته، به تعلیم ایشان پرداخت. آنگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در حین زنا گرفته شده بود، نزد او آوردند. او را در میان ایستاده نگاه داشتند و به عیسی گفتند: «استاد، این زن در حین عمل زنا گرفته شده است. موسی در تورات ما را حکم کرده است که چنین زنانی سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟» این را برای آزمودن او گفتند تا دستاویزی برای متهم کردنش بیابند. اما عیسی سر به زیر افکند و با انگشت بر زمین می‌نوشت. چون به پرسیدن اصرار ورزیدند، او قامت راست کرد و به ایشان گفت: «هر که از شما بی‌گناه است، اول او بر وی سنگ اندازد.» و باز سر به زیر افکند و بر زمین نوشت. ایشان چون این سخن را شنیدند، از بزرگ تا کوچک، یک‌به‌یک بیرون رفتند و عیسی تنها ماند و آن زن که همچنان در میان ایستاده بود. عیسی قامت راست کرد و از او پرسید: «ای زن، آنان کجایند؟ هیچ‌کس تو را محکوم نکرد؟» گفت: «هیچ‌کس، سرورم.» عیسی گفت: «من نیز تو را محکوم نمی‌کنم. برو و از این پس دیگر گناه نکن!»

--- یوحنا ۸:۱-۱۱

ویژگی خاص عیسی این است که او ما را دوست دارد و طردمان نمی‌کند. او به ما کمک می‌کند تا از شر گناه خلاص شویم و این به معنای سپردن زندگی کهنه به مرگ و برخاستن با او برای حیات جاودان است (رومیان ۶:۴، یوحنا ۸:۳۶). در رابطه با اشیایی که با ارواح ناپاک پیوند دارند، این موضوع در میان جویندگان غیرمسیحی که با سنگ‌ها، کابوس‌گیرها (دریم‌کچر) و موارد مشابه آشنایی دارند، شناخته شده است. خداوند صریحاً به ما فرموده است که از جادو دوری کنیم و این همان چیزی است که ما در نروژ معمولاً آن را خرافات می‌نامیم:

خداوند متعال چنین می‌فرماید: وای بر شما زنانی که برای صید کردن جان‌های قوم من، چه پیر و چه جوان، «تعویذهای» جادویی به مچ دست‌ها می‌بندید و روبندهای جادویی درست می‌کنید. آیا گمان می‌کنید می‌توانید جان‌های دیگران را صید کنید بدون آنکه نابودی را بر خود نازل نمایید؟

--- حزقیال ۱۸:۱۳

دارایی‌ها گذشته‌ای با خود دارند که وقتی آن‌ها را به خانه خود وارد می‌کنیم، آگاهانه یا ناآگاهانه حضورشان را می‌پذیریم. این موضوع می‌تواند خود را در زندگی ما به شکلی نشان دهد که در رهایی از گناهان و عادت‌های ناپسند دچار مشکل شویم. امروزه در این باره چندان سخن گفته نمی‌شود، اما توبه از گناهان و «خانه‌تکانی» برای کسی که می‌خواهد با خدا گام بردارد، امری حیاتی است (اشعیا ۱:۱۸). اگر کسی بخواهد چنین پیوندهایی را بگسلد، این کار نه تنها در ظاهر، بلکه باید در باطن او نیز صورت گیرد. من بر این باورم که این همان مانعی است که بسیاری از ایمانداران را از همراهی با خدا باز می‌دارد؛ درست همان‌گونه که یک فرد الکلی ابتدا باید بپذیرد که واقعاً با مشکل اعتیاد روبروست.

اما اگر شخص شریر از تمامی گناهایی که کرده است بازگشت کند و تمامی فرایض مرا نگاه داشته، آنچه را که عدل و انصاف است به جا آورد، یقیناً زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. تمامی گناهایی که مرتکب شده است، دیگر به یاد او آورده نخواهد شد؛ او به سبب عدالتی که انجام داده است، زنده خواهد ماند. خداوند قادر متعال می‌فرماید: آیا من هرگز از مرگ شریر مسرور می‌شوم؟ بلکه آیا نمی‌خواهم که او از راه‌های خویش بازگشت کند و زنده بماند؟ اما هرگاه شخص عادل از عدالت خود برگردد و مرتکب شرارت شود و بر وفق تمامی کارهای مکروهی که شخص شریر انجام می‌دهد عمل نماید، آیا او زنده خواهد ماند؟ تمامی اعمال عادلانه‌ای که انجام داده است، دیگر به یاد آورده نخواهد شد؛ او به سبب خیانتی که ورزیده و گناهی که کرده است، خواهد مرد. با این حال شما می‌گویید: «طریق خداوند عادلانه نیست.» ای خاندان اسرائیل، اکنون بشنوید! آیا طریق من ناعادلانه است؟ آیا این راه‌های شما نیست که ناعادلانه است؟ هرگاه عادل از عدالت خویش برگردد و مرتکب شرارت شود، به سبب آن خواهد مرد؛ او به خاطر گناهی که انجام داده است، می‌میرد. اما اگر شریری از شرارت خود که مرتکب شده بازگشت کند و آنچه را که عدل و انصاف است به جا آورد، جان خود را حفظ خواهد کرد. چون تأمل کرد و از تمامی گناهایی که مرتکب شده بود بازگشت نمود، یقیناً زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. با این حال خاندان اسرائیل می‌گویند: «طریق خداوند عادلانه نیست.» ای خاندان اسرائیل، آیا طریق من ناعادلانه است؟ آیا این راه‌های شما نیست که ناعادلانه است؟ خداوند قادر متعال می‌فرماید: از این رو ای خاندان اسرائیل، من هر یک از شما را موافق راه‌هایتان داوری خواهم کرد. توبه کنید! و از تمامی گناهان خود بازگشت نمایید تا شرارت باعث هلاکت شما نگردد. تمامی گناهایی را که مرتکب شده‌اید از خود دور اندازید و برای خویشتن قلبی تازه و روحی تازه بسازید. ای خاندان اسرائیل، چرا می‌خواهید بمیرید؟ خداوند قادر متعال می‌فرماید: زیرا من از مرگ هیچ‌کس خشنود نیستم. پس بازگشت کنید و زنده بمانید!

--- کتاب حزقیال ۲۱:۱۸-۳۲

نکته خاص در این باره این است که حتی در داخلی‌ترین «حلقه‌های» مقدسین، ایماندارانی یافت می‌شوند که گناه را از خود دور نکرده‌اند. و آن [گناه] آن‌ها را از یک زندگی فعال با خدا باز می‌دارد و برکات عظیم را از آنان می‌رباید. من خودم این را با یک دوست و برادر ایماندار تجربه کردم. در مقطعی، برادر نزدیکی به من کاغذی حاوی یک فرمول پیشنهاد داد که ظاهراً قرار بود «به من کمک روحانی کند». وقتی او این را گفت، احساس ناخوشایندی شدیدی در خود حس کردم و آن را رد کردم. مهم است که ما به عنوان فرزندان خدا اجازه ندهیم چیزهایی مثل قدرت، ثروت یا صرفاً جادو ما را به دام اندازند یا بفریبند. این حالت «**stronghold**» نامیده می‌شود و مانند قلعه‌ای عمل می‌کند که فرد را محاصره کرده یا محکم گرفته است (۲ قرنیتیان ۱۰:۴). و آنچه برادرم در اینجا انجام داد، می‌توانست باعث قرار گرفتن لعنتی بر من و خانواده‌ام شود. در مدرسه کتاب مقدس در این باره تعلیم داده می‌شد. تعلقات و دارایی‌ها می‌توانند همان‌طور که عیسی می‌گوید کلماتی که بر زبان می‌آوریم می‌توانند ما را ناپاک سازند، راه را برای دژهای روحانی (stronghold) باز کنند (متی ۱۸:۱۵). شاید این چندان عجیب نباشد،

چرا که دارایی‌ها، کلمات و اعمال، بازتاب‌دهنده ذهن و باطن فرد هستند و این به نوبه خود پیامدهایی در روح دارد.

دوباره به سال ۲۰۱۰ بازمی‌گردیم؛ در مورد من، چندین سال بود که جوینده‌ای روحانی بودم و بدون اینکه درک کنم، با ارواح ناپاک در ارتباط بودم (افسسیان ۶:۱۲). همه ما مسئول اعمال خود هستیم و من در این دام گرفتار شده بودم و این هم در درون و هم در بیرون ظاهر می‌شد.

من در میانه نبرد بین [انسان] نو و کهنه بودم. شبی را که در تخت‌خواب در کنار همسرم دراز کشیده بودم، به خوبی به یاد دارم. بدنم تا مغز استخوان سرد شده بود و ترس بر من غلبه کرد. می‌دانستم که این یک نبرد روحانی است و در اوج درماندگی، از اعماق وجودم نزد خدا فریاد برآوردم و از او خواستم در این نبرد به من کمک کند (یعقوب ۴:۷). آخرین چیزی که پیش از به خواب رفتن به یاد دارم، نوری بود که آمد و مرا در بر گرفت. و وقتی صبح روز بعد بیدار شدم، لبریز از انرژی و شادی‌ای بودم که با هیچ صبح دیگری قابل مقایسه نبود. پدر ما، خدا، صدای مرا شنیده بود و مرا از آنچه شب قبل آزارم می‌داد، آزاد کرده بود. اگرچه آن آزادی در ابتدا کوتاه‌مدت بود، اما دست‌کم یک پیروزی به دست آمده بود (غلاطیان ۵:۱) - و این یکی از شهادت‌های بسیاری است که با خود به همراه دارم.

آنچه را در تاریکی به شما می‌گویم، در نور بازگوید؛ و آنچه را در گوشتان زمزمه می‌شود، از بلندای پشت‌بام‌ها فریاد کنید. از کسانی که بدن را می‌کشند ولی قادر به کشتن جان نیستند، نترسید. بلکه از او بترسید که قادر است هم جان و هم بدن را در جهنم نابود سازد.

--- متی ۱۰: ۲۷-۲۸

نبرد ادامه داشت و در حالی که این اتفاق می‌افتاد، من از دانش ذهنی قدیمی‌ام با دوستان، همکاران و خواهران و برادران در کلیسا سخن می‌گفتم؛ دانشی که در تضاد با کلام خدا بود. روح من دوباره متولد شده بود و تجربه‌های قدرتمندی برخلاف آنچه در مدرسه آموخته بودم داشتم، اما همچنان در گذشته گرفتار بودم. من در ذهنم هنوز اسیر مسیحی دروغین، عیسایی دروغین بودم، هرچند که در روح از نو متولد شده بودم.

از همان سال ۱۹۹۸، من شاگردی کوشا در مطالعه‌ی آنچه «کتاب یورانشیا» نامیده می‌شود، بودم. امروز از تجربه‌ی شخصی‌ام می‌دانم که این منظومه‌ی فکری، با ارزش‌های ضد مسیح و جریان‌های روحانی‌اش، انسان‌ها را به شکلی بسیار مکارانه از خدا دور نگه می‌دارد. این کار با تقلید بخش‌هایی از تعالیم عیسی انجام می‌شود، در حالی که هم‌زمان الوهیت او و هدف اصلی زندگی‌اش بر روی زمین را حذف می‌کنند. مدت‌هاست در فکر نوشتن کتابی هستم تا در آن بیشتر درباره‌ی این موضوع با کسانی که درگیر آن هستند سخن بگویم، تا افراد بیشتری فرصت‌رهایی یابند. برای خود من، این جدایی و بریدن [از آن باورها] نزدیک بود و به کمک برادران نیکو در ایمان میسر شد - از جمله برادر تروند و برادر توماس. همگی برادرانی نیکو هستند، اما هر یک با داستان و تجربیات خاص خود. من داستان خود را دارم، اما همه‌ی آن‌ها در ادامه‌ی مسیر و در کار برای خدا با من همراه هستند.

فصل ۲۱

انتخاب و برادران

به سال ۲۰۱۱ رسیده بودیم که دو تن از پیران کلیسا، ماگنار آسکلاند و مورتن گوندرسن، به خانه ما آمدند. آن‌ها گفتند که باید تصمیمی بگیریم که در کدام مسیر به راه خود ادامه دهیم. من به برادرانی نیاز داشتم که توانایی درک نبردی را که در آن بودم داشته باشند. من دوباره مولود شده بودم، اما ذهنم یارای آن را نداشت که آنچه را روح به من نشان می‌داد، تصدیق کند. با این حال، تجربه‌های شگفت‌انگیزی با خدا داشتم و در درون خود درک می‌کردم که روح‌القدس مرا برای این ملاقات آماده می‌سازد. همان‌جا به همسرم گفتم که می‌تواند تمام کتاب‌هایی را که به نظرش بر ضد خدا هستند، جدا کند. و او می‌دانست که من کتاب‌های زیادی از این دست دارم. در میان آن‌ها «کتاب یورانیشیا» بود؛ اثری در حدود ۲۰۰۰ صفحه با لبه‌های زerkوب، که در آن مقطع به مدت ده سال با جدیت مطالعه‌اش کرده بودم. او با چشمانی گشاده به من نگریست و پرسید که آیا واقعاً در مورد حرفم جدی هستم. من این را تأیید کردم و سپس گروهی از مردان کلیسا گرد هم آمدیم و جعبه‌ای مقوایی از کتاب‌ها و اشیاء دیگر را سوزاندیم. آن‌ها گمراهی‌های روحانی و اشیاء ناپاکی بودند که بر ضد خدا سخن می‌گفتند (اعمال رسولان ۱۹:۱۹). به یاد دارم که آن کار مانند بیرون کشیدن چشمی از حلقه بود، اما بعدها فهمیدم که در آن لحظه رهایی و آزادی عظیمی رخ داد. آن زمان درک نمی‌کردم، اما با سوزاندن آن کتاب‌ها، خدا توانست مرا از چنگال ارواح ناپاک برهاند و مرا از مرگ به سوی زندگی بازگرداند (۲ قرنیتیان ۵:۱۷). من در سال ۲۰۰۸ به عیسی «آری» گفتم و او وفادار بود و می‌کوشید تا مرا در راه خود نگاه دارد، هرچند نیروهایی هم در درونم و هم در حلقه نزدیکانم با این امر مخالفت می‌کردند. کلام ما یا حامل حیات است یا مرگ؛ هیچ راه میانه‌ای وجود ندارد (امثال ۱۸:۲۱)، درست همان‌گونه که در زمان داوری نهایی خواهد بود. نمی‌توان در ایمان نیم‌دل بود.

آن‌ها از میان ما بیرون رفتند، اما از ما نبودند؛ زیرا اگر از ما می‌بودند، با ما می‌ماندند. اما چنین شد تا آشکار گردد که هیچ‌یک از آن‌ها به ما تعلق ندارند. اما شما از آن قدوس مسح شده‌اید و همه شما از حقیقت آگاهید. من نه از آن جهت به شما می‌نویسم که حقیقت را نمی‌شناسید، بلکه چون آن را می‌شناسید و می‌دانید که هیچ دروغی از حقیقت نیست. دروغگو کیست جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند؟ آن که پدر و پسر را انکار می‌کند، همان دجال است. هر که پسر را انکار کند، پدر را نیز ندارد؛ و هر که به پسر معترف باشد، پدر را نیز دارد. اما شما، بگذارید آنچه از ابتدا شنیده‌اید در شما بماند. زیرا اگر آنچه از ابتدا شنیده‌اید در شما بماند، شما نیز در پسر و در پدر خواهید ماند. و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است: حیات جاودانی.

--- رساله اول یوحنا ۲:۱۹-۲۵

در درونم فهمیدم که باید آنچه را متعلق به من است به نفع خدا واگذار کنم و این بخشی از فرآیندی ضروری بود که باید طی می‌کردم تا بتوانم برای پدر آسمانی کار کنم. من پیش از این، یک مبلغ شیطانی بودم که بدون آنکه خودم متوجه باشم، علیه خدا و کارهای او سخن می‌گفتم، اما خدا در فیض خود مرا فراخواند تا مبلغی برای او باشم (افسسیان ۲:۸-۹). و من کیستم؟ من در واقع هیچ‌کس نیستم. بله، من تحصیلات خوبی دارم، اما نقاط ضعف خود را دارم و ظاهر بیرونی واقعاً هیچ ارزشی ندارد مگر اینکه به خدا و فراخوان او برای هر فرد گوش فرا دهیم. بارها به این فکر کرده‌ام که چرا خدا از من استفاده می‌کند، اما می‌دانم که همه چیز از فیض است:

ای عزیزان من... نجات خود را با ترس و لرز به کمال رسانید.

--- فیلیپیان ۲:۱۲

به یاد می‌آورم که برادر عزیزی در ایمان، برادر توماس، در حالی که برای سوختن کتاب‌ها اخگرها را به هم می‌زد، به من نگاه کرد. او گفت که در زمان پیش رو، چیزهای بزرگی را با خدا تجربه خواهیم کرد. آن زمان نمی‌دانستم که او نبوت می‌کند، اما بعدها دیدم که برادر توماس در چندین نوبت عطای نبوت را از خود نشان داده است. این عطای فیضی است که او باید نسبت به آن آگاه باشد و به استفاده از آن ادامه دهد.

یکی از آن دو پیرِ کلیسا، مگنار آسلاند، همیشه از کارهایی که برای خدا انجام می‌دادم و تصمیماتی که می‌گرفتم شادمان بود. در آن زمان همچنین اتفاق افتاد که گروه مردانی که در خانه یکی از برادران داشتیم، به همراه برادر توماس، برادر تروند و چندین نفر دیگر، به دلیل اختلافات داخلی و نابالغی شخصی از هم پاشید. من گمان می‌کنم که برکات بیش از حد قوی شدند و ما به عنوان یک گروه نتوانستیم زمانی که تظاهرات شخصی ارواح ناپاک ظاهر شد، با آن مقابله کنیم. و این در شخصی بود که خود را یکی از رهبران گروه می‌دانست. به طور خلاصه می‌توانم بگویم: یکی از «مقدسین» در گروه، روح بیماری در خود داشت، چیزی که همه ما در گروه مردان شاهد آن بودیم و این موضوع توسط یکی از شبانان در مشارکت مسیحی نیز تأیید شد. اما، من هم در زمان‌هایی اشتباه کرده‌ام و همه ما باید گاهی به درون خود رجوع کنیم و حتی اطرافیان یا خودمان را ببخشیم. چندین نفر شاهد آنچه رخ داد بودند، زمانی که برای یکی از «مقدسین» دعا می‌کردیم و کار به جایی رسید که یک روز به شدت برای او دعا کردیم و او احساس تهوع داشت اما خود را کنترل کرد. من نمی‌توانم با اطمینان بگویم، اما معتقدم پس از آن، حملات شروع به معکوس شدن کردند، بدون اینکه گروه بیدار باشد تا آن را ببیند. آن شخص می‌گفت وقتی دعا می‌کردیم انگار چاقو در او فرو می‌کردند و همان روزی که جلسه بود، یعنی جمعه، او گفت که اغلب پیش از جلسه مردان، نوعی ناآرامی و مقاومت در درون خود احساس می‌کرد. این‌ها سخنان خود او بود، نه من. همه چالش‌هایی را که در اینجا پشت سر گذاشتیم درک نکردند و همه چیز روزی به اوج خود رسید که گروه موضع اشتباهی در روح گرفت و در عمل همه چیز به دلیل اتهامات دروغینی که مطرح شد، فروپاشید. بارها و بارها، کسی بدون هدایت روح‌القدس، کنترل امور را به دست گرفته بود. همان شخص حتی زمانی که برایش دعا می‌کردم، فرشته‌ای به دیدارش آمده بود که سخنان مرا بر او تأیید کرده و به او تسکین درد داده بود. نمی‌دانم آیا این موضوع با گروه در میان گذاشته شد یا خیر، اما با این حال. خود آن «مقدس» وقتی شب به من زنگ زد، از آنچه رخ داده بود شوکه بود.

علیرغم تمام اتفاقات خوبی که افتاده بود، او تظاهرات روحی داشت و نتوانست خود را کنترل کند. اکنون از روی تجربه می‌دانم که یک انسان می‌تواند هم روح ناپاک داشته باشد و هم تولد تازه یافته باشد، هرچند این متناقض به نظر می‌رسد. همچنین توسط یکی از پیران کلیسا، همان کسی که همیشه برای من خوشحال بود، تأیید شد که مقاومتی علیه من و فعالیتیم وجود داشته است، اما خود او هرگز چیزی علیه من نداشت. تقریباً ده سال طول کشید تا یکی از «مقدسین» اعتراف کرد که در آن زمان حرف‌ها و کارهای بد بسیاری انجام داده بود. من ظن قوی دارم که بسیاری از عطایای فیض به دلیل صحبت کردن و عمل کردن در نابالگی و یا ناپاکی نابود می‌شوند. با این حال، من در این میان بی‌گناه نیستم و باید یاد بگیرم مسئولیت خود را بپذیرم. برادر اویویند روزی به من گفت که ساختن شخصیت مهم است، که سخنان خوب و درستی بود. خطاب به تو که این را می‌خوانی: در شنیدن تند، در بخشیدن سریع و در سخن گفتن کند باش (یعقوب ۱:۱۹). بیدار باش و خواب. حملات خواهند آمد، حتی از سوی نزدیکان شما. به کلیسا تکیه کنید و برای متوقف کردن ویرانی‌هایی که برخی در آن می‌کارند، با هم در دعا متحد شوید. آن را به روشنایی بیاورید. خدا هشدار می‌دهد و می‌گوید که باید بیش از هر چیز از دل خود محافظت کنیم. واضح است که کلیساها نیز دلی دارند که باید یاد بگیرند بیش از هر چیز از آن محافظت کنند تا بتوانند از گله خود مراقبت نمایند:

ای پسر من، به سخنان من گوش فرا ده و گوش خود را به کلام من مایل ساز. آن‌ها را از چشمان خود دور مکن، بلکه در میان دل خویش نگاهشان دار. زیرا برای هر که آن‌ها را بیابد حیاتند و برای تمام جسد او شفا. دل خود را به تمامی مراقبت نگاه دار، زیرا که مخرجهای حیات از آن است. دهان کج را از خود دور کن و لبهای منحرف را از خویشتن دور نما. چشمان تو مستقیم بنگرد و پلکهایت پیش رویت راست باشد. جاده پایت را هموار ساز و تمام راههای تو استوار باشد. نه به دست راست و نه به چپ مایل مشو، و پای خود را از بدی برگردان!

--- امثال سلیمان ۲۰:۴-۲۷

به موازات این، در دوره بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲، کتاب‌های دیجیتالی بسیاری را که توسط شبانان، مبشران و دیگر مسیحیان نوشته شده بود، از طریق کتاب‌فروشی آمازون خریداری کردم. همچنین شهادت‌های بسیاری را در یوتیوب تماشا کردم و درباره آنچه در آنجا می‌دیدم بسیار تعمق می‌کردم. بر حسب نیاز به بخش‌هایی از کتاب‌ها رجوع می‌کردم و صحت آن‌ها را با کتاب مقدس می‌سنجیدم. می‌خواستم ببینم آیا تجربیات مقدسین با کلام خدا همخوانی دارد یا خیر. آن را این‌گونه توصیف می‌کنم که گویی به دنبال طلا می‌گشتم. من زمین را می‌کنده و آنچه را می‌یافتم آزمایش می‌کردم تا ببینم آیا نیکوست یا نه:

به فرشته کلیسای لائودیکیه بنویس: این است سخنان آن که «آمین» است، آن شاهد امین و راستین، سرآغاز آفرینش خدا: اعمال تو را می‌دانم، که نه سردی و نه گرمی. کاش یا سرد بودی یا گرم! اما چون ولرمی، نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود بیرون می‌افکنم. می‌گویی: «دولتمندم و ثروتمند شده‌ام و به هیچ‌چیز نیاز ندارم.» اما نمی‌دانی که تیره‌بخت و بیچاره و فقیر و کور و عریانی. پس تو را نصیحت می‌کنم که طلای تصفیه شده در آتش را از من بخری تا دولت‌مند شوی، و جامه‌های سفید تا بر تن کنی و رسوایی عریانیات پوشیده شود، و سرمه تا

بر چشمانت بکشی و بینا شوی. من کسانی را که دوست دارم، توبیخ و تنبیه می‌کنم. پس غیرت به خرج ده و توبه کن! اینک بر در ایستاده می‌کوبم. اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او داخل خواهم شد و با او شام خواهم خورد و او با من. آن که پیروز شود، به او اجازه خواهم داد تا با من بر تختم بنشیند، چنان‌که من پیروز شدم و با پدرم بر تخت او نشستم.

--- مکاشفه یوحنا ۳

به سخنان عیسی توجه کنید وقتی می‌گوید: آن که پیروز شود، به او اجازه خواهم داد تا با من بر تختم بنشیند.

ما در میانه سال‌های کودکی ۲۰۰۸-۲۰۱۲ هستیم و در هر چه از کلام می‌خواندم و آزمایش می‌کردم، هر چقدر هم که عمیق می‌شدم، نمی‌توانستم هیچ نقطه ضعفی پیدا کنم، هرچند اغلب شگفت‌زده می‌شدم و لزوماً آنچه را می‌خواندم درک نمی‌کردم. گاهی روح‌القدس چیزهایی را مستقیماً به من نشان می‌داد و گاهی تا سال‌ها بعد پاسخی دریافت نمی‌کردم. روح‌القدس به هر یک از ما بخشی در اینجا و بخشی در آنجا می‌بخشد؛ برخی خواب می‌بینند و برخی دیگر رویا، اما ما فراخوانده شده‌ایم تا یک کلیسا باشیم. آنچه در درون من رخ داد، مکاشفه‌ای بود از اینکه چه هدیه شگفت‌انگیزی در خدا به ما عطا شده است. آنچه در این زمان نیز رخ داد این بود که شهادت‌های بسیاری را درباره افرادی که در جهنم بوده‌اند خواندم و دیدم و این موضوع مرا تا سرحد مرگ ترساند. هرچه بیشتر شهادت‌های مقدسین را با کتاب مقدس و در برابر تجربیات شخصی خودم از آیات و عجایب پیوند می‌دادم، به تدریج فهمیدم که به راستی بهشت و جهنمی وجود دارد. خود عیسی بارها و بارها درباره این موضوع هشدار داد: درباره آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگانش مهیا شده است (متی ۲۵:۴۱)، درباره کوره آتش که در آن گریه و دندان‌قروچه خواهد بود (متی ۱۳:۴۲)، درباره جهنم، جایی که کرم‌هایشان نمی‌میرند و آتش خاموش نمی‌شود (مرقس ۹:۴۸)، و درباره مرد ثروتمندی که در شعله‌های آتش عذاب می‌کشید (لوقا ۱۶:۲۴). آیات بسیاری وجود دارند که به این موضوع اشاره می‌کنند. کسانی که تجربه دیدن یا بودن در جهنم را داشته‌اند، آن را به شدت تکان‌دهنده توصیف می‌کنند. تردیدی نیست که جهنم وجود دارد و از هر لحاظ کاملاً با بهشت متفاوت است، بلکه درست در نقطه مقابل نیکی قرار دارد. وقتی انسان ادعا می‌کند خدایی که آن‌ها را به جهنم می‌فرستد شریر است، درک نمی‌کنند که خودشان همچون سنگ سخت‌دل هستند و نمی‌خواهند از شرارت خود بازگردند. از او بترسید که قادر است هم جسم و هم روح را در جهنم نابود سازد (متی ۱۰:۲۸). آن‌ها به کدام جای دیگر می‌توانند بروند جز همان‌جا که خود انتخاب کرده‌اند در آن باشند؟ این حقیقتی عریان و بی‌پرده درباره کسانی است که جان خود را تا به مرگ دوست می‌دارند. ما تنها و جدا از هم زندگی نمی‌کنیم، بلکه فراخوانده شده‌ایم تا داشته‌های خود را با اطرافیانمان که نیازمندند تقسیم کنیم.

در همین حال، شروع کردم به دریافت کلماتی از روح‌القدس در اتوبوس و مکان‌های دیگر؛ کلماتی برای مردم و برای بنا کردن و کمک در به اشتراک گذاشتن خدا، کلمات مستقیم برای موقعیت‌های خاص. به یاد دارم یک بار که در اتوبوس نشسته بودم، سه یا چهار کلمه را به‌طور خاص برای مردی که کنارم بود شنیدم. به سمت او برگشتم و آن‌ها را به او گفتم، و او شوکه شد. امیدوارم آن‌ها به‌عنوان شهادتی از خدا با او باقی مانده باشند. من همچنین در روح خود احساس می‌کردم که دیگران مشکلات جسمانی دارند و از آن‌ها می‌پرسیدم که آیا

می‌توانم برایشان دعا کنم. این اتفاق زمانی می‌افتاد که آن‌ها کاملاً ساکت در اتوبوس نشسته بودند و هیچ نشانه ظاهری مبنی بر اینکه واقعاً مشکلی دارند وجود نداشت. این یک عطای فیض است که به نظر می‌رسد برادران و خواهران اغلب از اشتیاق برای به دست آوردن آن دست کشیده‌اند، هرچند پولس از ما می‌خواهد که دقیقاً همین کار را انجام دهیم:

محبت را دنبال کنید و مشتاق عطایای روحانی باشید، به‌خصوص نبوت. زیرا کسی که به زبان‌ها سخن می‌گوید، نه به انسان، بلکه به خدا سخن می‌گوید. هیچ‌کس او را نمی‌فهمد، زیرا او در روح، رازها را می‌گوید.

--- اول قرن‌تین ۱۴: ۱-۳

در واقع دوران چالش‌برانگیزی بود، اما در عین حال عالی و خاص. و اکنون باید اعتراف کنم که این از عطش من برای دانستن حقیقت سرچشمه می‌گرفت. من کوبیدم و در باز شد، جستم و یافتم (متی ۷: ۷). از همه مهم‌تر، زمانی که تصمیم گرفتم عیسی را به عنوان خداوند و استاد بپذیرم، با وجود اینکه نالایق بودم، از نو متولد شدم:

مردی از فریسیان به نام نیکودیموس بود که از سران یهود بود. او در شب نزد عیسی آمد و گفت: «ای استاد، می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند این آیاتی را که تو انجام می‌دهی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد.»

--- یوحنا باب ۳

عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو متولد نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.»

«چگونه ممکن است انسانی که پیر شده است، متولد شود؟» نیکودیموس گفت. «آیا می‌تواند دوباره به شکم مادرش بازگردد و متولد شود؟»

عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند وارد پادشاهی خدا شود. آنچه از جسم زاده شود، جسم است و آنچه از روح زاده شود، روح است. تعجب مکن که به تو گفتم: «شما باید از نو متولد شوید.» باد هر جا که بخواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس که از روح زاده شده است.»

«چگونه چنین چیزی ممکن است؟» نیکودیموس پرسید.

عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیل هستی و این‌ها را نمی‌دانی؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم، ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت ما را نمی‌پذیرید. اگر وقتی از امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی با شما سخن بگویم؟ هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است، جز آن کسی که از آسمان پایین آمد: یعنی پسر انسان که در آسمان است. و همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد،

حیات جاویدان داشته باشد. زیرا خدا جهان را چنان محبت نمود که پسر یگانه خود را داد، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان داشته باشد. زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا جهان به واسطه او نجات یابد. کسی که به او ایمان دارد، محکوم نمی‌شود؛ اما کسی که ایمان ندارد، هم‌اکنون محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. و داوری چنین است: که نور به جهان آمد، اما انسان‌ها تاریکی را بیشتر از نور دوست داشتند، زیرا اعمالشان بد بود. زیرا هر که بدی می‌کند، از نور متنفر است و نزد نور نمی‌آید، مبادا اعمالش فاش شود. اما کسی که در راستی عمل می‌کند، نزد نور می‌آید تا روشن شود که اعمال او در خدا انجام شده است.»

روح من در ایام پس از آن رشد کرد و این تا حدودی شبیه گذار تدریجی از نوشیدن شیر به خوردن گوشت بود که پولس درباره‌اش سخن می‌گوید (۱ قرنتیان ۳:۲). من در دوره زمانی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ شروع به بشارت میان مردم در اتوبوس و هر جای دیگری که می‌رفتم کردم. همچنین در اواسط سال ۲۰۱۳ با تبشیرگر معروفی برخورد کردم که طبق جسم رفتار کرد و در حق من بی‌انصافی نمود؛ شاید به این دلیل که من در کار انجیل بسیار فعال بودم و برای مردم دعا می‌کردم و شاهد شفاهای بسیاری بودم. من این تبشیرگر را بسیار دوست دارم، صرفاً جهت اطلاع. من به تازگی از یک سفر میسیونری به هامار بازگشته بودم، جایی که شاهد معجزاتی هنگام دعا برای مردم بودیم و به نظر می‌رسید که این موضوع نوعی حسادت را برانگیخته است. به هر حال، من از اینکه در این راه توسط کسی که او را الگویی برای خدمت خود می‌دانستم طرد شده بودم، درهم‌شکسته بودم. همه این‌ها را بازگو می‌کنم تا بتوانید بینش مختصری از طریق من با خدا به دست آورید، و همچنین آنچه را که اغلب وقتی کسی حقیقتاً با خدا راه می‌روید رخ می‌دهد؛ یعنی چالش‌ها از ابعاد گوناگون.

من در آن زمان برای سازمان نروژی تضمین کیفیت آزمایشگاه‌های خارج از بیمارستان (NOKLUS) در بیمارستان دیاکونال هارالدس پلاس کار می‌کردم و در محل کارم نیز شاهد بودم که قدرت خدا چگونه بر ملحدان و بی‌ایمانان اثر می‌گذارد. موردی را به یاد می‌آورم که برای یکی از کارکنان سلف دعا کردم و او در آن لحظه به سختی توانست تعادلش را حفظ کند و روی پا بایستد. گویی به نحوی تحت یک شوک الکتریکی شدید قرار گرفته بود و مشاهده آن بسیار خاص بود. همچنین همراه با ناکلوس برای سفر بیستمین سالگردشان به ایسلند رفته بودم و در فرودگاه گاردِموئن بر تیم فوتبال ایسلند دست گذاشتم. من در کنار دو تن از همکارانم نشسته بودم و می‌خواستم معجزه‌ای را به آن‌ها نشان دهم، پس از اعضای تیم ملی زنان پرسیدم که آیا مشکلی در پاهایشان یا موردی مشابه دارند یا خیر. و البته که داشتند. و من اجازه یافتم بر آن‌ها دست بگذارم، که در پی آن، آن‌ها در واکنش به این اتفاق شروع به هیجان‌زده شدن کردند. لحظات شیرینی بود، اما مدتی کوتاه پس از بازگشت به برگن، به دفتر مدیرم فراخوانده شدم. اتهامات دروغینی علیه من مطرح شده بود؛ مرا زنباره خواندند و گفتند حرف‌هایی زده‌ام که هرگز به زبان نیاورده بودم. کسی که این گزارش را داده، حتماً دچار اختلال روانی بوده که چنین حرفی را به مقام مافوق من زده است. با توجه به ملحد بودن اکثر همکاران، چندان دور از انتظار نبود. آن‌ها افرادی کاملاً فرهیخته بودند و میانگین تحصیلات بالایی داشتند، اما وقتی نوبت به ایمان به خدا می‌رسید، برخی از آن‌ها نسبت به ایمان تردید داشتند. در مقابل، برخی دیگر انسان‌های نازنینی بودند که تحمل می‌کردند من ایمانم را با آن‌ها به اشتراک بگذارم و در مورد آن گشاده‌رو باشم.

زمانی که برادری در ایمان، یک تبشیرگر، از من به خاطر بشارت دادن به هر کسی که ملاقات می‌کردم و برای تمام معجزاتی که شاهدش بودم انتقاد کرد، بسیار دل‌شکسته شدم. روز بعد که به سر کار رفتم، تقریباً قادر نبودم به طور عادی فعالیت کنم و چنان درمانده بودم که به خدا گفتم اگر این راه برای من در نظر گرفته نشده، باید آن را از روی دوش من بردارد. بعدها که به دستشویی رفتم، در حالی که هنوز در محل کار بودم و خدا را تمجید می‌کردم، ناگهان احساس کردم گویی روغن بر بدنم جاری شده است و پس از آن کاملاً آزاد گشتم. شادی در درونم به معنای واقعی کلمه می‌جوشید. غیرقابل توصیف بود. ناگفته نماند که این برادر تنها چند روز بعد دوباره نزد من آمد، اما آن‌گونه که شایسته بود فروتنی نکرد، هرچند فهمیدم که از سخنانش پشیمان است. با این حال، او کاملاً از آن‌ها بازگشت نکرد و توبه ننمود و از آن روز به بعد دیگر خبری از او نشنیده‌ام و او را ندیده‌ام. آیا او را برای این کار بخشیده‌ام؟ بله، بخشیده‌ام (کولسیان ۳:۱۳). همه ما مرتکب اشتباه می‌شویم و گهگاه طبق جسم رفتار می‌کنیم. باشد که خداوند با فیض به همه ما بنگرد.

در مجموع، خداوند مرا از گناهم در آنچه «سال‌های کودکی‌ام در روح» (۱ یوحنا ۱:۹) بود، پاک کرد و در نهایت به جایی رسیدم که چاره‌ای جز زانو زدن در برابر خدا و اعتراف به اینکه کلام او نیکو و درست است، نداشتم. دیگر نمی‌توانستم با ذهن خود پدر را رد کنم، چرا که اکنون با تمام وجودم درک کرده بودم که او واقعی و برتر از همه چیز و همه کس است.

سال‌های حیاتی تولد تازه در روح برای من دوره‌ی ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ بود و کسانی که می‌توانستند بر بخشی از این دگرگونی غیرعادی که رخ داد شهادت دهند، نزدیک‌ترین همکارانم در نوکلوس (NOKLUS) در بیمارستان دیاکونال هارالدس‌پلاس، و همچنین برادران و خواهرانم در کلیسایی که به آن می‌رفتم، یعنی «مجمع مسیحی نوردهورلدند-Kristent Felleskap Nordhordland)» (ابودند. در نوکلوس هیچ مسیحی که آشکارا به ایمانش اعتراف کند وجود نداشت. در ابتدای دوران استخدامم، با چندین تن از همکارانم درباره‌ی یک تفکر معنوی صحبت می‌کردم که به هیچ وجه عیسای حقیقی را به عنوان پسر خدا نمی‌شناخت. با این حال، آنچه در طول دوران کارم در آنجا رخ داد این بود که من از مرگ به حیات منتقل شدم و خداوند مرا وارد فرآیندی کرد که در آن شروع به و آموزشِ آموخته‌های قبلی‌ام کرد. و در دوره‌ی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ شروع کردم به اشتراک گذاشتن بیشتر و بیشتر آنچه عیسی با من انجام می‌داد، بنابراین برای برخی از کسانی که با آن‌ها کار می‌کردم، این یک ترکیب عجیب و غریب بود. اما زندگی در مراحل گذار معمولاً چنین است. در نوکلوس همچنین تجربه کردم که یکی از همکارانم به طور کامل از ناحیه‌ی کمر شفا یافت. او مشکلات بزرگی هم در دراز کشیدن و هم در ایستادن داشت و یک روز در محل کار که در این دوران بیماری سری به آنجا زده بود، به درِ اتاقش زد و پرسیدم که آیا می‌توانم برایش دعا کنم. تابستان بعد، تمام مشکلات کمر او کاملاً برطرف شده بود، چیزی که خودش هم از آن متعجب بود. این تغییر رادیکال بود و بخشی از بیداری من نسبت به این بود که وقتی دوباره متولد می‌شویم، در حقیقت چه کسی خلق شده‌ایم تا باشیم (مرقس ۱۶:۱۷-۱۸). به یاد دارم که دعا ساده بود، اما با وضع ید (گذاشتن دست‌ها) انجام شد و من از خدا خواستم که او را شفا دهد، به همین سادگی. او همیشه با دقت به آنچه به اشتراک می‌گذاشتم گوش می‌داد و همیشه برخورد بسیار خوبی داشت.

همچنین با شخصی در سلف‌سرویس روبرو شدم که وقتی دست‌هایم را روی او گذاشتم نزدیک بود به زمین بیفتد و به نظر می‌رسید که دچار یک blackout (بیهوشی لحظه‌ای) کوتاه شد، اگر بتوان این‌طور گفت. من همین حالت را در افراد دیگری که برایشان دعا کرده‌ام نیز

دیده‌ام و با همسر آینده‌ام نیز در اولین دفعاتی که برایش دعا کردم، همین‌طور بود. من می‌دانم که ما در عیسی هستیم و عیسی در خداست، و این به این معناست که ما خدا را در خود داریم (یوحنا ۱۴:۲۰). قدرت خدا ما را از گناه پاک می‌کند، شفا می‌دهد و آزاد می‌سازد (۱ یوحنا ۷:۱، یعقوب ۵:۱۴-۱۵) و این همان چیزی است که وقتی بر مردم دست می‌گذاریم رخ می‌دهد. برای او همان اتفاقی افتاد که خداوند با من انجام داد؛ او شروع کرد به پاکسازی درون او و آماده کردنش برای خدمت به خودش.

در این دوره که شروع به درک اهمیت خدا در زندگی‌ام کردم، ناپدری‌ام نیز حضور داشت. او ملحد است و در سال‌های گذشته کمک مالی اندکی کرده یا اصلاً نکرده بود. چه در دوران تحصیل و چه در زمان پس از آن، اما در ایام تولد بچه‌ها کمی به آن‌ها توجه نشان می‌داد. درک می‌کنم که من و برادرم در اصل باری بر دوش او بودیم. شاید از بیرون همه چیز خوب به نظر می‌رسید، اما او جستجوی مرا برای یافتن خدا طرد کرد و وقتی عیسی را پذیرفتم، اوضاع بدتر شد. او به روشنی گفت که نباید درباره‌ی خدا با او صحبت کنم. همچنین از برادر ناپدری‌ام پیغام صریحی دریافت کردم که اگر ایمانم را با او در میان بگذارم، دیگر عموی من نخواهد بود.

فصل ۲۲

تخت پادشاهی خدا

به مه ۲۰۱۲ رسیده بودیم و من اکنون چنان حضور خدا را دیده و تجربه کرده بودم که دیگر نمی‌توانستم او را انکار کنم. تا آن زمان، سال‌ها بود که پورنوگرافی تماشا می‌کردم. این چیزی بود که خداوند آن را چون بار سنگینی بر قلبم نهاد و او در آن سال به من کمک کرد تا از آن رهایی یابم (عبرانیان ۱:۱۲).

به یاد دارم که در زیرزمین در برابر پدر به زانو درآمدم و تمام مقاومت خود را برای کار در پادشاهی او کنار گذاشتم (رومیان ۱:۱۲). به پدر گفتم که حاضرم به هر جایی که او به من نیاز دارد بروم. همان‌جا و در همان لحظه، خداوند به من رویایی بخشید؛ خانه همسایه‌ای را در چند صد متری دیدم، جایی که الدبیورگ فوسه در آن زمان زندگی می‌کرد. در حیاط بالایی، زن برادرش ساکن بود. آن زمان نمی‌دانستم که خداوند مرا نزد دو زن ایماندار بالای ۷۰ سال می‌فرستد و آن‌ها در ادامه مسیر خدمت چقدر برایم مهم خواهند بود. با پیروی از هدایت خداوند، تجربه کردم که «الدبیورگ» در ناحیه پشت زانو و کف پا شفا یافت و بعدها کمرش نیز صاف‌تر شد، چیزی که او بابتش بسیار شادمان بود (اشعیا ۱:۶۱). او به دوستی نزدیک در ایمان و تشویق‌کننده‌ای مهم برای خدمت من به خدا تبدیل شد. شوهر زن برادرش در آن زمان به آلزایمر مبتلا بود. پس از اینکه به ملاقاتش رفتم و برایش دعا کردم، او مدت کوتاهی بعد پرسید که آیا می‌تواند در جلسه دعا شرکت کند - کاری که پیش از آن هرگز انجام نداده بود، حتی زمانی که در سلامت کامل بود. و این همان چیزی بود که پیش از ملاقات با او به همسرش گفتم: «من انتظار دارم که وقتی با او ملاقات و برایش دعا می‌کنم، روح خدا درونش با او سخن بگوید». مقدسین فراخوانده شده‌اند تا با امید گام بردارند، حتی زمانی که با اشک می‌کاریم، اما درو نهایی، روز شادی است (مزامیر ۵:۱۲۶-۶).

هر بار که به ملاقات «الدبیورگ» می‌رفتم، او با نگاهی جستجوگرانه به من می‌نگریست و می‌پرسید که برای خدا چه کرده‌ام و چه تجربه‌ای داشته‌ام. وقتی از تجربیاتم و کارهایی که خدا انجام می‌داد برایش می‌گفتم، او هم وجد می‌کرد و هم در شگفت می‌شد. متأسفانه او چند سال پیش در اثر سقوط از ناحیه سر آسیب دید و از اختلال حافظه رنج می‌برد، اما هنوز نزدیکی به خدا را با خود دارد و دفعه گذشته که از پشت تلفن برایش دعا کردم، بسیار خوشحال شد.

خداوند واقعاً نیکو است، هرچند ما در دنیایی سقوط کرده و پر از رنج زندگی می‌کنیم که با ملکوت آسمانی متفاوت است. با این حال، ما باید بی‌میلی خود را نسبت به کار خدا و انجیل او بر زمین کنار بگذاریم، زیرا به کارگران نیاز است؛ پس بیایید دعا کنیم تا خداوند کارگران بیشتری بفرستد (متی ۹:۳۷-۳۸) و قوم او از آن‌ها حمایت کنند تا مایحتاج زندگی‌شان فراهم باشد. و اگر بخواهیم صادق باشیم، فقط فقرا نیستند که به کمک نیاز دارند. بلکه کسی هم که توانایی مالی برای کمک دارد، باید بیاموزد که در این راه بخشش کند و بخل نرزد (لوقا ۶:۳۸؛ ملاکی ۳:۱۰). در اینجا متأسفانه بر اساس تجربه شخصی من، بسیاری از ایمانداران نروژی با برادران و خواهران خود در ایالات متحده تفاوت دارند، زیرا بسیار کمتر از دارایی خود را می‌بخشند.

تنها چند روز پس از اینکه مقاومت خود را در برابر کار خدا در مه ۲۰۱۲ کنار گذاشتم، با گروه زنان مسیحی «انجمن زنان نورهوردلاند» و گروه خانگی آن‌ها آشنا شدم. یکی از اعضای حاضر در آن گروه خانگی، لایلا نیگارد بود که او نیز به کلیسای «مشارکت مسیحی نورهوردلاند» می‌آمد و مرا از آنجا می‌شناخت. وقتی وارد شدم، آن‌ها دور هم نشسته بودند، قهوه می‌نوشیدند، بافتنی می‌بافتند، با هم دعا می‌کردند و جویای حضور خدا بودند. فکر می‌کردم برای کمک به آن‌ها در راه‌اندازی یک وبسایت آنجا هستم، اما به اختصار بگویم، آن‌ها پرسیدند که آیا می‌توانند برای من هم دعا کنند. آنچه پس از آن گفتند، سخن نبوی آشکاری از سوی خدا بود که راه پیش رو را برای سال‌های آینده روشن کرد (اول قرن‌تین ۱۴:۳). در آن لحظه این را درک نکردم، اما وقتی از جلسه خارج شدم، سنگینی روح خدا را به شدت بر خود احساس کردم. در روح، نوعی هیبت الهی و جدیتی عمیق مرا فرا گرفته بود. فهمیدم که خداوند می‌خواهد مرا به خدمت خود بفرستد، اما به هیچ وجه نمی‌توانستم درک کنم که وضعیت مالی‌ام چگونه سامان خواهد یافت. فکر می‌کردم که دیگر کارم به عنوان توسعه‌دهنده سیستم تمام شده است، اما وقتی به عقب نگاه می‌کنم، می‌بینم که همه این‌ها افکاری کودکانه بود. آن روز ۲۰۱۲.۰۵.۰۷ بود و وقتی به یادداشتی که آن‌ها نوشتند نگاه می‌کنم، سخنان خدا را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

- تو مسیحی از جانب خداوند دریافت می‌کنی تا وظایف را به انجام برسانی و در این زمان به مردم دسترسی یابی.
- خداوند ابزاری به تو می‌دهد و شاید کاری انجام دهی که پیش از تو هیچ‌کس انجام نداده است. یکی از آن‌ها درختانی را در آفریقا دید که شاخه‌هایشان در هم تنیده شده بود.
- اینکه از کاری که خداوند به تو سپرده است، شادمان شوی.
- وقت گذراندن با خداوند و کلام او؛ این کلام همچون ماهیچه‌هایی در دستان تو خواهد شد.
- تو در کارهای از پیش آماده شده گام خواهی برداشت و درها به رویت گشوده خواهد شد. کلام او چراغی برای راه من خواهد بود: مزامیر ۱۹:۱۰۵.
- وقتی شرایط سخت شود، او با تو همراه خواهد بود.
- به دلیل اطاعتت، در آینده شادی بزرگی را تجربه خواهی کرد!

نوشتن تمام آنچه تجربه کرده‌ام بسیار طولانی خواهد شد، اما می‌خواهم تا حد توانم برخی از چیزهایی را که خداوند در این سال‌ها مرا از میان آن‌ها هدایت کرده است، به اشتراک بگذارم - و به ویژه برخی رویدادهای کلیدی را.

فصل ۲۳

برکت و خیانت

اتفاقی بسیار خاص در سال ۲۰۱۲ رخ داد؛ فرصتی یافتم تا انجیل را با هفت یا هشت نفر از جوانان در یکی از اتاق‌های خوابگاه در مدرسه عالی مسیحی نورهوردلاند (Nordhordland Kristne Folkehøgskole) در میان بگذارم. آن‌ها از معجزات و شفاهایی که هنگام سخنرانی و دعا کردن من (لوقا ۱۰:۱۹) رخ می‌داد، مبهوت شده بودند. آن‌ها همچنین شاهد پسری جوان بودند که به من گفت با فرا رسیدن شب، اضطرابی در قلبش احساس می‌کند. به نظر نمی‌رسید که این فقط یک مشکل جسمی محض باشد، بنابراین به او گفتم: «این را حس کن!» و سپس به او اشاره کردم و آن مشکل را از او بیرون راندم و او گفت که حس کرد آن چیز از او خارج شد. به یاد دارم که یکی از آن‌ها روی تخت در آن اتاق کوچک نشسته بود و سعی می‌کرد حقیقت آنچه را که اتفاق می‌افتاد درک کند. او واقعاً زبانش بند آمده بود.

به آن‌ها گفتم که من عیسی را دارم و از نو مولد شده‌ام (یوحنا ۳:۳) و اگر مایل باشند، می‌توانیم آن‌ها را در استخر تعمید دهیم. اما همان چیزی را که آن مبشر به من گفته بود، به آن‌ها نیز گفتم: اگر می‌خواهید عیسی را بپذیرید، پس از من تکرار کنید؛ و آن‌ها چنین کردند، که پس از آن توانستند سنگینی و حضوری را حس کنند که اتاق را پر کرده بود و کاملاً قابل لمس بود. این فوق‌العاده بود، همان‌طور که همیشه وقتی مردم عیسی را به عنوان نجات‌دهنده و خداوند خود می‌پذیرند (رومیان ۱۰:۹-۱۰)، چنین است. اما تعمید هرگز صورت نگرفت، زیرا نگهبان شب آمد و گفت که من اجازه ندارم در محوطه مدرسه باشم و انجیل را با جوانان در میان بگذارم. آن‌ها در واقع مرا از محوطه بیرون کردند و این اتفاق به سادگی به عنوان خیانتی در حق آن جوانان احساس می‌شد. گفته شد دلیلش این بود که مدرسه قراردادی امضا کرده بود که بر اساس آن نباید برای جوانانی که به مدرسه تابستانی می‌آمدند بشارت می‌دادند، تا بتوانند کمک‌های مالی را دریافت کنند (متی ۶:۲۴). نگهبان مسئول مدرسه در آن روز، عیسی را کنار گذاشت، اما خدا حتی از این موضوع برای خیریت استفاده کرد، چرا که آن جوانان شاهدان عینی نشانه‌ها و عجایب یک مؤمن معترف بودند. دریای بیرون از سواحل نروژ به راستی طلای سیاه را در قالب نفت به ما می‌دهد، اما من امروز مردمی را می‌بینم که نسبت به پنجاه سال پیش، یعنی زمانی که افسانه نفت آغاز شد، فقیرتر شده‌اند (متی ۱۶:۲۶).

یکی از معجزاتی که در این سال شاهد بودم، در ایکیا (IKEA) رخ داد. دختر دومم تازه از دستشویی آمده بود و ما با دو خانم جوان در آنجا روبرو شدیم. من ویدیویی از شخصی را نشان دادم که برایش دعا کرده بودم و در آن ویدیو به وضوح دیده می‌شود که پای او رشد می‌کند. خیلی زیاد نیست، اما رشد می‌کند. این یک راز نیست و چندین مؤمن دیگر نیز آنچه را که در اینجا درباره‌اش صحبت می‌کنم، تجربه کرده‌اند. به هر حال، یکی از آن خانم‌ها از من خواست دعا کنم تا هر دو کف پای او هم‌اندازه شوند. نه خود پا، بلکه کف پاها. و من دستانم را روی پاها و می‌گذارم و به نام عیسی با آن‌ها سخن می‌گویم که پس از دو نوبت دعا، هر دو هم‌اندازه می‌شوند. بسیار لذت‌بخش است که هم این را شخصاً تجربه کنی و هم واکنش‌های کسانی را که برایشان دعا می‌کنی ببینی. در کتاب مقدس مکتوب است که نشانه‌ها و عجایب

به دنبال کسانی که ایمان دارند خواهد بود (مرقس ۱۶:۱۷)، بنابراین ما نیز باید بتوانیم چنین انتظاری داشته باشیم. آنچه او بعد از این از من خواست انجام دهم، برایم کمی غیرعادی بود، اما شاید با توجه به اینکه او به تازگی چیزی را تجربه کرده بود که احتمالاً اولین معجزه‌اش بود، چندان تعجب‌آور نبود. او از من می‌خواهد دعا کنم تا هر دو کف پای او کوتاه‌تر شوند. من کمی اعتراض کردم، چون معمولاً آدم برای این نوع شفا دعا نمی‌کند، اگر بتوان این‌طور گفت. اما پس از یک گفتگوی درونی با خدا، تصمیم گرفتم که این به ایمان او بستگی دارد، بنابراین قبول کردم. اما قبل از شروع، از دوستش خواستم دستانش را روی کف پاهای او بگذارد و سپس من دستانم را دوباره روی دستان او گذاشتم و شروع به دعا برای آن‌ها کردم. و آنچه اتفاق افتاد این بود که هر دوی ما حس کردیم کف پاهای او شروع به جمع شدن و کوتاه‌تر شدن کردند. من در زمان خود ویدیو را در [Youtube.com](https://www.youtube.com) برای کسانی که مایل به دیدن آن هستند قرار دادم. وقتی کارمان تمام شد، هر دو کف پا دو سانتی‌متر کوچک شده بودند، چیزی که خود او نیز تأیید کرد. این معجزه یکی از اتفاقاتی بود که در سال ۲۰۱۲ رخ داد و من آن را به خوبی به یاد دارم. همیشه شاهد بودن قدرت خدا به این روش (عبرانیان ۲:۴) امری خاص است، چیزی که در واقع در این خاطرات چندان درباره‌اش صحبت نکرده‌ام.

فصل ۲۴

آسیب سال ۱۹۸۰

در سال ۲۰۱۲، من عضو یک گروه مردان مسیحی بودم که هر هفته در آن با هم دعا می‌کردیم و جویای حضور خداوند بودیم. در یکی از جلسات، دو نفر از برادرانم، برادر توماس و برادر تروند، گفتند که هر کدام به طور جداگانه تصویری از جانب خداوند برای من دریافت کرده‌اند:

یکی از آن‌ها مرا با کوله‌پشتی مدرسه می‌بیند و دیگری می‌بیند که من یک تخت دوطبقه دارم. و حالا آن‌ها می‌گویند که من یک «حفره» یا چیزی شبیه به آن از آن زمان در درونم دارم که باید بسته شود. آن‌ها درست می‌گفتند؛ آن دوران، پس از طلاق والدینم بود. آسیب‌های روانی بسیاری در طول آن سال‌ها به وجود آمد. پدرم مشروب می‌خورد و یک بار مرا در ماشین تنها گذاشت و به یک بار (bar) رفت. چنین مسائلی بر روح یک کودک اثر می‌گذارد و این موضوع آسیب درونی عمیقی در من ایجاد کرد که سال‌ها با خود حمل می‌کردم. من توانستم تأیید کنم که آن تنها دورانی بود که ما تخت دوطبقه داشتیم و من و برادرم هم‌اتاق بودیم. یکی از آن‌ها همچنین گفت که من در طبقه پایین تخت می‌خوابیدم، که درست بود. برادر کوچکم در طبقه بالا می‌خوابید. سپس آن‌ها گفتند که می‌خواهند آن حفره را در درون من ببندند (اعمال رسولان ۸:۱۷) و هنگامی که دست‌هایشان را بر من نهادند، من بلافاصله متوجه صدایی شدم، گویی صدای یک پمپ حرارتی بود. با خودم فکر کردم: آیا کسی پمپ حرارتی نصب کرده است؟! چیز عجیبی بود. اما وقتی دست‌هایشان را برداشتند، آن صدا ناپدید شد. و چنین احساس شد که گویی آرامشی تازه در درونم یافته‌ام (مرقس ۱۶:۱۸).

--- دو مقدس در سال ۲۰۱۲ برای من دعا می‌کنند

من سپاسگزارم که خداوند درد ما را می‌بیند (مزمور ۵۶:۹). بدون مشارکت با مقدسین، مطالعه کلام خدا و پرستش در حضور او، ما نیز نمی‌توانیم از مرحله شیر نوشیدن عبور کرده و به خوراک جامد روی آوریم (عبرانیان ۵:۱۲-۱۴). پولس بر اهمیت رشد در مسیح و بالغ شدن در خدا تأکید می‌ورزد، تا هنگامی که چالش‌ها فرا می‌رسند، به سادگی نلغزیم. ما مثل پرزگر را به یاد می‌آوریم (متی ۱۳:۱۸-۲۳)، که در آن برخی فوراً کلام خدا را با شادی می‌پذیرند، اما فاقد ریشه‌ای هستند که بتواند آن‌ها را در زمان آزمایش حفظ کند.

فصل ۲۵

راینهارد بونکه

در اواخر سال ۲۰۱۲، احساس کردم روح‌القدس به من می‌گوید که باید به مدرسه بشارتی در فلوریدا بروم - از میان همه جاها. همسرم نمی‌خواست که ما هزینه این سفر را از جیب خودمان بپردازیم. آن زمان بود که از الدبیورگ و خواهرزنم پرسیدم که آیا امکان و تمایلی برای کمک به سفر به Nations All For Christ در فلوریدا دارند یا خیر.

در آن زمان، CFAN توسط راینهارد بونکه رهبری می‌شد؛ بشارت‌دهنده مشهور آلمانی که جلسات بزرگ بشارتی را در آفریقا رهبری کرده بود و نام ده‌ها میلیون نفر در آنجا ثبت شده است که عیسی را پذیرفتند (رومیان ۹:۱۰-۱۰). وقتی خدا در اوایل همان سال رؤیای همسایه را به من نشان داد، او آشکارا می‌دانست که آن‌ها کمک خواهند کرد تا من بتوانم به فلوریدا بروم و همسرم با این کار مخالفت خواهد کرد. من هرگز قبلاً در ایالات متحده نبودم و فکر می‌کردم هیچ علاقه آشکاری هم به آن ندارم، اما «نه» گفتن به خدا چیزی نبود که بتوانم مسئولیتش را بپذیرم. «گرد» خواب دید که عیسی آمد و به او گفت که این هدیه برای اوست؛ چیزی که مرا بسیار شاد کرد و به من آرامش داد که از آن‌ها درخواست کرده بودم. در آن زمان نمی‌دانستم که خدا نقشه‌ای برای خدمت من برای خودش کشیده است (ارمیا ۱۱:۲۹) و همه این‌ها در همان سال آغاز شد، درست پس از آنکه آخرین مقاومت خود را در برابر «پدر» و کار او برای خودم کنار گذاشتم.

پدر آسمانی حتماً می‌دانست که من در سال ۲۰۰۸ به عیسی «بله» خواهم گفت و در سال ۲۰۱۲ مقاومت خود را در برابر او کنار خواهم گذاشت. وقتی می‌بینم که خدا چگونه مرا هدایت کرده و به صورت نبوتی هم از گذشته و هم از آینده سخن گفته است، می‌فهمم که ما خالقی کاملاً شگفت‌انگیز و در عین حال صبور داریم. من حدس‌هایی در مورد نوع خدمتی که خدا می‌خواست به من بسپارد داشتم، اما امروز می‌دانم که یک بشارت‌دهنده هستم. خدمت من کمک به بنای بدن مسیح و به اشتراک گذاشتن انجیل است (لوقا ۱۸:۴).

و اوست که برخی را رسول، برخی را نبی، برخی را مبشر و برخی را شبان و معلم بخشید، تا مقدسان را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح، تا همگی به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و به انسانی کامل بدل شویم و به بلندای قامت پُری مسیح برسیم. آنگاه دیگر نه کودکان خواهیم بود که با هر بادی از تعلیم و با فریبکاری مردمانی که حيله‌گرانه به گمراهی می‌کشاند، متلاطم و به هر سو رانده شویم. بلکه با بیان حقیقت در محبت، در هر جنبه رشد کنیم و در او که سر است، یعنی مسیح، بالغ شویم. از او تمام بدن، به هم پیوند می‌خورد و به وسیله همه مفاصل رابط نگاه داشته می‌شود و مطابق با عمل درخور هر عضو، سبب رشد و بنای خود در محبت می‌گردد.

--- نامه پولس به افسسیان ۱۱:۴-۱۶

متأسفانه این یک واقعیت بود که همسر من با خدمت من برای خدا مخالفت می‌کرد و این موضوع گاهی اوقات خدمت کردن را بسیار دشوار می‌ساخت. زمانی که حمایت‌های مالی خواهران بالای ۷۰ سالمان را دریافت می‌کردم، او به شدت از من برای درخواست کمک از آن‌ها انتقاد می‌کرد، با وجود اینکه خودش از صرف دارایی‌های خودمان برای این منظور امتناع می‌ورزید.

امروزه در نروژ نوعی ضدفرهنگ وجود دارد که در آن برخی زنان خود را رهبر خانواده می‌پندارند. اعتراف به ایمان به عیسی مسیح، اما در عمل برخلاف آن قدم برداشتن، به معنای تضعیف خویشتن است. وقتی یک مسیحی از کتاب‌های مختلف الحادی برای توجیه شیوه تربیت فرزندان، برخلاف میل شوهرش، استفاده می‌کند، نه تنها حکمت الهی بلکه محبوب خود را نیز طرد کرده است. این تخطی از پیمان ازدواج است. ما همچنین این جریان پنهان را امروزه در جامعه از طریق جنبش زنان مشاهده می‌کنیم. طنز ماجرا اینجاست که خود این جنبش مانند یک مرد سلطه‌جو در پیوند خانواده و ازدواج شده است. هر دو حد افراط و تفریط اشتباه است. ما فراخوانده شده‌ایم تا به همسرانمان محبت کنیم و آنان را گرمی بداریم، اما در وهله اول پادشاهی خدا را بطلبیم:

اما اول پادشاهی خدا و عدالت او را بطلبید که همه این‌ها برای شما مزید خواهد شد. پس نگران فردا نباشید، زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. سختی هر روز برای همان روز کافی است.

--- متی ۳:۳-۶-۳۴

روند دیگری که در جامعه رفاه‌زده امروز دیده می‌شود این است که برخی زنان انواع کتاب‌ها درباره تربیت فرزند و موضوعات مشابه را مطالعه می‌کنند و با تحمیل نظرات خود در مورد اینکه مرد چگونه باید باشد و چه رفتاری داشته باشد، بر او چیرگی می‌یابند. شخص هرگز راضی نمی‌شود و می‌خواهد همسرش را به شرکت در دوره‌های خودسازی و مانند آن بکشاند، در حالی که مشکل اصلی این است که در ابتدا جویای خدا نیستند. این یک ویژگی فراگیر در میان برخی از زنان نروژی است و با آنچه خداوند به ما بخشیده است، همخوانی ندارد. ازدواج پیمانی است برای تلاش جهت محبت کردن به یکدیگر، حتی زمانی که با هم متفاوت هستید؛ نه اینکه سعی کنید دیگری را تا حد ممکن شبیه به خودتان سازید.

وقتی جلسات آموزشی در مدرسه تیشیری بعدازظهرها به پایان می‌رسید، ما اغلب به خیابان می‌رفتیم و برای مردم دعا می‌کردیم؛ کاملاً غیررسمی و بدون سازماندهی آشکار، اما معمولاً در گروه‌های کوچک دو تا چهار نفره. من به خصوص موردی را به یاد می‌آورم که با زنی تن‌فروش روبرو شدیم. او سابقه زندان داشت و یک پابند ردیاب الکترونیکی به پایش بسته شده بود، و همزمان تکه‌ای از ترکش گلوله در پایش بود که هنوز با جراحی خارج نشده بود. کل آن وضعیت کمی سوررئال بود، اما ما با او گفتگو کردیم و او به ما گفت که همسرش بسیار دعا کرده بود تا او با خدا ملاقات کند. وقتی برایش دعا کردیم، او گفت درست در لحظه‌ای که من دستم را روی پای او گذاشتم (مرقس ۱۶:۱۸)، چنین احساس کرد که آن ترکش از پایش خارج شد. این که آیا واقعاً این اتفاق افتاد یا نه، نمی‌دانم، اما من تجربیات شادی‌بخش بسیاری در ایالات متحده داشته‌ام و می‌بینم که مردم آنجا نسبت به سایر نقاط غرب، بسیار بیشتر نسبت به دعا و جستجوی خدا گشوده هستند. دلیلش را نمی‌دانم. استثنای این قاعده، جوانان هستند. در

نروژ هم معمولاً بشارت دادن و دعا کردن برای جوانان آسان است و وقتی با آن‌ها در گروه‌ها ملاقات می‌کنید، شفاها و شهادت‌هایی از آن‌ها توسط همه مشاهده و تایید می‌شود.

فرصت حضور در مدرسه تبشیری در فلوریدا با «راینهارد بونکه» فوق‌العاده بود. آنچه به یاد دارم این است که روح‌القدس در آنجا چیزهایی را به من نشان داد که سال‌ها بعد نیز بابت آن‌ها شکرگزار هستم. ما شاهد وقوع شفاهای شگفت‌انگیزی بودیم و شهادت‌هایی شنیدیم که هم ما را بنا کرد و هم الهام‌بخش ما شد. کوتاه سخن اینکه، آن هفته برای من در مسیر ادامه راه با خدا، نقشی حیاتی و سرنوشت‌ساز داشت.

من آگاه نبودم، اما قرار بود خدا در سال بعد از چندین نفر از کسانی که در آن مدرسه تبشیری بودند استفاده کند تا فرستاده شدن مرا به «کلرادو اسپرینگز» در سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴ تأیید کرده و به آن کمک کنند. خدا برنامه‌ای داشت و اکنون که به گذشته می‌نگرم، درک می‌کنم که چرا او به این شیوه عمل کرد.

در این دوران، من همچنین نشانه‌هایی از یک نبرد را در میان برخی از «مقدسین» اطرافم می‌بینم و زمزمه‌هایی پشت سرم شنیده می‌شود. من یک مبشر پرشور هستم و در هر جایی با افراد صحبت می‌کنم. اگر بخواهم صادقانه بگویم، گاهی می‌توانم بسیار بیش‌فعال باشم و احساس می‌کنم آتشی برای خدا در درونم شعله‌ور است (ارمیا ۹:۲۰).

مخصوصاً سفری به ایستگاه مرکزی قطار اسلو را به یاد می‌آورم که در آنجا با مردم گفتگو می‌کردم و برایشان دعا می‌کردم و شاهد بودم که قدرت خدا از میان چندین نفر عبور کرد. اما به طرز عجیبی وقتی به «کنارویک» برگشتم، بابت این کار عذاب وجدان داشتم، تا اینکه برادری در گروه مردان گفت که خداوند تصویری از من در ایستگاه مرکزی اسلو به او نشان داده که فرشتگان دور ما را گرفته بودند. آن تصویر واقعاً نیش مخالفت‌هایی را که متأسفانه در آن زمان از سوی برخی از مقدسین با آن روبرو بودم، از بین برد.

اگر من با قدرت خدا گام برمی‌دارم و بابت آنچه در هنگام خدمت برای خدا می‌بینم و شاهدش هستم مورد انتقاد قرار می‌گیرم، این بدان معناست که برخی نتوانسته‌اند از قلب خود محافظت کنند و تشخیص نمی‌دهند که ما عطایای متفاوتی از روح‌القدس دریافت کرده‌ایم (اول قرن‌تینان ۴:۱۲-۷). من خودم باید بتوانم از اینکه برادران و خواهران اطرافم عطایایی دارند که من ندارم، شاد باشم. روح‌القدس است که می‌بخشد، نه ما. اما ما باید خدا را با آنچه دریافت می‌کنیم جلال دهیم، نه اینکه از آن برای قدرت یا مال‌اندوزی سوءاستفاده کنیم. حسادت یا خشم نسبت به یکدیگر در ایمان، مانند لایه‌ای از چربی دور قلب ما را می‌گیرد و هم ما و هم کلیسای خدا را در رخوت و سستی فرو می‌برد.

در مورد خواب بودن و بیدار نبودن در روح (اول تسالونیکیان ۵:۶)؛ گاهی اوقات دیدن اینکه چگونه قوم خدا برکاتی را که قرار بود به مقدسین برگزیده برای خدمت خدا برسد، می‌بلعند، یک آزمایش و امتحان سخت بوده است.

به راه شیرین مرو و به طریق بدکاران گام منه! از آن دوری کن و بر آن مگذر؛ از آن روی بگردان و بگذر! زیرا ایشان تا بدی نکنند، نمی‌خواهند؛ و اگر کسی را نلغزانند، خواب از چشمانشان رخت می‌بندد. زیرا نان شرارت را می‌خورند و شراب ظلم را می‌نوشند. اما راه پارسایان همچون نور سحرگاه است، که تا رسیدن به روز

کامل، هر دم روشن‌تر می‌شود. راه شریران همچون تاریکی مطلق است؛ آن‌ها نمی‌دانند بر چه می‌لغزند. پسر من، به سخنان من توجه کن و گوش خود را به کلام من فرا ده! اجازه مده که از پیش چشمانت دور شوند، آن‌ها را در اعماق دل خود نگاه دار! زیرا آن‌ها برای هر که بیابدشان زندگی هستند و برای تمام بدن او شفا. پیش از هر چیز دل خود را پاس بدار، زیرا سرچشمه‌های زندگی از آن است. دهان خود را از کجی دور کن و لب‌های فریبکار را از خود بران!

--- امثال ۴:۱۸-۲۴

و این به ما عطا شده است از سوی آفریننده ما، عیسی مسیح، پسر خدا و فرستاده پدر برای ما انسان‌ها. در انجیل یوحنا چنین نوشته شده است:

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد و از هرچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدید نیامد. در او حیات بود و آن حیات، نور انسان‌ها بود. این نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی هرگز بر آن چیره نشده است. مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یوحنا بود. او برای شهادت دادن آمد تا بر آن نور شهادت دهد تا همه به واسطه او ایمان آورند. او خود آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد. آن نور حقیقی که به هر انسانی روشنایی می‌بخشد، در حال آمدن به جهان بود. او در جهان بود و جهان به واسطه او پدید آمد، اما جهان او را نشناخت. او به مَلِكِ خویشتن آمد، ولی کسان خودش او را نپذیرفتند. اما به همه کسانی که او را پذیرفتند و به نام او ایمان آوردند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند؛ آنان که نه از خون، نه از خواهش تن و نه از خواسته مرد، بلکه از خدا تولد یافتند. و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد، و ما جلال او را دیدیم، جلال یگانه پسری که از جانب پدر آمد، پُر از فیض و راستی.

--- یوحنا ۱:۱-۱۴

عیسی آفریننده ماست و هنگامی که درباره موسی در برابر بوتۀ مشتعل می‌خوانیم، در واقع هم فرشته‌ای از جانب خدا و هم یهوه بر او ظاهر شدند. فرشته به معنای فرستاده شده از سوی خداست، دقیقاً همان‌گونه که عیسی «فرستاده» بود. عیسی به ما گفت که وقتی او را دیدیم، خدا را دیده‌ایم. می‌بینیم که در کتاب مقدس عبری، این یهوه است که با موسی سخن می‌گوید. همچنین یهوه است که با آدم و حوا در باغ عدن قدم می‌زند.

آنگاه فرشته خداوند در شعله‌های آتش از میان بوتۀ او ظاهر شد. او نگریست و دید که بوتۀ مشتعل است اما نمی‌سوزد. موسی با خود گفت: «زوم و این صحنه عجیب را ببینم، که چرا بوتۀ نمی‌سوزد؟» چون خداوند دید که موسی برای تماشا نزدیک می‌شود، خدا از میان بوتۀ او را صدا زد و گفت: «موسی! موسی!» او پاسخ داد: «اینک منم.»

--- یهوه به موسی - خروج ۳:۲-۴

یهوه کیست؟ او عیسی است. همان‌طور که او خود را از شاگردانی که به سوی عموآس می‌رفتند پنهان کرد، این عیسی بود که در باغ عدن و در موقعیت‌های متعدد دیگر بر روی زمین گام برمی‌داشت، نه خدای پدر؛ زیرا ما نمی‌توانیم پدر را با چشمان جسمانی خود ببینیم و زنده بمانیم (خروج ۲۰:۳۳). ما می‌دانیم که عیسی با مثل‌ها سخن می‌گفت تا پیروانش بشنوند و درک کنند، نه کسانی که کلام برای آن‌ها مقصود نشده بود:

آنگاه شاگردان نزد او آمدند و پرسیدند: «چرا با آن‌ها به مثل‌ها سخن می‌گویی؟» او در پاسخ گفت: «درک رازهای پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، اما به آن‌ها نه. زیرا به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد؛ اما از آن که ندارد، حتی آنچه دارد نیز گرفته خواهد شد. از همین رو با آن‌ها به مثل‌ها سخن می‌گویم، زیرا می‌نگرند و نمی‌بینند، و می‌شنوند و نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. بدین‌گونه نبوت اِسْعیا در حق آن‌ها به کمال می‌رسد که می‌گوید: «هرچه بشنوید، نخواهید فهمید، و هرچه بنگرید، درک نخواهید کرد. زیرا دل این قوم سخت شده است؛ با گوش‌های خود به سنگینی می‌شنوند و چشمان خود را بسته‌اند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوش‌های خود بشنوند و با دل‌های خود درک کنند و بازگشت نمایند و من آن‌ها را شفا دهم.» اما خوشا به حال چشمان شما که می‌بینند و گوش‌های شما که می‌شنوند. به راستی به شما می‌گویم، بسیاری از پیامبران و پارسایان آرزو داشتند آنچه را شما می‌بینید ببینند، اما ندیدند، و آنچه را شما می‌شنوید بشنوند، اما نشنیدند.

--- متی ۱۰:۱۳-۱۷

اما عیسی دربارهٔ خودش در عهد عتیق و کتب انبیا چه می‌گوید؟ او پس از رستاخیز خود تأیید می‌کند که اگر دل‌هایمان به روی کلام خدا باز باشد، دیگر در باور کردن آنچه انبیا در عهد عتیق گفته‌اند، نادان و دیرباور نخواهیم بود:

در همان روز، دو تن از شاگردان به سوی دهکده‌ای به نام عمائوس می‌رفتند که شصت استادیوم از اورشلیم فاصله داشت و دربارهٔ تمام آن وقایع با یکدیگر گفتگو می‌کردند. در حالی که با هم سخن می‌گفتند و بحث می‌کردند، خود عیسی نزدیک شد و با ایشان همراه گشت. اما چشمان آن‌ها بازداشته شده بود تا او را نشناسند. او به ایشان گفت: «این چه سخنانی است که در راه با هم می‌گویید و چنین غمگین ایستاده‌اید؟» یکی از آن‌ها که کلوپاس نام داشت، در پاسخ گفت:

--- لوقا ۱۲:۲۴-۳۲

«آیا تو تنها غریبه در اورشلیم هستی که نمی‌دانی در این روزها در آنجا چه گذشته است؟»

او پرسید: «چه شده است؟»

پاسخ دادند: «دربارهٔ عیسی ناصری؛ او پیامبری بود مقتدر در عمل و گفتار، در پیشگاه خدا و تمامی مردم. اما سران کاهنان و حاکمان ما او را تسلیم کردند تا به مرگ محکوم شود و او را مصلوب کردند. و ما امیدوار بودیم که او همان کسی است که اسرائیل را رهایی خواهد

بخشید! علاوه بر این، امروز سومین روز است که این وقایع رخ داده است. همچنان برخی از زنان ما، ما را به حیرت انداختند. آن‌ها صبح زود به کنار قبر رفتند، اما پیکر او را نیافتند. بازگشتند و گفتند که رؤیایی از فرشتگان دیده‌اند که گفته‌اند او زنده است. آنگاه برخی از همراهان ما به مزار رفتند و آن را همان‌گونه یافتند که زنان گفته بودند، اما خود او را ندیدند.»

آنگاه او به ایشان گفت: «ای نادانان و ای دیرباوران در ایمان به هر آنچه انبیا گفته‌اند! آیا نمی‌بایست مسیح این رنج‌ها را ببیند تا به جلال خود وارد شود؟»

و او از موسی و تمام انبیا آغاز کرده، آنچه را که در تمام کتب مقدسه دربارهٔ خودش بود، برای ایشان تفسیر نمود. چون به دهکده‌ای که به سوی آن می‌رفتند نزدیک شدند، او چنان وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود.

اما آن‌ها با اصرار از او خواستند و گفتند: «با ما بمان، زیرا عصر نزدیک است و روز به پایان رسیده.»

پس او داخل شد تا با ایشان بماند. و چون با آن‌ها بر سفره نشست، نان را برگرفته، دعای شکرگزاری خواند و پاره کرده، به ایشان داد.

آنگاه چشمان ایشان باز شد و او را شناختند، اما او از نظر ایشان ناپدید گشت.

آن‌ها به یکدیگر گفتند: «آیا وقتی در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدسه را برایمان باز می‌کرد، دل‌هایمان در درونمان نمی‌سوخت؟» و همان لحظه برخاسته، به اورشلیم بازگشتند.

در آنجا آن یازده تن و همراهانشان را یافتند که گرد هم آمده بودند و می‌گفتند: «خداوند واقعاً برخاسته و بر شمعون ظاهر شده است!»

سپس آن دو نفر نیز از آنچه در راه رخ داده بود و اینکه چگونه هنگام پاره کردن نان او را شناختند، بازگفتند.

در حالی که دربارهٔ این چیزها سخن می‌گفتند، ناگهان خود عیسی در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!»

آن‌ها هراسان و ترسان گشتند، زیرا گمان می‌کردند روحی را می‌بینند. اما او به ایشان گفت: «چرا مضطرب هستید و چرا در دل‌های خود شک و تردید راه می‌دهید؟ دست‌ها و پاهای مرا ببینید، که خود من هستم. مرا لمس کنید و ببینید؛ زیرا روح، گوشت و استخوان ندارد، چنان‌که می‌بینید من دارم.»

چون این را گفت، دست‌ها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. در حالی که آن‌ها از فرط شادی هنوز باور نمی‌کردند و در حیرت بودند، از ایشان پرسید: «آیا در اینجا چیزی برای خوردن دارید؟» آن‌ها تکه‌ای ماهی بریان به او دادند و او آن را گرفت و در حضور ایشان خورد.

سپس به ایشان گفت: «این است همان سخنانی که وقتی هنوز با شما بودم، به شما گفتم: که تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر دربارهٔ من نوشته شده است، باید به انجام برسد.»

آنگاه ذهن ایشان را روشن ساخت تا کتب مقدسه را درک کنند.

فصل ۲۶

مدرسه کتاب مقدس در ایالات متحده

در طول سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۳، روح‌القدس به وضوح با ما سخن گفت که باید تحصیل در مدرسه کتاب مقدس را آغاز کنیم. به یاد دارم که از پدر برای یک سال سبت (سال استراحت و وقف به خداوند) درخواست کردم و این پاسخ او به من بود. این موضوع کاملاً ناگهانی نبود، هرچند آن پاسخی نبود که انتظارش را داشتم. در آن زمان همسرم نیز متوجه شد که مقدر شده است ما مدرسه کتاب مقدس را در ایالات متحده شروع کنیم. به طور دقیق‌تر در Charis College Bible در وودلند پارک که در کوه‌های Mountains Rocky در کلرادو اسپرینگز واقع شده است. این موضوع را پدر مستقیماً زمانی که برای یک سفر کوتاه بشارتی در دنور آمریکا بودم، به من گفت. زوجی که در مدرسه بشارتی فلوریدا تحصیل کرده بودند، مسئول برگزاری این برنامه بودند. من بلیطها را رزرو کرده بودم و مضطرب بودم که آیا واقعاً کار درستی انجام داده‌ام یا خیر، و این بار همسرم اعتراضی نکرد. با خودم فکر کردم که حالا کمی دیوانه شده‌ام که برای دومین بار با چنین فاصله کوتاهی و برای اقامتی فقط چند روزه به آمریکا سفر می‌کنم، اما خوشبختانه پیش از سفر تاییدیه دریافت کردم. این کمی شبیه پطرس است (متی ۱۴:۲۹-۳۱). آدم احساس می‌کند که قدم از قایق بیرون می‌گذارد و در حال غرق شدن است، پیش از آنکه خداوند دستش را بگیرد و او را دوباره بالا بکشد:

اگر کسی از شما کمبود حکمت دارد، باید آن را از خدایی بخواهد که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به او داده خواهد شد. اما باید با ایمان بخواهد و شک نکند، زیرا کسی که شک می‌کند، مانند موج دریاست که باد آن را به هر سو می‌راند و می‌افکند. چنین کسی نباید انتظار داشته باشد که چیزی از خداوند دریافت کند؛ او شخصی است دودل که در تمام رفتارهای خود ناپایدار است.

--- یعقوب ۵:۱-۸

البته گاهی اوقات وقتی بر اساس آنچه روح‌القدس به من می‌دهد پیش می‌روم، مطمئن نیستم که آیا واقعاً درست شنیده‌ام یا خیر، اما وقتی تاییدیه می‌گیرم، معمولاً نسبت به آن انتخاب احساس آرامش و سلامتی می‌کنم. تاییدیه این بار از جانب روح‌القدس آمد که بخشی از نام کسانی را که قرار بود نزدشان اقامت کنم، به من گفت. نام سیاستمدار، Kullman Kaci، در ذهنم حک شده بود و بعداً دیدم که نام آن‌ها Robbins Kaci بود؛ بنابراین متوجه شدم که این از سوی روح‌القدس بوده است. من آن‌ها را نمی‌شناختم، اما آن‌ها نیز با راینهارد بونکه در آن مدرسه بودند و در کلرادو اسپرینگز زندگی می‌کردند. نه تنها این، بلکه آن‌ها به طور غیرمستقیم از جانب من برکت یافته بودند، زیرا برادر دیگری به نام Sanchez Mike، که او هم از مدرسه بشارتی بود، در موقعیت قبلی زمانی که من او را تشویق کردم، برای شفای دانیال دعا کرده بود. و خداوند چنان برنامه‌ریزی کرده بود که شهری که این زوج در آن زندگی

می‌کردند، همان جایی بود که مدرسه کتاب مقدس قرار داشت، و این موضوع باعث برکت همه ما شد.

Robbins Daniel و همسرش از کلرادو اسپرینگز مرا نمی‌شناختند تا اینکه به آنجا رفتم، هرچند که ما هر دو در سال ۲۰۱۲ در همان مدرسه با CFAN و راینهارد بونکه بودیم. اما خداوند از آن‌ها استفاده کرد تا مدرسه را به من نشان دهند و درک مرا نسبت به آنچه قرار بود در سال آینده رخ دهد، باز کنند.

می‌دانستم که باید به دنور بروم، زیرا روح‌القدس این را به من گفته بود و او از طریق خواهری ایمانی در ایالات متحده، آن را تأیید کرد. وقتی او از خداوند سؤال کرد، خدا زوجی به نام «آن‌لی» و «میشل» را که برگزارکنندگان این جلسه بشارتی بودند، به او نشان داد. او نمی‌دانست که خدا قبلاً نام دنور را به من داده بود.

من در جلسه بشارتی در دنور شرکت کردم. آنجا یک «صحنه باز» بود و من در گروهی بودم که کلام را به اشتراک می‌گذاشتند و برای کسانی که به مراسم می‌آمدند دعا می‌کردند. شبان‌برایان شوارتز مسئول امور اجرایی بود و ناگهان با من صحبت کرد و چیزی شبیه به این گفت: «تو عمیق هستی، اما مهم نیست که کسی عمیق باشد یا نه». او مرا نمی‌شناخت، اما مارکوس ویک نیز در سال ۲۰۱۴، چند سال بعد، سخنی مشابه به من گفت. این فقط به این معناست که وقتی در کلام تعمق می‌کردم و برای یافتن حقیقت جویای او بودم، خدا مرا می‌دید، اما همچنین نباید دیگرانی را که این کار را نمی‌کنند قضاوت کنم. مقدسین هر کدام جایگاه خاص خود را در خانه خدا دارند و مسئول پیروی از عیسی، پدیدآورنده ایمانشان، هستند. با این حال، تمام کتاب‌ها و تجربیاتی که در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۲ داشتم، مرا به مقطعی از زمان رساند که مقاومت را در برابر خدا کنار گذاشتم و این در مه ۲۰۱۲ اتفاق افتاد. ما هنوز در دنور هستیم و بین خانه‌ای در کلرادو اسپرینگز و محل مراسم، که حدود یک ساعت و نیم یا بیشتر راه است، در رفت و آمدیم.

کمی وقت آزاد داریم و در این زمان است که دانیال رابینز تصمیم می‌گیرد کمی اطراف کلرادو اسپرینگز را به من نشان دهد. فهمیدم که به یک «کمر بند کتاب مقدسی» با فعالیت‌های بسیار برای خدا آمده‌ام. و در حالی که در یکی از چهارراه‌ها پشت چراغ قرمز منتظر سبز شدن بودیم، خداوند درک مرا گشود و به من نشان داد که باید به دانشکده کتاب مقدس کاریز برویم. بلافاصله نسبت به اندرو وومک که مدیریت مدرسه را بر عهده داشت، در قلبم احساس آرامش کردم و نتوانستم در درونم به «پدر» نه بگویم، هرچند که بعداً وقتی به خانه برگشتم، هضم کردن همه این‌ها برایم چالش‌برانگیز بود. با این حال، اگر بتوانم این‌طور بگویم، کمی مبهوت شدم و آن را به برادرمان که رانندگی می‌کرد گفتم و او خدا را جلال داد. همه چیز کمی غیرواقعی بود و من اصلاً نمی‌دانستم مسائل مالی چگونه درست خواهد شد، زیرا به دلیل فروش خانه در فریکهاو، در حال حاضر صد هزار کرون در ضرر بودیم. با خود فکر کردم که چالش من دقیقاً همین‌جا بود؛ تأمین هزینه‌ها برای رفتن به مدرسه کتاب مقدس.

در آن زمان، ما در انتهای جاده «گالتنس» در یک آپارتمان اجاره‌ای زندگی می‌کردیم، درست همان‌طور که خدا قبل از اینکه آن را اجاره کنیم، به همسرم تأیید کرده بود. مالک آنجا دوست قدیمی او بود، کشیشی از کلیسای نروژ در لودفیورد. اصلاً نمی‌دانستم دلیل اینکه یک سال قبل خانه را فروخته بودیم این بود که خدا برای سال‌های بعد از آن نقشه‌ای برای ما چیده بود،

و به همین دلیل بود که برادر توماس کواله‌هایم با چنان قاطعیتی گفته بود که فروش خانه کار درستی است.

ما قبل از فروش خانه‌مان در فوسه در فریکهاو، بسیاری از وسایلمان را بخشیدیم و در همین رابطه، مردی نزد ما آمد که سیستم استریو را به او دادیم. من با او صمیمانه صحبت کردم و چیزی که او تعریف کرد این بود که خانه‌اش در تسخیر ارواح است. بعداً به ملاقات او رفتم، اما قبل از آن، خداوند واقعاً مرا توبیخ کرد. خدا از من خواست که **مطیع** باشم (۱ سموئیل ۱۵:۲۲)، اما من در ناپختگی‌ام، جدیت این موضوع را درک نکردم. سپس به دیدن آن شخص که ارواح ناپاک در خانه‌اش بودند رفتم و در نهایت مشکلات او را کوچک جلوه دادم، در حالی که باید می‌فهمیدم که این کار اشتباه است. او روی بالش‌هایش نقش اسکلت داشت و اسلحه‌های بسیاری به دیوار آویزان کرده بود. او می‌گفت که شب‌ها حضور ارواح چنان قوی است که حتی سعی می‌کنند پتو را از روی تخت بکشند. خدا مرا توبیخ کرد، اما من ناپخته بودم. آنچه باید می‌گفتم این بود: تمام آثار مرگ را از خانه دور کن، زیرا ارواح ناپاک به دنبال مکانی برای استراحت می‌گردند (متی ۱۲:۴۳-۴۵)، بابت گناهانت در پیشگاه خدا توبه کن (۱ یوحنا ۱:۹)، به عیسی «بله» بگو و اجازه بده تا تولد تازه یابی. باید اعتراف کنم که اگر بخواهم در خدمت خود مؤثر باشم، باید از «پدر» اطاعت کنم و نه از انسان‌ها، چیزی که در سال‌های اخیر در آن بهتر شده‌ام. بسیاری سعی می‌کنند گناه یا سخت‌دلی خود را نسبت به انجیل و کار خدا توجیه کنند، و «پدر» مرا در این مورد ورزیده ساخته است.

در مجموع پنج نفر در مورد مدرسه کتاب مقدس در ایالات متحده به نبوت با من سخن گفتند (اول قرن‌تین ۱۴:۳). علاوه بر این، آنچه خداوند هنگام گشودن فهم من به من نشان داد، شاید کمی شبیه به آنچه برای لوقای رسول رخ داد، بود:

آنگاه ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب مقدس را بفهمند...

--- لوقا ۲۴:۴۵

یکی از کسانی که با من صحبت کرد، خواهری در ایمان به نام خواهر Amy بود. او متأهل و دارای چهار فرزند است و در ایالات متحده زندگی می‌کند. او دعوتی بشارتی بر زندگی خود دارد. نفر دوم Grigsby Ikem بود، یک مبشر تمام‌وقت. همچنین ایمان‌داری از کلیسای خودمان به نام برادر Trond بود که مستقیماً به من گفت که کلمه «مدرسه کتاب مقدس» را می‌شنود، و همچنین همان مبشر مهمان که معتقد بود روح القدس این را زمانی که در خانه ما بود، گفته است. خانواده رابینز در ایالات متحده نیز در مدرسه بشارتی در فلوریدا با راینهارد بونکه حضور داشتند. امی همچنین قبلاً تجربه کرده بود که خداوند تمام خانواده‌ام را با تمام اسباب و لوازم در ایالات متحده به او نشان داده بود، چیزی که در آن زمان فکر می‌کردم بعید است درست باشد. این مدتی قبل از سفر بشارتی به کلرادو و دنور بود.

پس از آن سفر بشارتی کوتاه، تصور می‌شد که من دیگر با ایده سفر و رفتن به مدرسه کتاب مقدس در ایالات متحده کنار آمده‌ام. خداوند مدرسه را به من نشان داده بود، اما با وجود اینکه از پدر برای یک سال سبب جهت مطالعه کلامش درخواست کرده بودم، تا زمانی که آخرین تأییدیه نرسید، گام نهایی را برنداشتم. یکی از افرادی که او نیز مستقیماً با من صحبت کرد، Natale John بود، او نیز اهل ایالات متحده. با خودم فکر کردم این اتفاقی

است، اما از من خواسته شد در یک کنفرانس تلفنی شرکت کنم که در آن جان ناتالی با کلام معرفت از جانب خدا برای همه ما سخن می‌گفت و توسط شرکت‌کننده دیگری در مدرسه بشارتی تأیید شد که جان واقعاً دارای عطیه نبوی است، چیزی که خود من نیز اکنون به درک آن رسیدم:

کار تو در اینجا تمام شده است. خودت را به هواپیما برسان.

--- جان ناتالی به نبوت به من گفت

جان هیچ‌چیز درباره من نمی‌دانست و قطعاً نمی‌دانست که خدا از من خواسته است به مدرسه کتاب مقدس در ایالات متحده بروم، بنابراین اگر بتوانم این‌طور بگویم، احساس کردم قلبم به تپش افتاد. پس از تمام تجربیاتم، آدم فکر می‌کرد که من توانایی این را دارم که در برابر همه این‌ها آرام بمانم، اما این‌طور نبود. استعفا از شغل‌هایمان و اعتماد به خدا گام بزرگی بود، مخصوصاً با توجه به اینکه در آن زمان سه فرزند داشتیم.

به نقطه‌ای رسیدیم که من و همسرم تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم تأیید کند که واقعاً قرار است برای مدرسه کتاب مقدس به ایالات متحده برویم. و اتفاقی که افتاد این بود که Grigsby Ikem تنها چند روز بعد برای اولین بار از طریق فیس‌بوک با من تماس گرفت و گفت خوابی دیده است که معنای آن را نمی‌فهمد. او گفت که من در میان آن خواب بودم و فکر می‌کند شاید این خواب برای من باشد. او خودش یک مبشر تمام‌وقت بود که درست قبل از وقوع طوفان Katrina در فلوریدا در سال ۲۰۰۵ توسط خدا فراخوانده شده بود و آن‌ها خانه و تمام دارایی‌شان را از دست داده بودند:

آیکم بین خانه و ماشین در رفت و آمد است و آن را پر از چمدان می‌کند. سپس تماسی از من روی تلفنش دریافت می‌کند، اما وقتی سعی می‌کند پاسخ دهد، ناگهان هیچ تماسی با تماس‌گیرنده، یعنی من، برقرار نمی‌شود. او و همسرش سپس به سمت هواپیما می‌رانند و نزدیک است که از پرواز جا بمانند. وقتی فرود می‌آیند، او دوازده پیامک از من روی تلفنش دریافت می‌کند، اما همه آن‌ها خالی بودند.

--- خواب آیکم گریگزی از سال ۲۰۱۳

آیکم نمی‌دانست موضوع خواب چیست و با من تماس گرفت زیرا مرا از مدرسه بشارتی در فلوریدا در سال ۲۰۱۲ می‌شناخت و ما عضو یک گروه فیس‌بوکی مشترک بودیم. او همچنین خاطرنشان کرد که بار و بنه بسیار بیشتر از حد معمول زمانی بود که او به تنهایی سفر می‌کرد. من بلافاصله معنای خواب را فهمیدم و همسرم با تعجب پرسید که من با آن موضوع چه کرده‌ام؟! من کمی گیج شدم زیرا قبلاً آنچه را که خدا گفته بود به او گفته بودم و ما باید قبل از درخواست دادن به توافق می‌رسیدیم. در حقیقت، این اساساً بی‌ایمانی من بود که مرا از درخواست دادن باز داشته بود، زیرا در آن زمان پولی برای این کار نداشتیم. خب، ما توافق کردیم که برای مدرسه درخواست بدهیم (عبرانیان ۱:۱۱). پاسخ مدرسه این بود که آن‌ها به مدرکی از بانک نیاز دارند که نشان دهد ما می‌توانیم هزینه‌های خود را در ایالات متحده تأمین کنیم. ما چنین چیزی نداشتیم، بنابراین به آن‌ها گفتم که خدا از ما خواسته است درخواست

بدهیم، و در پاسخ به من گفتند که آن‌ها درخواست را با ایمان به اینکه کلام خدا به انجام خواهد رسید، بررسی خواهند کرد.

کمتر فکر می‌کردم که آن کارآفرین محلی که در سال ۲۰۰۹ نزد ما آمده بود، حالا توانسته باشد مجوز ساخت را از طریق شورای شهر بگیرد. مدت کوتاهی پیش از پایان مهلت ارسال تأییدیه بانکی، او تماس گرفت و گفت: «حالا می‌توانی برای امضای قرارداد بیایی». شاید من کمی ساده‌لوح باشم، اما پس از گذشت این‌همه زمان برای رسیدگی به پرونده، تقریباً غافلگیرکننده بود که پول قرار است از اینجا تأمین شود. در راه رفتن به جلسه، ناگهان کمی مضطرب شدم و با فریاد نزد خدا بیان کردم که ما هرگز نمی‌توانیم با ۳ فرزند و ۲ بزرگسال، با آنچه از فروش زمین برایمان باقی می‌ماند، به آمریکا برویم. دست‌کم این چیزی بود که من فکر می‌کردم. به یاد دارم این را درست قبل از عبور از پل «هاگلسوند» بین «فلات‌اوی» و «کنارویک» گفتم (امثال ۳: ۵-۶). و اتفاقی که افتاد این بود که او در جلسه پرسید آیا ما می‌توانیم مابقی زمین را هم به او بفروشیم، بنابراین در مجموع به توافق رسیدیم که او بتواند آن بخشی را که به کاربری مسکونی تغییر یافته بود و همچنین بقیه زمین را که هنوز منطقه کشاورزی و حفاظتی (LNF) بود، خریداری کند. همچنین توافق کردیم که او پرداخت را در ۳ مرحله انجام دهد و او جریمه‌های روزانه ۱۰۰۰ کرونی را برای هر روز تأخیر در پرداخت تا تاریخ معین پذیرفت. و در نهایت مبلغی نزدیک به ۱ میلیون و صد هزار کرون نصیب ما شد، که بسیار هیجان‌انگیز و برکتی بود که خدا از قبل از آن آگاه بود. ما واقعاً توسط خدا، هم با معجزات در جسم و روح و هم با معجزات مالی برکت یافته‌ایم (فیلیپیان ۴: ۱۹). من نمی‌توانم این را انکار کنم. این باعث می‌شود به این فکر کنم که چرا فقط نگفتم «بله» و فوراً درخواست ندادم، و دلیل آن بی‌ایمانی خودم بود.

در ذهنم فکر می‌کردم: «ما که پولی نداریم». اما مشکل مسائل مالی نبود، بلکه بی‌ایمانی من به کلام خدا بود (مرقس ۹: ۲۴). من درخواست برای مدرسه کتاب مقدس را شروع نکردم چون با ایمان قدم برنداشتم که این موضوع درست خواهد شد. وقتی خدا سخن گفته و این موضوع تأیید شده است، پس انسان با ایمان خود مشکل دارد و نباید سعی کند آن را به روش دیگری توجیه کند.

--- بی‌ایمانی من وقتی خدا درباره مدرسه کتاب مقدس سخن گفت

تمام مقدمات برای مدرسه انجام می‌شود و ما از شغل‌هایمان در برکن استعفا می‌دهیم. من به عنوان توسعه‌دهنده سیستم در «نوکلوس» و هم‌سرم به عنوان معلم، و در اکتبر ۲۰۱۳ با «کالج کتاب مقدس کاریز» در «کلرادو اسپرینگز» به آمریکا می‌رویم. در آن رؤیا که «آیکم گریگزبی» نزدیک بود از هواپیما جا بماند، دلیلش این بود که ما ویزای کوچک‌ترین دخترمان «انجلین» را تنها ۳ روز پیش از پرواز دریافت کردیم، بنابراین خیلی لب‌مرزی بود که واقعاً به پرواز رسیدیم. ما در ایسلند توقف کوتاهی داشتیم و سپس به سمت «دنور» در آمریکا پرواز کردیم. تلی از بار همراه داشتیم و بچه‌ها در فرودگاه کنار چرخ‌دستی‌هایی که تا لبه پر شده بودند ایستاده بودند. فکر می‌کنم خودش منظره‌ای دیدنی بود. پیش از شروع کالج کتاب مقدس، در کلرادو اسپرینگز مستقر شدیم. همان روز اول به همه دانشجویان سال اول مدال دادند. گفته شد که همین که تا اینجا رسیده‌اید، خود یک دستاورد بزرگ است، که واقعاً هم همین‌طور بود. بعدها فهمیدم که کالج کتاب مقدس کاریز در کلرادو اسپرینگز تنها مدرسه «اندرو وومک»

بود که دانشجویان بین‌المللی می‌پذیرفت، چیزی که مسلماً خدا از قبل می‌دانست (رومیان ۸: ۲۸).

در اواخر سال ۲۰۱۳ هستیم، درست پیش از اینکه مدرسه ساختمان‌های جدید را در «وودلند پارک» افتتاح کند و کریسمس نزدیک است. آموزش طبق معمول پیش می‌رود و در حال حاضر وقت استراحت است. ما هنوز در ساختمان‌های قدیمی در کلرادو اسپرینگز هستیم.

سال آینده تو اینجا نخواهی بود.

--- من در مدرسه نشسته‌ام و روح‌القدس می‌گوید

در درونم فکر کردم که این قطعاً نمی‌تواند روح‌القدس باشد، بنابراین به آنچه گفته شد شدیداً اعتراض کردم. متأسفانه گاهی این‌طور کودکانه رفتار می‌کنم. با این حال، از روی نیکویی خدا بود که او چنین کرد، چیزی که تازه بعداً در سال ۲۰۱۴ درک کردم. دوران فوق‌العاده‌ای در مدرسه داشتیم. همسر من به مدرسه شبانه می‌رفت و من به مدرسه روزانه و نوبتی از بچه‌ها مراقبت می‌کردیم.

تصمیم دارم درباره یک حادثه آسیب‌زا که در آن زمان در آمریکا رخ داد، وقتی در بزرگراه با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت رانندگی می‌کردیم، به طور علنی صحبت نکنم. آنچه می‌توانم بگویم این است که فرد مقصر از پذیرش مسئولیت خودداری کرد. آن شخص نه عذرخواهی کرد و نه متوجه آسیبی شد که این عمل می‌توانست به بار آورد.

فصل ۲۷

دانشکده کتاب مقدس کاریز (Charis)

به سال ۲۰۱۴ رسیده بودیم و دانشکده کتاب مقدس کاریز ساختمان جدید خود را در وودلند پارک افتتاح کرده بود و آموزش‌های ورودی‌های سال اول در سالن اصلی آنجا برگزار می‌شد. بنای ساختمان دلباز بود، با سازه‌ای چوبی و قوس‌های باشکوهی که بر فراز ما قد برافراشته بودند. آمریکایی‌ها عموماً در طراحی داخلی مهارت دارند و این یک سازه چوبی عالی بود که در یک طرف سالن، پنجره‌ای پانورامای عظیم رو به قله پایکس (Pikes Peak) در ارتفاع ۴۳۰۲ متری از سطح دریا داشت. وودلند پارک در ارتفاع ۲۵۸۰ متری قرار داشت، بنابراین این موقعیت کمی خاص بود. ما خودمان در ارتفاع ۲۳۰۰ متری زندگی می‌کردیم و در ماه‌های اول اقامتمان، هنگام بالا رفتن از پله‌ها و کارهای مشابه، کمی دچار تنگی نفس می‌شدیم.

این دانشکده، کتاب مقدس را به عنوان منبع اصلی در نظر دارد اما به ما جزوه‌هایی با دسته‌بندی موضوعی مطالب آموزشی داده می‌شد و پس از اتمام هر موضوع، همیشه یک آزمون ساده می‌دادیم تا ببینیم آیا مطالب را به خوبی فرا گرفته‌ایم یا خیر. کنفرانس‌ها به طور مرتب برگزار می‌شد و موضوعی که اغلب در دانشکده کتاب مقدس کاریز تکرار می‌شد، شفا و فیض خدا بود. نه فیض برای گناه کردن، بلکه فیض خدا برای گناهکاری که به پای صلیب می‌آید و منیت و مقاومت خود را در برابر خدا فرو می‌نهد. من زیاد به این موضوع اشاره نکرده‌ام، اما وقتی برای مردم دعا کرده‌ام معجزات بسیاری دیده‌ام و این همان چیزی است که اندرو وومک (Andrew Wommack) نیز درباره آن سخن می‌گوید: عطایای فیض خدا به ما انسان‌ها و اینکه چگونه شفا برای مقدسین امری طبیعی و مورد انتظار است (یعقوب ۱۴: ۵-۱۵). خدا این را می‌دانست و من از این جهت در این دانشکده کتاب مقدس بسیار احساس آرامش و در خانه بودن می‌کردم. همسرم احتمالاً از تمام کارهای عملی مربوط به سفر، برنامه‌ریزی و به طور کلی حضور در مکانی جدید با دوستان و فعالیت‌های تازه لذت می‌برد. اما یک چراغ خطر در آن زمان این بود که او علاقه‌ای به خواندن کتاب مقدس با من نداشت و زمانی که من درباره گفته‌های کلام خدا صحبت می‌کردم یا از چیزهایی که خدا به من عطا می‌کرد یا شفاهایی که می‌دیدم می‌گفتم، به سرعت کم‌طاقت و عصبی می‌شد.

ما سال تحصیلی را سپری می‌کردیم و خانواده‌مان هم‌زمان شروع به رفتن به کلیسایی در وودلند پارک در روزهای یکشنبه کردند که برنامه‌هایی هم برای کودکان داشت. در طول دوران مدرسه، یکی از معلمان کتاب مقدس، گرگ مور (Greg) (Mohr)، در میانه تدریس، مستقیماً با همسر سابقم صحبت کرد. من بسیار خوش‌شانس بودم زیرا از تمام آموزش‌ها ضبط صوتی تهیه می‌شد. تعداد کمی از مردم، یا شاید هیچ‌کس، از چالش‌هایی که من و همسر آن زمانم با آن‌ها روبرو بودیم خبر نداشت، اما او بارها یا از من انتقاد کرده بود و یا در مسیر خدمت به خدا با من مخالفت نموده بود. در واقع، کل این وضعیت یک تناقض بود، زیرا او و خانواده‌اش خود را ایماندار می‌دانستند. با این حال، گرگ مور چیزی را گفت که من خودم تمایلی به بیانش نداشتم. گرگ مور به هیچ وجه همسر سابق مرا نمی‌شناخت، بنابراین این سخنان به اصطلاح کاملاً غافلگیرکننده بود:

خداوند بی‌ایمانی را از وجود تو متلاشی خواهد کرد و تو را به چنان فیض، برکت و ایمانی برای مسائل مالی خواهد رساند که تصور ناپذیر است. و خدا آن (بی‌ایمانی) را کاملاً از درون تو بیرون خواهد راند و از تو به شکلی قدرتمند استفاده خواهد نمود، نه تنها در امور مالی، بلکه در زمینه شفا. و اگر به او اجازه دهی، خداوند به شکلی مقتدرانه از تو استفاده خواهد کرد. اگر به او اجازه دهی که این کار را انجام دهد. و من نقشه‌های دشمن علیه تو و هر تجربه منفی را که سعی کرده تو را از مسیر خارج کند، باطل اعلام می‌کنم. پدرت تو را دوست دارد و می‌خواهد برکات خود را بر زندگی تو فرو بریزد. تو این را تجربه خواهی کرد و به دیگران کمک خواهی کرد تا آن را تجربه کنند. آمین؟ آمین!

--- گرگ مور خطاب به همسرم گفت

وقتی چند ماه بعد مارکوس ویک (Marcus Wick) گفت که خداوند ما را از هم جدا می‌کند، مشخص شد که او (همسر) از قبل تصمیم خود را برای جدایی گرفته بود. قرار بود ما در کنار هم، مانند یک تن عمل کنیم (افسسیان ۵:۳۱)، اما خدا دیده بود که اوضاع چگونه پیش رفته است. خداوند به کسانی که اجازه می‌دهند وسوسه‌های این جهان فریبشان دهد، به دیده رحمت بنگرد:

آمین، به شما می‌گویم، تا بازگشت نکنید و همچون کودکان نشوید، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت. پس هر که خود را همچون این کودک کوچک سازد، او در پادشاهی آسمان بزرگترین است. و هر که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است. اما هر که باعث لغزش یکی از این کوچکان شود که به من ایمان دارند، برای او بهتر است که سنگ آسیاب بزرگی به گردنش آویخته و در اعماق دریا غرق شود. وای بر این جهان به سبب وسوسه‌هایی که باعث لغزش می‌شوند! زیرا وقوع وسوسه‌ها اجتناب‌ناپذیر است، اما وای بر آن کسی که وسوسه از طریق او می‌آید! اگر دست یا پای تو باعث لغزش تو می‌شود، آن را قطع کن و دور بینداز؛ زیرا تو را بهتر آن است که لنگ یا شل به زندگی وارد شوی، تا با دو دست و دو پا به آتش جاودان افکنده شوی. و اگر چشم تو باعث لغزش تو می‌شود، آن را درآور و دور بینداز؛ زیرا تو را بهتر آن است که با یک چشم به زندگی وارد شوی، تا با دو چشم به آتش جهنم افکنده شوی.

--- متی ۱۸:۳-۹

وقتی شخصی به دستکاری روان‌شناختی دست می‌زند تا فردی را نسبت به قضاوت، ادراک یا حافظه‌ی خود به تردید بیندازد، این عمل به عنوان «گسلاپتینگ» شناخته می‌شود و در ذات خود امری بسیار جدی و وخیم است.

در پایان سال تحصیلی، مجبور شدم در مدرسه‌ی تابستانی شرکت کنم، زیرا ما دوره را از نیم‌سال زمستانی شروع کرده بودیم و نه از پاییز. همسر و فرزندانم در تابستان ۲۰۱۴ برای تعطیلات به نروژ رفتند و قصد داشتند برای شروع سال تحصیلی جدید بازگردند، اما درونم احساس می‌کردم که چیزی در این میان درست نیست. آن زمان به یاد نمی‌آوردم که

روح‌القدس پیش‌تر در همان سال تحصیلی با من سخن گفته و فرموده بود که سال آینده در آنجا نخواهم بود؛ و من نیز این کلام را به وضوح نپذیرفته بودم.

ما توافق کردیم که سال دوم تحصیلی را ادامه ندهیم. سپس طبق خواسته او به «لوانگر» نقل‌مکان کردیم. من از اینکه پس از یک سال تحصیل را رها کردیم، غمگین بودم. آنچه در ادامه رخ داد این بود که درست دو تا سه هفته پیش از بازگشتم از ایالات متحده، چهار نفر از مقدسین با من سخن گفتند. یکی از آن‌ها در کلیسایی بود که در آن سال به آنجا می‌رفتیم. آن روز آخرین جلسه حضور من در آن کلیسا بود و آن‌ها تازه برای من دعا کرده بودند. وقتی می‌خواستم به انتهای سالن بروم، یکی از مقدسین که نبی بود، برخاست و کاملاً ناگهانی درباره کارهای مختلفی که قرار بود برای خدا انجام دهم سخن گفت. بخشی از آنچه گفته شد این بود که من به چندین کشور در اروپا سفر خواهم کرد و او گفت که کار من بسیار بزرگتر از آنچه خودم انتظار دارم خواهد بود. او و همسر فرانسوی‌اش هر دو در دانشکده «چاریس» تحصیل کرده بودند. این‌ها کلماتی قدرتمند بودند و من کاملاً غافلگیر شدم. کلام او بعدها توسط دیگر خادمان خدا تایید شد (۲ قرن‌تیاں ۱۳:۱).

دو نفر بعدی که با من سخن گفتند، زوجی به نام‌های مارکوس و شارون ویک بودند. آن‌ها نیز همراه با من در «چاریس» درس خوانده بودند و من در آن زمان به‌طور اتفاقی در یک جلسه خانگی با برخی از اعضای دانشکده کتاب‌مقدس در منزل آن‌ها بودم؛ این اولین و تنها باری بود که در مشارکت خانگی آن‌ها شرکت می‌کردم. ما برای یکدیگر غریبه بودیم، جز اینکه چهره هم را می‌شناختیم. هم او و هم همسرش با کلماتی از جانب خدا با من سخن گفتند.

خداوند به مارکوس نشان داد که من عمیقاً در کلام خدا تفحص کرده‌ام، اما خانواده نزدیکم مرا به خاطر انتخاب‌هایی که برای خدا داشته‌ام، مورد انتقاد قرار داده‌اند. خداوند از این بابت خشنود نبود. آنچه آن نبی در رویا دید، قطاری بود که من در رأس آن بودم. و خداوند می‌فرمود که او واگن‌های پشت سر مرا جدا خواهد کرد و سنگینی آن‌ها را برخواهد داشت تا بتوانم کار برای او را آغاز کنم. به من گفته شد که فصلی این خدمت به زودی آغاز خواهد شد. شارون نیز به من اطمینان داد که دوران پیش رو بسیار دشوار خواهد بود و گویی همه چیز به بن‌بست رسیده و متوقف شده است، اما کارهای بزرگ برای شتاب گرفتن به زمان نیاز دارند. مارکوس همچنین گفت که رودخانه‌ای را می‌بیند که از برکات الهی بر من جاری است (مزمور ۴۶:۴)، چیزی که بعدها نیز بارها تأیید شد.

--- مارکوس و شارون ویک در ۲۰۱۴

آخرین نفر جفری هاردویک بود که او نیز پیش‌تر در «چاریس» تحصیل کرده بود. من به صرف پیتزا دعوت شده بودم و او هم یکی از مهمانان بود. او بدون اینکه از پیشینه‌ی من آگاه باشد، پرسید که آیا می‌تواند پیامی از جانب خدا به من بدهد. او از جمله گفت که خداوند به من عطای «معجزات خلاقانه» را بخشیده است (یوحنا ۱۲:۱۴). من پیش از این در این باره ننوشته بودم، اما شاهد رشد یا بلند شدن استخوان‌ها و موارد مشابه در عرض چند ثانیه بوده‌ام و کاملاً می‌دانستم منظور او چیست. او همچنین گفت که من فردی خلاق هستم و خدا بسیار خشنود است که من پیش از گرفتن تصمیمات مهم، جوایب تایید و هدایت او هستم.

گمان می‌کردم به خدا ناامیدش کرده‌ام، اما غم من به شادی بدل شد زیرا اکنون درک می‌کنم که کار من به پایان نرسیده بود. فهمیدم که خداوند مشکلاتی را که مانع پیشرفت من بودند برطرف خواهد کرد (رومیان ۸:۲۸)، اما نمی‌دانستم که خدا در واقع سه سال بعد مرا به جدایی هدایت می‌کند. این اولین بار تا آن مقطع زمانی بود که خداوند از طریق چهار ایماندار در چنین مدت کوتاهی با من سخن می‌گفت. همچنین در همان سال بود که با «جانگیلی» از یک کشور آسیایی آشنا شدم و خدمت و دوستی برادرانه ما از همان سال آغاز گشت.

فصل ۲۸

بازگشت به نروژ

به سال ۲۰۱۵ رسیده بودیم و من بیکار بودم. اگر سعی می‌کردیم یک سال بیشتر بمانیم، حق دریافت بیمه بیکاری‌ام را از دست می‌دادم. در واقع، اداره کل کار و رفاه (NAV) با درخواستم مخالفت کرد و این درخواست تنها زمانی پذیرفته شد که من به آن رأی اعتراض کردم. در آن زمان تحصیلات عالی و تجربه خوبی داشتم، اما برای پیدا کردن کار با سختی روبرو بودم. به نظر نمی‌رسید کارفرمایان از اینکه به مدرسه کتاب مقدس رفته بودم تحت تأثیر قرار گرفته باشند و ترجیح می‌دادند که من یک فرد غیرمعتقد معمولی باشم. می‌فهمم که رزومه من در چشمان آن‌ها یک خلأ داشت، و نه فقط یک خلأ فنی. این موضوع از این لحاظ، هم به صورت مستقیم و هم غیرمستقیم به من گفته شد.

از سر ناامیدی به خاطر نداشتن کار، در آن سال شروع به نوشتن متنی کردم که در آن درباره اینکه «پدر» کیست و چه کارهایی برای ما انجام داده است، می‌گفتم. این کار قرار بود به چیزی بسیار فراتر از آنچه تصور می‌کردم تبدیل شود. در میان تمام این‌ها، صاحب دو پسر دیگر هم شدیم و به اصطلاح، شور و حال مضاعفی در آپارتمان برپا بود. پسرها و دخترها در این زمینه کمی با هم متفاوت هستند. نه تنها در اتاق‌ها جنب‌وجوش بود، بلکه در میان دیوارها هم همهمه جریان داشت، چون صاحب‌خانه با مشکل موش روبرو بود. از نظر بهداشت کمی کلافه‌کننده بود اما برای بچه‌ها هیجان داشت و آن‌ها با ترسی آمیخته به لذت، در کمد زیر سینک را که تله‌موش در آن بود باز می‌کردند. لحظات خوش بسیاری با بچه‌ها وجود داشت، اما نداشتن یک کار موضوعی تازه و چالش‌برانگیز بود. در آن زمان حدس می‌زدم که آنچه در سال ۲۰۱۲ توسط انجمن زنان نوردهوردلاند گفته شده بود، احتمالاً به همین کاری که در اینجا آغاز کرده بودم اشاره داشت، اما مطمئن نبودم. من از نوشتن لذت می‌بردم، درست مثل الآن. آن سال همچنین اولین باری بود که به یک سفر میسیونری به کشوری آسیایی رفتم و شاهد شفا یافتن مردم، رهایی از رنج‌ها و پذیرفتن عیسی بودم (اعمال رسولان ۱:۸). سفر فوق‌العاده‌ای بود اما در عین حال چالش‌برانگیز، چون همیشه نمی‌توانستم منفعل بمانم. من مشتاقم که در هر زمان، چه مناسب و چه نامناسب، کلام را به اشتراک بگذارم و وقتی یکی از مدیران هتل شاهد معجزات بود و همسرش شفا یافت، بعید نبود که با مقامات مشکلاتی ایجاد شود. من با ویزای مذهبی نیامده بودم، بنابراین اوضاع کمی هیجان‌انگیز بود. با دو نفر از کارکنان که هر دو مسیحی بودند ایستاده بودم و به سراغ زنی و دخترش رفتیم که در گاراژ کنار هتل زندگی می‌کردند. دختر قبلاً به زبان‌ها سخن گفته بود، اما این توانایی را از دست داده بود. او رشدی غیرطبیعی و بسیار زیاد داشت و مادرش از ما خواست برایش دعا کنیم. در حالی که دعا می‌کردیم، ناگهان دختر با زبان‌های قدرتمندی شروع به سخن گفتن کرد که مو بر تنم سیخ شد. خلاصه اینکه اتفاقات زیادی افتاد، اما شگفت‌انگیز بود، هرچند کمی هم دلهره‌آور!

ای عزیزان من، چنان‌که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من بلکه اکنون در غیاب من، با ترس و لرز برای نجات خود بکوشید. زیرا خداست که با رغبت خود، هم اراده و هم عمل را در شما پدید می‌آورد. هر کاری را بدون غرولند و مجادله انجام دهید، تا بی‌عیب و پاک باشید و فرزندانی بی‌لغزش خدا در میان نسلی کج‌رفتار و فاسد. **شما در میان آن‌ها همچون ستارگان در آسمان شب می‌درخشید، در حالی که کلمه حیات را محکم گرفته‌اید، تا در روز مسیح باعث فخر من باشید که بیهوده ندویده و بیهوده زحمت نکشیده‌ام.** آری، حتی اگر خون من همچون هدیه ریختنی بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شود، شادمانم و با همه شما شادی می‌کنم. به همین سان شما نیز شادمان باشید و با من شادی کنید.

--- فیلیپیان ۲:۱۲

اکنون هفت سال از زمانی که دوباره مولود شده بودم می‌گذشت. علی‌رغم تمام تجربیاتی که در این مدت داشتم، هنوز نسبت به تولد روحانی خویش اطمینان کامل نداشتم. خداوند لابد از همان ابتدا از این موضوع آگاه بود، زیرا رؤیایی که در آن میان یک تخم‌مرغ ایستاده بودم، تصویری از روح من در خدا بود. با این حال، از زمان آن تجربه، نسبت به آنچه دیده بودم شک داشتم. اکنون در سال ۲۰۱۵ هستیم و خدا در آستانه پاسخ دادن به من است که واقعاً چه چیزی را تجربه کرده بودم. ما گروهی از مقدسین بودیم که مژده انجیل را در خیابان‌های تروندهیم بشارت می‌دادیم. من همراه دو برادر دیگر قدم می‌زدم که ناگهان احساس کردم به سوی گروهی از مردم در میدان «تروندهیم ترگ» کشیده می‌شوم. یکی از برادران از همراهی با ما خودداری کرد، زیرا سه خانم جوان با پوشش نامناسب همراه با یک مرد جوان آنجا ایستاده بودند و او سریعاً از ما دور شد. ما دور زدیم و وقتی به سمت آن‌ها برگشتیم، در بازو و شانه راست خود احساس درد یا حس عجیبی کردم. از آن‌ها پرسیدم که آیا کسی مشکلی در بازو یا شانه راستش دارد؟ و بلافاصله آن مرد جوان این موضوع را تأیید کرد. آن خانم‌های جوان کمی جا خوردند، اما ما آن‌ها را آرام کردیم. به آن‌ها گفتیم که با نام عیسی آمده‌ایم و مژده انجیل را به اشتراک می‌گذاریم و این یک عطای فیض از جانب خداست که از روح‌القدس بشنویم و دریافت کنیم. سپس برای آن مرد جوان دعا کردیم و او به ما گفت که نامش آزاریا است و کشیش جوانان در کلیسای بین‌المللی «بت‌ال» در تروندهیم می‌باشد. او همچنین گفت که برای اولین بار در زندگی‌اش، صدای روح‌القدس را به صورت شنیداری شنیده است:

سه تخم‌مرغ با خود بردار و به مرکز شهر (تروندهیم) برو!

--- روح‌القدس در سال ۲۰۱۵ با آزاریا سخن گفت

«شنیداری» به این معناست که شخص با گوش فیزیکی‌اش می‌شنود و نه در روح. و این موضوع همه ما را شگفت‌زده کرد، نه فقط آزاریا را. او نمی‌دانست چه اتفاقی قرار است بیفتد و چرا باید به مرکز شهر برود، به طوری که روح‌القدس مجبور شد این پیام را دو بار تکرار کند تا او واقعاً آن سه تخم‌مرغ را برداشته و به مرکز شهر برود. او در آنجا چیزی نیافت و توضیح داد که در مسیر بازگشت، از راهی کمی متفاوت از مسیر همیشگی‌اش رفت. و درست همان زمان بود که ما آمدیم و با او صحبت کردیم. من گفتم که «تخم‌مرغ‌ها به معنای حیات تازه هستند» و

برای او در این امر خوشحال بودم. تازه زمانی که با قطار به سمت لوانگر بازمی‌گشتم، متوجه شدم که واقعاً چه رخ داده است. درک کردم که پدر آسمانی پس از هفت سال، اکنون به سؤال من پاسخ داده است که آن رؤیای سال ۲۰۰۸ از خودم در داخل تخم‌مرغ چه معنایی داشت.

او تو را با پرهای خویش خواهد پوشانید، و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت؛
امانتداری او تو را سپر و جوشن خواهد بود.

--- مزمور ۹۱:۴

و عیسی نیز این را در انجیل متی تأیید می‌کند:

ای اورشلیم، ای اورشلیم، که پیامبران را می‌کشی و سنگسار می‌کنی آنان را که نزد تو فرستاده شده‌اند! چه بسیار خواستم فرزندان تو را گرد آورم، همان‌گونه که مرغ جوجه‌های خود را زیر بال و پر خویش جمع می‌کند، اما نخواهی.

--- متی ۲۳:۳۷

به یاد داشته باشید که ما به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید می‌بابیم (متی ۱۹:۲۸). آن‌ها در تثلیث با هم کار می‌کنند و اگر یک جمله باشد که بتواند اراده پدر را برای ما انسان‌ها توصیف کند، این است: **حیات، نه مرگ!**

همان‌طور که ذکر شد، تخم‌مرغ‌ها نماد حیاتی از جانب خدا هستند و رؤیای شخصی من این موضوع را پیش از آنکه خودم در کتاب مقدس بخوانم یا از اطرافیانم بشنوم، تأیید کرد. اکنون می‌دانم که از روح خدا دوباره مولود شده‌ام (یوحنا ۳:۳) و اعمال من نیز با آیات و عجایب همراه است و اگر با روح‌القدس گام بردارم، این روند ادامه خواهد یافت. دنیا در پول و رفاه مادی غرق شده است و طبیعی است که انتظار داشته باشیم وقتی با کلامی از جانب خدا می‌آییم، بسیاری ما را مسخره کنند. این نه تنها از جانب غریبه‌ها، بلکه حتی از جانب خانواده خود شخص و سایر «ایماندارانی» که خودشان باید برای کلام خدا مشتعل باشند و نه ولرم، سر می‌زند. اگر یک چیز باشد که پس از سال‌ها همراهی با «پدر» بدانم، این است که من بی‌نهایت خوش‌اقبالم که «در» ورود به حیات خدا، آب حیات، رهایی‌بخش از مرگ، آفریدگارمان را به عنوان خداوند و استاد خود، عیسی مسیح، پذیرفته‌ام. هلولویا! بله!!

در سال ۲۰۱۵ سرانجام درک کردم که خداوند در آن روزی که در سال ۲۰۰۸ نجات یافتم، حقیقتاً با فیض و رحمت به من نگریسته بود؛ و اکنون در کلماتی که او به موسی، هنگامی که خداوند قومش را از مصر آزاد کرد، فرمود تأمل می‌کنم:

خداوند به موسی فرمود: «هر نخست‌زاده‌ای را برای من تقدیس کن. هر آنچه نخست از رحم مادر در میان بنی‌اسرائیل بیرون می‌آید، چه انسان و چه حیوان، از آن من است.» موسی به قوم گفت: «این روز را به یاد داشته باشید، روزی که از مصر، از خانه‌ی بندگی بیرون آمدید؛ زیرا خداوند با دست توانا شما را از آنجا بیرون آورد. پس نباید نان مخمر (خمیرمایه‌دار) خورده شود. امروز، در ماه ابیب،

شما بیرون می‌روید. هنگامی که خداوند تو را به سرزمینی که برای پدران تو سوگند یاد کرد که به تو بخشد، بیاورد؛ سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است...»

--- خروج ۱۳: ۵-۱

آیا گمان می‌کنم که کلیسای نروژ (Den Norske Kirke) فاقد جماعت‌های خداترس است؟ متأسفانه تا حد زیادی بله. اما آن‌ها در این امر تنها نیستند. و آنچه من شخصاً در دوران جوانی‌ام تجربه کردم، توسط کشیش مورتن گرووال (Morten Gravdal) در اسقفی‌نشین موره (Møre) در بیش از ۴۰ سال پیش نیز تأیید شده است. مورتن زمانی که دانشجوی در دانشکده الهیات (Menighetsfakultetet) در اسلو بود، پس از پیامی به زبان‌ها، تصویری از جانب خدا دریافت کرد:

تصویری از یک قطار بود. قطار با سرعت زیادی از میان یک منظره عبور می‌کرد. زمان زیادی از آخرین باری که قطاری از آن ریل گذشته بود می‌گذشت و هم درختان و هم سنگ‌های بزرگ بر روی ریل سقوط کرده بودند. اما در جلوی لوکوموتیو یک برف‌روب (پلو) بزرگ قرار داشت. این برف‌روب هر چیزی را که بر سر راه ریل بود به کناری می‌راند. حتی در جاهایی که رانش زمین رخ داده بود و خطرناک به نظر می‌رسید، برف‌روب ریل را پاک می‌کرد و قطار هیچ از سرعتش کم نمی‌شد. سپس دیدم که آن برف‌روب، یک کتاب گشوده است. لوکوموتیو بخار هیچ دودی از خود بیرون نمی‌داد، پس فهمیدم که قدرت ماشین نبود که قطار را به جلو می‌راند. آنچه قطار را به جلو می‌راند این بود که مردمی که در قطار بودند، آن کتاب را می‌خواندند و به آنچه در آن نوشته شده بود ایمان داشتند! مردم از پنجره‌ها به بیرون خم شده بودند، باد در موهایشان می‌پیچید و به خاطر سرعت و وزش باد، اشک در چشمانشان حلقه زده بود. آن‌ها فریاد شادی سر می‌دادند زیرا قطار بسیار سریع حرکت می‌کرد! سپس تصویر بعدی آمد: قطار متوقف شده بود. در یک ایستگاه ایستاده بود. برف‌روب - آن کتاب - باز شده و روی یکی از واگن‌ها گذاشته شده بود. در آنجا رانندگان قطار، مأموران کنترل و افرادی با کلاه‌های راه‌آهن و یونیفرم‌هایی با ستاره‌ها و نوارها قدم می‌زدند. آن‌ها کمی از کتاب را می‌خواندند و سپس «پُرش و چسباندن» می‌کردند؛ آن‌ها آنچه را که نمی‌توانستند با نظراتشان تطبیق دهند، حذف می‌کردند. آن‌ها صفحات کامل را از کتاب پاره می‌کردند و هیچ کاری برای بازگرداندن برف‌روب به جای اصلی‌اش انجام نمی‌دادند. برخی متعجب بودند که چرا قطار حرکت نمی‌کند. اما اکثر مردم از ایستادن قطار راضی بودند؛ آن‌ها هر طور که می‌لش‌شان بود پیاده و سوار می‌شدند. این قطار طبیعتاً کلیسا و جماعت مسیحیان است. آن کتاب، کتاب مقدس است. قدرت کتاب مقدس در این است که مسیحیان آن را بخوانند و به آنچه در آن نوشته شده ایمان بیاورند! وقتی مسیحیان چنین کنند، کلیسا به جلو پیش خواهد رفت. کلیسا پتانسیل این را دارد که با سرعتی سرسام‌آور پیش برود؛ این زمانی اتفاق می‌افتد که مسیحیان کتاب مقدس را بخوانند و اجازه دهند آنچه در کتاب مقدس است به زندگی آن‌ها شکل دهد. این تصویری بود که من تقریباً ۴۰ سال پیش دریافت کردم - و اگر آن زمان حقیقت داشت، قطعاً اکنون نیز صادق است! متکلمان و اسقف‌های اصلی و جریان‌ساز، کلام خدا را

چنان «بُرش و چسب» می‌کنند که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. الهیات لیبرال باعث می‌شود که کتاب مقدس دیگر به عنوان یک کتاب مقدس و الهی شناخته نشود. من معتقدم خدا غمگین و منزجر است! و شاید بدتر از آن: او خشمگین است! و او ما را به چالش می‌کشد تا دوباره برفروپ را در جلوی قطار نصب کنیم! تمام کلام خدا باید در برابر چشمان اهل کلیسا و جماعت مسیحی قرار گیرد - و باید به زندگی ما شکل دهد، ما را پاک سازد و تقدیس کند! آنگاه کلیسای نروژ می‌تواند دوباره شروع به حرکت کند! شاید این تصویر نبوتی برای زمان ما بود؟ زمان زیادی گذشته است از وقتی که قطاری روی ریل‌های نروژ حرکت کرده است. زمان زیادی از آخرین بیداری روحانی ما می‌گذرد! سنگ‌ها و درختان زیادی روی ریل افتاده‌اند و چندین رانش زمین رخ داده است. ممکن است غیرممکن به نظر برسد که قطاری بتواند روی ریلی که در چنین وضعیت بدی قرار دارد حرکت کند. اما - کتاب مقدس به ما می‌گوید که ما به خدایی ایمان داریم که هیچ چیز برای او غیرممکن نیست - مگر نه؟! بیایید برفروپ را دوباره در جای خود قرار دهیم! --- تفسیر سخن گفتن به زبان‌ها توسط مورتن گروالد در حدود

عنوان ویدیوی یوتیوب که او این مطلب را در آن به اشتراک گذاشته چنین است: «او رؤیایی دریافت کرد درباره اینکه چه بر سر کلیسای نروژ خواهد آمد».

عهد عتیق همچون سایه‌ای از وعده‌های خداست و عیسی مسیح، نجات‌دهنده ما، کلام را گشود و راهنمای ما به سوی سرزمین موعود حقیقی یعنی آسمان است. زمانی که بنی‌اسرائیل از مصر آزاد شدند، خداوند عمداً آن‌ها را به دامی کشاند تا برای فرار از مرگ مجبور شوند از میان دریای سرخ عبور کنند. این سایه‌ای از نجات در عیسی مسیح بود. همه ما باید از دریای سرخ عبور کنیم که همان تعمید در زندگی تازه (رومیان ۶:۴) و پاک‌شدن از زندگی قدیمی است! خداوند همچنین راه بازگشت آسان را بست. مصر تصویری از مرگ و سرنوشت جهان بود. کسانی که خدا را برمی‌گزینند به فرزندی در خانواده او پذیرفته شده و در درخت زیتون پیوند می‌خورند (رومیان ۱۱:۱۷). اینان همان مقدسین مبارک هستند که با جسارت می‌توانند **خداوند صباپوت** را با نام **ابا، ای پدر** بخوانند:

بنابراین ای برادران، ما مدیون جسم نیستیم تا بر حسب آن زیست کنیم. زیرا اگر بر حسب جسم زیست کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال بدن را بکشید، خواهید زیست. زیرا هر که از روح خدا هدایت شود، فرزند خداست. زیرا شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا می‌کنیم: «ابا، ای پدر!» خود روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم. و اگر فرزندانیم، وارث نیز هستیم؛ یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح، به شرطی که با او رنج بکشیم تا با او نیز جلال یابیم.

--- رومیان ۸:۱۲-۱۷

شهادتی که می‌خواهم از امسال به اشتراک بگذارم، زمانی است که خواهرمان آنه-گرو فیلینگزدال در «لابرگت» شفا یافت. جلسه‌ای با کلیسای «لوانگر وین‌یارد» بود و در طول جلسه، احساس کردم گویی بخش‌هایی از گردنم سوزن‌سوزن می‌شود. متوجه نمی‌شدم چرا و به

اطرافم نگاه می‌کردم و طبق معمول فکر می‌کردم که این یا از طرف خودم است یا اینکه خبری در راه است. بعداً شام می‌خوردیم و من بر حسب اتفاق کنار آنه-گرو نشستم. پس از مدتی گفتگو، اشاره کردم که در طول جلسه احساس عجیبی در آنجا داشتم، اما دلیلش را نمی‌فهمیدم. آنگاه آنه-گرو خاطرنشان کرد که خودش چندین سال است در همان نقطه مشکل دارد و مدام از مسکن استفاده می‌کند. خلاصه بگویم، دعا کردیم و او بلافاصله در همان‌جا که درد داشت احساس مورمور شدن کرد و شفا یافت و دیگر از مسکن استفاده نکرد. این وضعیت در تمام سال‌های بعد نیز باقی مانده است. آنه-گرو عطای تشخیص ارواح را دارد و این عطایی است که کلیسا باید از آن بهره ببرد (۱ قرنیتیان ۹: ۱۲-۱۰).

در همان زمان در آن سال، روح‌القدس نه تنها درباره انتشاراتی که در راه بود با من سخن گفت، بلکه فرمود که من کتاب خودم را نیز منتشر خواهم کرد. یادم هست که در انتهای آپارتمان ایستاده بودم، درست کنار ماشین لباسشویی که خشک‌کن روی آن بود. یک خشک‌کن برند «میل» با پمپ حرارتی داخلی، از میان آن همه وسایل. با این حال، شنیدن این کلام غافلگیرکننده بود:

تو پیش از آنکه کتاب خودت را منتشر کنی، کتاب مقدس را منتشر خواهی کرد!

--- روح‌القدس در سال ۲۰۱۵ به من فرمود

به یاد دارم که باز هم اعتراض کردم. یک چیز ساختن موتور انتشارات بود، اما استفاده از آن برای چاپ کتاب مقدس چیزی بود که به شدت نسبت به آن تردید داشتم. من آن را برای ساختن کتاب مقدس به عنوان ضمیمه‌ای برای کتابم ساخته بودم تا بتوان به آیات ارجاع داد و آن‌ها را در کتاب گنجاند و به کتاب مقدس در پیوست لینک داد، نه برای کتاب مقدس‌های مستقل. زمان برد تا با این ایده کنار بیایم، اما هم‌زمان با پخته شدن مسائل فنی موتور انتشارات و روال‌های شخصی‌ام، دقیقاً همان‌طور شد که روح‌القدس فرموده بود. نه تنها این، بلکه من هم کتاب مقدس‌های جداگانه به زبان‌های روسی، ژاپنی، ویتنامی و چینی و هم کتاب مقدس‌های مطالعاتی، موازی، کینگ جیمز استرانگ و همچنین لغت‌نامه‌های کتاب مقدس مستقل را منتشر کردم. در واقع کار کمی از کنترل خارج شد (به معنای مثبت)، اگر بتوان این‌طور گفت. و کتابی که روح‌القدس مد نظر داشت، همین است که شما اکنون در حال خواندنش هستید. این زندگی‌نامه به عنوان یک نامه شروع شد، به یک کتاب تبدیل گشت و اکنون به عنوان یک ابزار بشارتی عمل می‌کند.

همچنین می‌توانم بگویم که وقتی در سال ۲۰۱۵ به عنوان معلم حق‌التدریس در مدرسه ابتدایی در لوانگر (Levanger) کار می‌کردم، اخراج شدم؛ چون برای دانش‌آموزان از برخی تجربه‌های شگفت‌انگیزی که با خدا داشتم تعریف کردم. دانش‌آموزان از من پرسیدند که کیستم و کمی درباره زندگی‌ام جویا شدند، اما مدیریت مدرسه اصلاً از این موضوع خوشش نیامد. طرد شدن از مشاغل به دلیل ایمان، موضوعی نیست که در نروژ آشکارا درباره‌اش صحبت شود، اما این یک حقیقت است. مؤمنان تحت فشار قرار می‌گیرند تا درباره خدا با کسی سخن نگویند و به عنوان یک معلم حق‌التدریس، ظاهراً اخراج کردن من کار آسانی بود. وقتی «مقدسین» از حمایت کسانی که در خط مقدم ایستاده‌اند دریغ می‌کنند، معتقدم که این موضوعی است که خود عیسی بعدها با آن‌ها روبرو خواهد کرد. سخنان برادر عزیزم برادر Øivind از فرک‌هوگ (Frekhaug) در حدود سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ را به یاد می‌آورم که به من

گفت ساختن شخصیت فردی بسیار مهم است. این امر نه تنها برای کسانی که در خط مقدم خدمت هستند، بلکه برای تمام «مقدسین» صدق می‌کند.

علاوه بر این، در همان دوران با گروهی از نوجوانان در مدرسه راهنمایی لوانگر ملاقات کردم. در آنجا نیز یکی از دخترانم همراه من بود و من کمی درباره عیسی با آنها صحبت کردم و سپس از آنها پرسیدم که آیا در بدن خود درد یا مشکل دیگری دارند که بتوانیم برایش دعا کنیم. یکی از آنها به من نگاه کرد و گفت که مدت‌هاست مشکل کمر دارد. پرسیدم که آیا می‌توانم دستم را روی او بگذارم و دعا کنم. بعد از اینکه برایش دعا کردم، او دیگر هیچ ناراحتی و دردی حس نکرد و با تعجب نگاه کرد. از او خواستم بروم و روی ترامپولین بالا و پایین بپریم و وقتی برگشت، حتی بیشتر از قبل متعجب بود، چون دردش کاملاً برطرف شده بود. به او گفتم که اجازه ندهد کسی این معجزه را با حرف‌هایش از او بگیرد و به آنچه تجربه کرده است اعتماد کند و بداند که خدا آنها را دوست دارد. معمولاً این را هم می‌گویم که آنها باید «تولد دوباره» یابند و عیسی «راه، راستی و حیات» است (یوحنا ۱۴:۶)، اما جهان اغلب خدا را نمی‌خواهد. باری، وقتی به خانه رسیدم، با نگاه‌های تند همسرم روبرو شدم که چندین سال بود کارهای مرا برای خدا مورد انتقاد قرار می‌داد. او از جمله به من گفت که مردم باید سراغ عیسی بیایند، نه برعکس. این حرف کمی عجیب است، وقتی واقعیت این است که خود عیسی در سراسر اسرائیل می‌گشت و هم با مردم سخن می‌گفت و هم آنها را تعمید می‌داد. او همچنین شاگردانش را فرستاد تا مژده انجیل را به مردم برسانند و آنها نیز برای مردم دعا می‌کردند و شاهد آیات و عجایب بودند؛ همه این‌ها به فرمان و با اقتدار خود عیسی بود، پیش از آنکه بر صلیب آویخته شود و دوباره نزد خدا برده شود. حتی پیش از آنکه روح‌القدس بر مردم نازل شود و شاگردان به معنای واقعی در روح تعمید یابند، آنها با اقتداری که عیسی به ایشان بخشیده بود، عمل می‌کردند.

پس از آنکه یحیی بازداشت شد، عیسی به جلیل آمد و انجیل خدا را موعظه کرد، و گفت: «زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید!» چون در کنار دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که تور در دریا می‌انداختند، زیرا صیاد بودند. عیسی به ایشان گفت: «از پی من بیایید که شما را صیاد انسان گردانم.» بی‌درنگ تورهای خود را گذاشته، از پی او روانه شدند. چون کمی پیش‌تر رفت، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در قایق نشسته، تورهای خود را اصلاح می‌کردند. بی‌درنگ ایشان را خواند؛ پس آنها پدر خود زبدي را با مزدوران در قایق گذاشته، از پی او رفتند. به گفَرناحوم وارد شدند و او بی‌درنگ در روز سَبَّت به کنیسه رفت و به تعلیم دادن پرداخت. مردمان از تعلیم او غرق در شگفتی شدند، زیرا ایشان را چون صاحب‌اقتدار تعلیم می‌داد و نه مانند کاتبان. در کنیسه ایشان مردی بود که روح ناپاک داشت. او فریاد زد: «ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است؟ آیا برای نابودی ما آمده‌ای؟ من می‌دانم تو کیستی: قدوس خدا!» اما عیسی او را نهیب داده، گفت: «خاموش باش و از او بیرون بیا!» آن روح ناپاک مرد را به لرزه انداخت و با فریادی بلند از او بیرون آمد. همگان چنان مبهوت شدند که از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چیست؟ تعلیمی تازه با اقتدار! حتی به ارواح ناپاک فرمان می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند.» و آوازه او بی‌درنگ در سراسر ایالت جلیل پیچید.

--- مرقس ۱۵:۱-۲۸

آیا عجیب است که حتی در خانواده خودِ شخص، چنین مخالفتی با انجیل دیده شود؟ گمان می‌کنم وقتی این اتفاق می‌افتد، اعضای خانواده ممکن است هر نوع عذر و بهانه‌ای بیاورند تا کارهای یک فرد برای خدا را محکوم کنند. این رفتار غالباً ریشه در ناامنی درونی خودشان دارد که دیگران درباره آن‌ها چه فکر می‌کنند. می‌دانم که از دست دادن آبرو زمانی که مردم درباره منادیان عیسی سخنان تحقیرآمیز می‌گویند یا با نگاهی پست به آن‌ها می‌نگرند، امری دور از انتظار نیست. این بخشی از کار کردن برای خداست. شادی‌های شگفت‌انگیزی دارد، اما گاهی با غم نیز همراه است. موانع بسیاری برای بشارت انجیل در خیابان وجود دارد و برخی از آن‌ها ناشی از کشمکش‌های شخصی و درونی در میان خانواده است.

گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه شمشیر. زیرا آمده‌ام تا میان پسر و پدر، دختر و مادر، و عروس و مادرزن جدایی افکنم، و دشمنان هر کس، اهل خانه او خواهند بود.

--- متی ۱۰:۳۴-۳۶

کسی که تجربه محکوم شدن و انتقاد شنیدن بابت بشارت انجیل را ندارد، در واقع حق ندارد در مورد مسائل خصوصی یک بشارت‌دهنده اظهار نظر کند، بدون اینکه خود را به خوبی در موقعیت مورد نظر قرار داده باشد. چندین نفر سعی کرده‌اند با سخنانی نیکو، خیرخواهانه و گاهی توبیخ‌آمیز به سراغ من بیایند. من سپاسگزارم که آن‌ها سعی در کمک دارند. کاملاً درست است که من کارهای اشتباهی انجام داده‌ام، قطعاً همین‌طور است. اما من همچنین در سکوت رنج برده و دم نزده‌ام، در حالی که فقط خدا می‌داند چه بر من گذشته است. گاهی نیز اعضای کلیسا پشت سر شما بدگویی خواهند کرد. اما من به شما می‌گویم: کسانی را که از شما انتقاد می‌کنند، ببخشید (کولسیان ۱۳:۳). مراقب قلب خود باشید تا بتوانید به بشارت انجیل ادامه دهید و از برکاتی که هر روز دریافت می‌کنید، شادمان باشید.

بنابراین ای عزیزان من، چنان‌که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من بلکه اکنون در غیاب من با جدیت بیشتر، نجات خود را با ترس و لرز به کمال برسانید. زیرا خداست که در شما عمل می‌کند تا هم بخواهید و هم به عمل آورید، مطابق آنچه خشنودی اوست.

--- فیلیپیان ۱۲:۲-۱۳

فصل ۲۹

آسیا

اکنون سال ۲۰۱۶ است و من در دومین سفرم به سوی شرق بودم. از ملاقات با گروه کشیش‌ها به همراه جانگیلی بسیار شادمانم. ما در کلیساهای مختلف سخنرانی می‌کنیم. ترک نروژ چندان آسان نبود، زیرا همسر من یکی از پسرانمان را باردار بود و اگر تأییدیه‌ای دریافت نمی‌کردم که این کار درست است، در رفتن تردید می‌کردم. با این حال، هم برای سفر و هم برای زایمان پس از آن، همه چیز به خیر و خوشی سپری شد. نکته خاص این بار این است که کسی به برخی از مقامات محلی رشوه داده یا گزارش داده بود که جانگیلی خانه را غیرقانونی بنا کرده است. شاید در پاسخ به کار ما بود، نمی‌دانم. درست پس از رفتن من، گروهی از افراد آمدند، آن‌ها را بیرون انداختند و خانه‌شان را ویران کردند، در حالی که خانواده در خیابان ایستاده و شاهد تمام ماجرا بودند. این کار وحشیانه و سریع انجام شد و کشیش به دلیل شوک در بیمارستان بستری شد. او به مرور زمان سلامتی خود را بازیافت و آنچه بعداً رخ داد این بود که مقامات محلی به اشتباه خود اعتراف کردند و تسلیم شدند.

جانگیلی و خانواده‌اش مصالح ساختمانی جدیدی از مقامات دریافت کردند و ما نیز به آن‌ها کمک کردیم تا خانه‌شان را به همراه فضای کلیسای متصل به آن بازسازی کنند. نه تنها این، بلکه مدارک قانونی‌شان را هم درست کردند تا بتوانند مدرسه کتاب مقدس را نیز در آن مکان داشته باشند؛ بنابراین این موضوع در نهایت با وجود تمام سختی‌هایی که باید از آن عبور می‌کردند، برایشان به یک برکت تبدیل شد. باید این را هم اضافه کنم که ملاقات با آن‌ها در یک کشور آسیایی فوق‌العاده بود و ما شاهد معجزات و نشانه‌هایی بودیم که ایمان تمامی قدیسان را تقویت کرد. یکی از این موارد، تکثیر غذا بود (یوحنا ۶:۱۱-۱۳). به یاد می‌آورم که در روح خود درباره معجزه غذا در کتاب مقدس، در ابتدای وعده غذایی و پیش از آنکه شبان حتی سخنی بگویند، الهامی دریافت کردم. سپس شبان به صراحت به من گفت «Jorn»؛ من هرگز این مقدار مرغ نخریده بودم؛ آنچه می‌بینی، مقداری نیست که من خریدم.» او به آن غذا برای دانشجویان کتاب مقدس نیز نیاز داشت و مقدار آن بسیار فراتر از حد انتظار بود. در همان زمان، عزیزان من در Levanger نیز تجربه مشابهی از تکثیر غذا داشتند. این واقعاً شگفت‌انگیز بود.

این را هم باید افزود که وقتی به نروژ بازگشتم، یک مسیحی آسیایی با من تماس گرفت. او با من درباره همسر من والدینش صحبت کرد. و آنچه در عمل به من گفت این بود که همسر من فکر می‌کند از من باهوش‌تر است و پدر و مادرش مبشران خدا بوده‌اند، اما چیزی به آن‌ها چسبیده که به نوبه خود کار کردن درست برای خدا را برایشان دشوار می‌کند. ابتدا فکر کردم او بی‌ادب است که چنین حرفی می‌زند، اما وقتی به آن فکر کردم، فهمیدم که درست می‌گفت و نمی‌توانستم آنچه را که در این سال‌ها در اطراف آن‌ها تجربه کرده بودم، انکار کنم. انسان باید همسر خود را محبت نماید (افسسیان ۵:۲۵)، اما وقتی او به بدترین دشمنت تبدیل می‌شود و بر همان اساس عمل می‌کند، همچون یک بی‌ایمان می‌گردد. نمی‌بینم که این وضعیت در پنج سال گذشته تغییری کرده باشد، که این موضوع چالش‌های مختلفی را در مورد فرزندان

ایجاد می‌کند. این به آن معنا نیست که من باید با او بدرفتاری کنم، اما باید اذعان کنم که زندگی حتی اکنون پس از طلاق هم با توجه به خانواده کمی چالش‌برانگیز است. و خداوند با من صریح بوده است که نمی‌توانم با همسر آینده‌ام پیش از آنکه ازدواج کنیم، رابطه جنسی داشته باشم. ادعای ایمان و محبت به خدا و در عین حال ازدواج نکردن، متناقض و برخلاف قلب خدا در مورد معنای واقعی محبت است (یعقوب ۲:۱۷). این چیزی است که به همسر سابقم نیز گفته‌ام. عمل و ایمان باید دست در دست هم باشند، یا حداقل باید برای این هدف جنگید. به سال ۲۰۱۶ بازمی‌گردیم؛ من هنوز جویای کار هستم و پس از سفر به مدرسه کتاب مقدس در آمریکا، در نروژ هستم.

در سال ۲۰۱۶ برای سمت توسعه‌دهنده سیستم در مرکز تحقیقاتی مطالعه سلامت نورد-تروندلاگ (HUNT) در لوانگر درخواست دادم. با وجود اینکه در ذهن خودم، با توجه به آنچه از فهرست متقاضیان می‌خواندم، مناسب‌ترین کاندیدا بودم، این شغل را به دست نیاوردم. از این موضوع بسیار متعجب شدم، اما ظاهراً هر چیزی معنایی داشت. چیزی در درونم به من می‌گوید که «این شغل من است»، بدون اینکه با عقلم کاملاً آن را درک کنم. آن زمان نمی‌دانستم که آن‌ها یک سال و نیم بعد مرا در یک موقعیت پروژه‌ای استخدام خواهند کرد. با این حال، در همان سال روح‌القدس به من گفت که پیش از انتشار کتابم، کتاب مقدس را منتشر خواهم کرد. من اعتراض کردم زیرا قطعاً نسبت به این موضوع احساس اطمینان نمی‌کردم، اما به هر حال همین‌طور شد و من کم‌کم با این فکر انس گرفتم.

من دریافت بیمه بیکاری را متوقف کردم، هرچند دارایی چندانی برای خرج کردن نداشتیم، زیرا همسر من نیز در مرخصی زایمان بود. من شب و روز کار می‌کردم تا موتور انتشاراتی را توسعه دهم که قرار بود کتاب‌های مقدس قدیمی، لغت‌نامه‌های کتاب مقدس از جمله لغت‌نامه عبری و یونانی را دیجیتالی کند. این‌ها دقیقاً همان‌طور که در پیشگویی مه ۲۰۱۲، زمانی که در جلسه خانگی با «مجمع زنان نورد-هوردلاند (Kvinneforum Nordhordland)» بودم، گفته شده بود، در هم تنیده شدند. موتور انتشاراتی همچنین می‌تواند کتاب‌های متنی دیجیتال استاندارد تولید کند، اما من هنوز از آن جز برای اهداف آموزشی استفاده نکرده‌ام. مطالب مربوط به کتاب‌های مقدس و لغت‌نامه‌ها را به صورت رایگان از اینترنت تهیه می‌کنم، زیرا مدت حمایت از حق چاپ (کپی‌رایت) آن‌ها منقضی شده است. در مجموع حدود ۴۰ مترجم در فرآیند ترجمه پیش‌گفتار که توسط من به زبان‌های نروژی و انگلیسی نوشته شده است، به کار گرفته شدند. تا ژوئن ۲۰۱۶، در کمال تعجب خودم، موفق شده بودم بیش از ۳۰ اثر را در آمازون منتشر کنم. هرچند فروش آن‌ها بسیار ناچیز بود، اما نقطه آغاز گذاشته شده بود. سپس یک روز صبح از خواب بیدار شدم و این کلمات را در روحم شنیدم:

از من دور مباش، زیرا سختی نزدیک است و یاری‌دهنده‌ای نیست.

--- مزمور ۲۲:۱۲

در آن زمان، هنگام کار بر روی موتور انتشاراتی، بیش از حد به بدنم فشار آورده بودم. علاوه بر این، ویدیوهای اینترنتی زیادی درباره وضعیت جهان دیده بودم و بیش از حد نگران بودم که این‌ها چه معنایی دارند. با خود فکر کردم که «اکنون پایان جهان است»، هرچند عجیب به نظر می‌رسد، اما در آن زمان بدنم به قدری فرسوده بود که نمی‌توانستم به وضوح فکر کنم. من همچنین زمانی را با خدا سپری نکرده بودم، بلکه بر هر چیزی جز او تمرکز کرده بودم (متی

۶:۳۳). با این حال، مزمور ۲۲:۱۲ برای من به یک آیه کلیدی در کمک به مقابله با آنچه در دو سال آینده رخ داد تبدیل شد و من عمیقاً سپاسگزارم که خداوند به من هشدار داد. آغاز زمانی کاملاً نو در آستانه در است و خداوند کاملاً آگاه است که پیش از تغییر اوضاع، دوران سختی در پیش خواهد بود.

اتفاق دیگری که بعداً در همان سال رخ داد این بود که خداوند در ساعت سه صبح با من سخن گفت (مزمور ۶۳:۷). من بی‌وقت کار کرده بودم و غیرعادی نبود که ساعت ۵ یا ۶ صبح به رختخواب بروم و چند ساعتی قبل از بیدار شدن و رسیدگی به بچه‌ها بخوابم. همسر در آن زمان شغلی نداشت و برای دو پسر آخرمان در مرخصی زایمان بود، بنابراین دوران زیبا اما پرمشغله‌ای بود. من دوست دارم کمی کودک‌منش باشم و داشتن پنج فرزند از این جهت یک برکت است.

در آن شب، حوالی ساعت سه به رختخواب رفتم در حالی که بدنم از تمام کارها و استرس‌های ذهنی کاملاً خرد شده بود. تازه در تخت دراز کشیده بودم که خداوند مستقیماً با من سخن گفت و این بار روح‌القدس نبود، بلکه پدر بود که سخن می‌گفت. وقتی کلمات ادا می‌شد، درون من به لرزه درآمد و خدای پدر به زبان انگلیسی با من سخن گفت:

(As if I do not love to hear your voice.)
منی‌برم)

--- خدا در ساعت ۰۳ صبح سال ۲۰۱۶ سخن می‌گوید

در همان حال، وقتی پدر این کلمات را بر زبان آورد، حس کردم که پری و قدرتی از درون من عبور می‌کند و من درهم شکستم و اشک‌هایم جاری شد. دانستن اینکه **ال شدای** مستقیماً می‌گوید که مرا دوست دارد، یک شوک بود و من درک کردم که او دلتنگ زمانی است که فرزندان با او وقت نمی‌گذرانند و جویای او نمی‌شوند. این بخشی از نقشه او برای من نبود و من باید دست از نگرانی درباره زمانه برمی‌داشتم. کار فوق‌العاده هیجان‌انگیز بود، اما باید ناآرامی را کنار می‌گذاشتم و دیگر در شب با خواب کم کار نمی‌کردم، زیرا این کار بدن را فرسوده می‌کرد.

شاید متوجه شده باشید که این اولین بار است که از «**ال شدای**» برای خدا استفاده می‌کنم؟ وقتی این را می‌نوشتم، در روحم جستجو کردم و آن زمان بود که به ذهنم رسید از «**ال شدای**» استفاده کنم. سپس جستجو کردم و یافتم که این همان نامی است که اولین بار «یهوه خدا» خود را با آن به ابرام معرفی کرد و اولین باری است که «**ال شدای**» در کتاب مقدس نوشته شده است. این زمانی رخ می‌دهد که خدا خود را به ابرام معرفی می‌کند:

هنگامی که ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و به وی گفت: «من خدای قادر مطلق (**ال شدای**) هستم؛ در حضور من سلوک کن و بی‌عیب باش. من عهد خود را میان خود و تو برقرار خواهم کرد و تو را بسیار کثیر خواهم گردانید.» آنگاه ابرام بر روی خود به زمین افتاد و خدا به او گفت: «اینک عهد من با تو این است: تو پدر قوم‌های بسیار خواهی بود. نام تو دیگر ابرام خوانده نخواهد شد، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود؛ زیرا تو را پدر قوم‌های بسیار ساخته‌ام.»

--- پیدایش ۱: ۱۷-۵

اگر به واژگان عبری در «ال شدای» نگاه کنیم، «ال» برای «خدا» به کار رفته و «شدای» از سه حرف عبری تشکیل شده است: شین، (Shin) دالت (Dalet) و یود. (Yod) شین به معنای بلعنده و فروبرنده است. دالت به معنای در است که اغلب به عنوان مرز یا گذرگاهی بین دنیای مادی و روحانی استفاده می‌شود. و در نهایت یود را داریم که کوچکترین حرف عبری است و طبق تفکر یهودی، نمادی از اتم، کوچکترین جزء، نیروی انفجاری و قدرت خلاقه در خداست. تمام حروف عبری در دل خود حرف یود را دارند. به نظر می‌رسد «شدای» بر اساس این حروف، توصیفی از خدا باشد به عنوان: «قدرت خلاقه از روح به جهان، هم آفرینش و هم نابودی، و اگر آن را در یک کلمه جمع کنیم، یعنی «قادر مطلق»». پیکتوگرام‌های الفبای عبری دنیایی از درک را در خود نهفته دارند. وقتی عیسی می‌گوید: «من الف و یا، ابتدا و انتها هستم» (مکاشفه ۲۲:۱۳)، این‌ها اولین و آخرین حروف الفبای یونانی هستند. اما اگر به الفبای عبری نگاه کنیم، آن‌ها «الف» (Alef) و «تاو» (Taf) هستند. «الف» تصویری از وحدت، قدرت، رهبری و اول بودن است. تاو مانند صلیبی است که به پهلو خوابیده باشد و به معنای علامت، نشانه، فال یا مهر است. وقتی عیسی بر صلیب بود، گفت: «تمام شد». از این رو، او هم ابتدا و هم انتهاست و این تنها نوک کوه یخ از آن چیزی است که در زبان عبری در کتاب مقدس پنهان شده است.

شنیدن صدای خدا در آن شب و لمس محبت او نسبت به من به این شکل، توصیف‌ناپذیر است، اما تا به امروز بر زندگی من اثر گذاشته است. با این حال، این تجربه فقط برای من نیست و به همین دلیل است که آن را با شما در میان می‌گذارم. من یکی از شاهدان بی‌شمار محبت خدا به ما هستم (اول یوحنا ۴:۱۹). هرچند ما مانند نقطه‌ای نامرئی هستیم و در نهایت چیزی به حساب نمی‌آییم، اما خدا به ما نظر دارد و خود را بر ما آشکار می‌کند (مزمور ۸:۴-۵). نه تنها این، بلکه او روح خود را به ما می‌بخشد. در واقع، چیزهای خوبی که ما «مقدسین» علیرغم آزمایش‌ها و طردشدن‌هایی که از آن‌ها عبور می‌کنیم تجربه می‌کنیم، کاملاً شگفت‌انگیز است.

همچنین در همین دوران بود که چشمان زن جوانی را دیدم که نزدیک خانه‌مان در Levanger زندگی می‌کرد. پسر کوچکش ظاهراً در طول شب زجر می‌کشید و یک بار که او به من نگاه کرد، گویی روحی یا شیطانی از درون چشمانش به من نگریست. این موضوع عمیقاً مرا تحت تأثیر قرار داد و همان‌جا بود که دریافتم شیاطین گاهی می‌توانند خود را از طریق چشمان شخصی که آزار می‌دهند، آشکار سازند (Mark 5:9). بعدها، وقتی در خیابان از کنارش رد می‌شدم، او هرگز مرا تحویل نمی‌گرفت و سلام نمی‌کرد. گمان می‌کنم این بخشی از دلیل آن بود، هرچند هرگز به او نگفتم که چه چیزی دیده بودم. این یادآوری تأمل‌برانگیزی است که نبرد روحانی واقعی است و از آنچه فکر می‌کنیم به ما نزدیک‌تر است (Ephesians 6:12).

فصل ۳۰

مرکز دعا در لوانگر

سال ۲۰۱۷ است و من با زوجی میسیونر از ایالات متحده ملاقات می‌کنم که چندین سال در آسیا خدمت کرده‌اند. آن‌ها اکنون سخنرانان مهمان در مرکز دعا در لوانگر هستند، همان مرکزی که هاگون فاگرویک آن را بنا نهاده است. آن‌ها مرا نمی‌شناسند اما برایم دعا می‌کنند و آنچه می‌گویند این است که من هم برای خدا بسیار خواهم نوشت (افسسیان ۲:۱۰) و هم باید از نگاه کردن به ساعت دست بردارم (متی ۶:۳۴). همچنین نباید از خدا چیزهای مادی را که به آن‌ها نیاز نداشتم درخواست می‌کردم، یا حداقل من این‌گونه برداشت کردم. و نیز به من گفته شد که اتفاقی غیرمنتظره در زندگی‌ام رخ خواهد داد که از آن خشنود نخواهم شد و کاملاً با شخصیت من در تضاد است، اما او احساس می‌کرد که با این وجود باید به آن پاسخ مثبت بدهم (یعقوب ۲:۱-۴). و این تنها مدت کوتاهی پیش از آن بود که همسرم در اوت ۲۰۱۷ از من جدا شد.

فصل ۳۱

جدایی

همسرم بچه‌ها را به سفر برده بود و قصد داشت وقتی از من دور است تماس بگیرد. او با من تماس می‌گیرد و پشت تلفن می‌گوید که ما دیگر هرگز با هم نخواهیم بود و او از من جدا می‌شود. در این لحظه، سخنان Wick Marcus که از جانب خدا بود تقریباً فراموش شده است؛ من احساس خیانت می‌کنم و بدنم دچار شوک می‌شود. شب بعد یکی از بدترین شب‌هایی است که تا به حال تجربه کرده‌ام، که در آن تمام شب به شدت عرق می‌کنم (مزمور ۱۹:۳۴). بدنم تلاش می‌کند تا شب را به سلامت به پایان برساند؛ احساس می‌کنم در آستانه فروپاشی هستم. صبح، خدا رؤیایی به من می‌دهد تا به من کمک کند از این وضعیت عبور کنم:

دو زن حرفه‌ای را می‌بینم که واژه L'Oréal در پس‌زمینه دیده می‌شود. به نظر می‌رسد آن‌ها در حال فروش لوازم آرایشی و محصولات مشابه هستند و استایلی حرفه‌ای دارند. سپس، کل تصویر می‌چرخد، گویی دکور صحنه در حال چرخیدن است. در مقابل من، مردی بسیار خوش‌تیپ با اصالت غربی ظاهر می‌شود، با پوستی روشن و موهای بور. تمام جزئیات کاملاً بی‌نقص است و او سبک لباس پوشیدن منحصر به فرد و خیره‌کننده‌ای دارد و مدل مویی که تا به حال ندیده‌ام. موهایش در یک طرف کوتاه و در طرف دیگر تا روی شانه است. او لبخندی عریض می‌زند و می‌گوید: «من چهارمین مرد ثروتمند کشور هستم!»

--- رؤیای صبح پس از جدایی

من کاملاً مجذوب شیک‌پوشی او شده‌ام، اما درست قبل از پایان رؤیا، متوجه می‌شوم که ظاهر بیرونی او بازتابی از درونش نیست؛ بلکه کاملاً برعکس است. درمی‌یابم که خدا به وضوح به من نشان می‌دهد که نباید فریب آنچه در حال رخ دادن است را بخورم. با این حال، چندین ماه طول کشید تا واقعاً به ضرورت آنچه اتفاق افتاده بود پی ببرم.

تحمل جدایی سخت بود، اما این امر از پیش تعیین شده بود (رومیان ۸:۲۸). برای مطالعه کامل آنچه کلام خدا درباره ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد می‌گوید – که از طریق متن اصلی یونانی و عبری بررسی شده است – به کتاب همراه ما Marriage for Case The (junifye.publifye.pro/the-case-for-marriage) مراجعه کنید. هر چه از آن واقعه فاصله گرفتم، هشدارهایی را که روح‌القدس پیش از آن به من داده بود، واضح‌تر به یاد آوردم. روح‌القدس از طریق کلمات نبوتی سخن گفت و فرمود آنچه قرار است رخ دهد برخلاف میل من است، اما باید آن را بپذیرم. داشتن شاهدان نبوتی که پیش از وقایع مخرب احتمالی، حقیقت را می‌گویند، دلیل مهمی است برای اینکه چرا ما به یک کلیسای فعال و زنده نیاز داریم (۲ قرن‌تیا ۱:۱۳). ما به عنوان یک کلیسا، باید به دنبال استفاده از عطایای روحانی باشیم که خدا به ما بخشیده است (۱ قرن‌تیا ۷:۱۲) و از آن دریغ نکنیم. من این را به عنوان هشدار

به مقدسان می‌گویم: بخشی از کلیسا باشید، آن را رد نکنید. ما همچنین باید در برابر هدایت روح‌القدس برای رفتن به سمت کلیساهای خاص یا دوری از آن‌ها گشوده باشیم. تشخیص اینکه چه زمانی یک تغییر در راه است، همیشه ساده نیست، اما معنای هدایت شدن توسط روح همین است. فراتر از همه، ما باید در قبال زندگی خود به خدا پاسخگو باشیم، نه به افرادی که سعی در کنترل ما دارند. توانایی تشخیص در این زمینه حیاتی است (عبرانیان ۱۴:۵). اگر هنگامی که در درون خود احساس تلاطم می‌کنیم در دعا جویای خدا باشیم، هدایت خواهیم شد. من اغلب تجربه کرده‌ام که ذهنم، با تفکر تحلیلی و منطقی‌اش، چیزی به من می‌گوید، در حالی که روح در مسیری کاملاً مخالف هدایت می‌کند (امثال ۵:۳-۶). فرزند خدا باید جرئت داشته باشد که کنترل را رها کند و با ایمان گام بردارد تا از هدایت روح‌القدس پیروی کند (رومیان ۸:۱۴). گاهی اوقات تایید بعداً خواهد آمد، اما حتی آن هم می‌تواند زمان ببرد.

به رؤیا برمی‌گردیم و به طرز شگفت‌آوری، تا زمانی که بیدار می‌شوم، شوک در بدنم فروکش کرده است (مزمور ۵:۳۰). متوجه می‌شوم که تقریباً فریب ظاهر بیرونی اتفاقاتی که در اطرافم می‌افتاد را خورده بودم. برای چندین سال، همسرم کار من برای خدا را رد می‌کرد و در عین حال به روش‌های مختلف در مقابل فرزندانمان، مرا به عنوان یک شوهر تحقیر می‌کرد. من برای آرام ماندن تلاش کرده بودم و اینکه عصبانی می‌شدم و بحث می‌کردم کمی به اوضاع نمی‌کرد. او به بچه‌ها، خانه، ماشین، غذا و فعالیت‌های مختلف علاقه داشت. او قطعاً born again بود، اما با این حال... درست است که من ضعف‌های خود را دارم، اما سال‌ها تشخیص خطاها و کاستی‌های من توسط او، به نظر من، از روی محبت نبود. الگویی هست که من به آن پی بردم: همسری که به‌طور غیرمستقیم با کاستی‌های خود مواجه می‌شود، می‌تواند ۱۸۰ درجه تغییر موضع دهد و اتهام را به بیرون منحرف کند – چیزی که امروزه gaslighting نامیده می‌شود – تا از پذیرش مسئولیت شانه خالی کند. من سال‌ها در آن فضا زندگی کردم. اینکه آیا تمام آن از جانب او آگاهانه بود یا خیر، تظاهر به دانستنش نمی‌کنم. مسئولیت من دعا کردن برای او و صحبت کردن با او بود. من در دعا کوتاهی کردم و ارتباط اساساً یک‌طرفه بود؛ حقیقتی که او بارها به آن اعتراف کرد. عموی نزدیکم، یک بار در طول ملاقاتی، درست مقابل بچه‌ها، از من پرسید که آیا تولد آن‌ها را به یاد دارم یا نه. این یکی از ضعف‌های من است: حافظه انتخابی، برای اینکه محترمانه بگویم. دیگران آن را ADHD می‌نامند، اگرچه این وضعیت می‌تواند در اثر استرس زیاد نیز تحریک شود. همه ما ضعف‌های خود را داریم، اما معتقدم بزرگترین ضعف برای بسیاری از ما، فقدان محبت است. درخشش فنی و مهارت اغلب معیارهای بیرونی موفقیت هستند، اما توانایی‌های من بیشتر احتمالاً خلأیت، قاطعیت و پشتکار است. من همچنین در ذات خود بسیار کودک‌صفت هستم که از ویژگی‌های تیپ شخصیتی من است.

سال ۲۰۱۷ سال خاصی بود، زیرا تنها پس از جدایی بود که فهمیدم نبوتی که در سال ۲۰۱۲ توسط Women's Forum Nordhordland به من داده شده بود، مربوط به کار من در بافتن کتاب‌های مقدس و فرهنگ‌های لغت کتاب مقدس به یکدیگر بود. در آن سال، انتشار آثار شتاب فوق‌العاده‌ای گرفت و منجر به تولید ۲۰۰۰ عنوان در Amazon، Google Play و Apple iTunes تحت نام Ministry TruthBeTold شد. راحت باشید و در Amazon.com جستجو کنید و خودتان ببینید Google Play. تقریباً تمام آن انتشارات را در سال ۲۰۱۹ حذف کرد و مدعی شد که با دستورالعمل‌های آن‌ها سازگار نیستند، حتی با اینکه نتوانستند ثابت کنند

مطالب من منحصر به فرد نیست. رسم غول‌ها چنین است؛ شرکت‌های کوچک اگر چندین پایه برای ایستادن نداشته باشند، آسیب‌پذیر هستند.

باید ذکر کنم که برادری در مسیح، چندین ماه قبل از جدایی با من تماس گرفته بود و گفته بود که خدا از او خواسته تماس بگیرد تا بتوانیم هر روز تلفنی با هم دعا کنیم. خدا بدیهی است که می‌دانست هر دوی ما در موقعیت‌های دشوار زندگی قرار خواهیم گرفت. در آن روز خاص، با او تماس گرفتم و درباره رؤیایی که تازه دیده بودم به او گفتم. او کاملاً ساکت شد؛ پس از مدتی گفت که پدر صاحب‌خانه‌اش چهارمین مرد ثروتمند در برگن است. از آنجایی که صاحب‌خانه هنگام ضبط ودیعه خانه‌ای که این برادر تازه اجاره‌اش را تمام کرده بود هیچ مدرکی ارائه نداده بود، من این را به عنوان تاییدی بر آن لبخند عریض تلقی کردم. دریافتم که حتی اگر همه چیز در ظاهر بی‌نقص به نظر برسد، به هیچ وجه نشان‌دهنده این نیست که فرد در حضور خدا درستکار است. مرد در رؤیا نماینده ضد مسیح است؛ کسی که علیه مقدسان کار می‌کند در حالی که ظاهر بیرونی بی‌نقصی را بدون هیچ عیبی حفظ می‌کند (۲ قرن‌تیا ۱۱:۱۴).

دختر کوچکم، Engeline، در آن زمان چهار سال و نیم داشت. ماه‌ها قبل از جدایی، او تجربه کرده بود که عیسی شبانه نزد او آمده است. عیسی به او گفته بود که خانواده ما را دوست دارد و او روز بعد این را با من در میان گذاشت. خدا از طریق گفتار نبوتی به من هشدار داده بود که چه اتفاقی قرار است بیفتد، اما او ظاهراً می‌خواست قبل از وقوع جدایی، به دختر کوچکم آرامش مخصوص خودش را بدهد. **من از او پرسیدم** بعد از جدایی چه کسی بابا را از خانه بیرون انداخت، و او گفت: «خدا»، و در حالی که سرش را تکان می‌داد، به نظر می‌رسید از جواب خودش متعجب شده است. سپس حرفش را اصلاح کرد و با نگاهی گیج و منگ گفت: «نه، مامان بود!» فهمیدم که خدا از زبان او سخن می‌گوید؛ چیزی که از آن زمان تاکنون بارها مرا شاد کرده است.

پنج ماه بین اوت و دسامبر سخت بود. در این مدت بود که تجربه کردم کسانی که فکر می‌کردم دوستان خوبی هستند، فاصله خود را حفظ می‌کردند. همچنین رؤیایی دیدم که در آن یکی از دوستان نزدیک خانوادگی از طرف همسر سابقم را دیدم که زبانی داشت که به دو نیم تقسیم شده بود، چیزی شبیه مار. در آن زمان که رؤیا رخ داد معنایش را نفهمیدم، اما در بازنگری، متوجه شدم که نبوتی بود. معتقدم در آن مقطع هیچ‌کس در اطراف من نمی‌دانست که یک نپی در سال ۲۰۱۴ درباره این جدایی سخن گفته است. تنها در ماه‌های بعد بود که متوجه شدم خدا در واقع درباره چه چیزی صحبت می‌کرده است. به طرز شگفت‌آوری، خوشبختانه ضبط‌هایی از آنچه توسط سه تن از مقدسان در سال ۲۰۱۴ گفته شده بود در اختیار دارم.

چندین اتفاق در آن سال افتاد و من سرانجام به یک خانه مشترک در Forbregdsmyra 90A در وردال رفتم، جایی که اتاقی را تا مارس ۲۰۱۸ اجاره کردم. مجبور شدم ماشین را به خاطر نفقه فرزند بفروشم و در نهایت چیز بسیار کمی برای زندگی داشتم. آنقدر لجبار بودم که سراغ کمک‌های رفاهی دولتی نروم، اما حدود یک ماه پس از جدایی، سفری به ایالات متحده داشتم. در آنجا، مدتی را با دوستی از مدرسه کتاب‌مقدس گذراندم. زمان خاصی بود، اما او موفق می‌شد هر بار که شاهد برکات خدا بر مردم در طول این سفر بودم، دوری‌گزیند. من در واقع به اصرار همسر سابقم به ایالات متحده سفر کردم تا از Vineyard در میرتل بیچ،

کارولینای جنوبی بازدید کنم. در آنجا، Ministries Place Shiloh کنفرانسی را ترتیب داده بود که نامش را «قدرت عشق یک پدر» گذاشته‌اند. وقتی در روز اول وارد شدم، بوسه‌ای بر گونه‌ام از طرف Nobles Knobby دریافت کردم و به خوشی غافلگیر شدم. مادرم همیشه قبل از خواب شبانه مرا می‌بوسید، اما هرگز پیش از آن با چنین بوسه‌ای مورد استقبال قرار نگرفته بودم؛ حس بازگشت به خانه را داشت. به یاد می‌آورم تمام زمان‌هایی را که با ناپدری‌ام هنگام خواب همین کار را انجام می‌دادم. واضح بود که این در خانواده او یک سنت نبود، اما من به هر حال به انجام آن ادامه می‌دادم.

در خاتمه، ای برادران و خواهران، شاد باشید! برای اصلاح کامل بکوشید، یکدیگر را تشویق کنید، هم‌فکر باشید و در صلح و صفا زندگی کنید. آنگاه خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود. **یکدیگر را با بوسه مقدس سلام گوید!** تمامی مقدسان در اینجا به شما سلام می‌فرستند. فیض خداوند عیسی مسیح، محبت خدا و رفاقت روح‌القدس با همه شما باد.

--- ۲ قرنیتیان ۱۱:۱۳-۱۳

همچنین باید ذکر کنم که در طول کنفرانس در میرتل بیچ با دو خانواده آشنا شدم. یک ملاقات زمانی رخ داد که من در ساحل ایستاده بودم و از تماشای موج‌هایی که به ساحل می‌آمدند و پرندگانی که با شستن ساحل توسط آب به جلو و عقب می‌دویدند، لذت می‌بردم. ناگهان مرد آفریقایی-آمریکایی قدبلندی کنارم ایستاد؛ در ابتدا او را ندیدم، اما همسرش پشت سرش ایستاده بود. هر دو سرشار از شادی خداوند بودند و در حین گفتگو، در چندین ناحیه از بدنشان شفا یافتند، زیرا من در درونم حس می‌کردم که آن‌ها کجا رنج می‌برند. من تا به حال زیاد در این باره صحبت نکرده‌ام، اما یکی از عطایایی که روح‌القدس به ما می‌دهد، اقتدار برای شفا دادن است. این بدان معنا نیست که همه چیز آسان است یا ما همیشه شاهد وقوع شفا هستیم، اما این یک واقعیت است که مقدسان چنین عطایی را در روح با خود حمل می‌کنند. با این حال، این بدان معنا نیست که همه از این عطا استفاده می‌کنند یا با ایمان در آن گام برمی‌دارند. یکی از مقدسانی که شادی بزرگی در خداوند می‌یابد، خواهر Elise در فرخاگ است. او الهام‌بخش بسیاری در مسیرشان با خدا در خیابان است و خواهی متبارک در خداوند است. خانواده دیگری که ملاقات کردم تجربه‌های شگفت‌انگیزی با عیسی داشتند. آن‌ها یک روز آمدند و مرا سوار کردند تا بتوانم از خانه‌شان بازدید کنم. آن‌ها همچنین زوج مسنی را دعوت کردند که از من خواستند برایشان دعا کنم. پرسیدم آیا ایرادی ندارد اگر کمی بلند دعا کنم. همانطور که دعا می‌کردم، آن مرد احساس کرد چیزی در فکش صدا داد. معمولاً وقتی دعا می‌کنم، به جای تمرکز بر تنها یک ناحیه خاص از نیاز، برکت را بر تمام بدن فرد می‌خوانم. او یک پای از کار افتاده داشت و بعد از دعا، دوباره توانست آن را حرکت دهد. چند ماه بعد به من گفته شد که او ایستاده و به مقدسانی که به کلیسا وارد می‌شوند خوشامد می‌گوید؛ آنچه اتفاق افتاد برکتی برای همه ما بود. مقدسان در ایالات متحده نیز بخشنده هستند و درک می‌کنند که یک بشارت‌دهنده هنگام کار برای خدا تنها با هوا و عشق زندگی نمی‌کند. من در این باره چیزی نگفتم، اما آن‌ها تصمیم گرفتند در مقابل به من برکت بدهند. همیشه تجربه کردن برکاتی که دوطرفه جریان دارد، فوق‌العاده است.

من همچنین مردی را در کنفرانس دیدم و بلافاصله روح مرگ را بر خود احساس کردم. گویی او در آستانه مرگ بود و من از آن احساس ترس کردم، اما چیزی نگفتم. اندکی بعد، به

من گفته شد که او درگذشته است. این‌ها چیزهایی است که من در سال‌های اخیر در روح تجربه کرده‌ام.

در طول این سفر به ایالات متحده چندین اتفاق افتاد، اما همه آن‌ها آسان نبود. دوستم در آن زمان در مسیر خود با خدا در تقلا بود. دعا کردم که خدا وضعیت واقعی او را به او نشان دهد و این رؤیایی است که او پس از آن دید:

در رؤیا، او در ساختمانی در یک کشور در حال توسعه بود که افرادی در آن بودند. چیزی شیطانی در این ساختمان وجود داشت. مردی شرور با بدنی عادی اما با شاخ‌های بزرگی که از سرش بیرون زده بود (مکاشفه ۱:۱۳) آنجا بود. او به اطراف می‌رفت و مردم را می‌کشت. برخی موفق به فرار شدند، اما همه او را جدی نگرفتند یا اهمیتی ندادند. این تمام چیزی بود که او از رؤیا به یاد داشت. من ضبطی از این موضوع دارم، به همین دلیل توانستم آن را با چنین جزئیاتی بنویسم.

--- رؤیای او در سال ۲۰۱۷

او در نهایت از مدرسه کتاب مقدس اخراج شد زیرا با خود سلاح حمل می‌کرد که در محوطه مدرسه غیرقانونی بود. من زمانی را صرف کمک به او کردم، اما او نمی‌پذیرفت؛ در عوض به تاریکی عقب‌نشینی کرد و آنچه را که من عرضه می‌کردم رد کرد.

سال ۲۰۱۷ بود و من اتفاقی در وردال در Forbregdsmyra در یک خانه مشترک با دو مرد جوان دیگر پیدا کرده بودم. ممکن است کسی فکر کند من نادان هستم که شغلی پیدا نکردم، اما این واقعیت وضعیت من بود. من تحصیلات داشتم، اما پیدا کردن کار دشوار بود زیرا بسیاری به مدرسه کتاب مقدس به عنوان یک وقفه در رزومه من نگاه می‌کردند. با این حال، من وفادار ماندم، زمانی را با خدا گذراندم (اشعیا ۴۱:۱۰) و خود را وقف ساختن موتور انتشارات در آن نیم‌سال کردم، زیرا کارهای زیادی باید انجام می‌شد. این همچنین زمانی بود که این برادر مرا ناامید کرد و از دوستی ما سوءاستفاده کرد، چیزی که روح القدس به من هشدار داده بود:

او دارد به تو خیانت می‌کند؛ من دوستت دارم.

--- روح القدس ۲۰۱۷

من قبلاً به این برادر هشدار داده بودم که اگر از گذراندن وقت با پدر آسمانی غافل شود، چه اتفاقی ممکن است بیفتد. او به این هشدار توجه نکرد و سپس رابطه‌ای را با زن دیگری آغاز کرد. او برادر نزدیکی بود که من او را دوست خوبی می‌دانستم و در یک مقطع بحرانی به او کمک کرده بودم — چیزی که خدا می‌دانست برای زنده ماندن او باید رخ می‌داد. او به این احترام پاسخ نداد، حتی با وجود اینکه من او را از موقعیتی وخیم نجات داده بودم.

اگر به من کمک نکرده بودی، شاید امروز زنده نبودم.

--- سال ۲۰۱۷ است، و برادری می‌گویند

در آن سال، خدا درختی با تنه‌ای محکم اما کوتاه به من نشان داد. بر فراز آن تاجی گرد و پرپشت از برگ‌های سبز تازه بود. در میان برگ‌ها میوه‌های قرمز تازه‌ای بود، شبیه به ترکیبی از تمشک و توت‌فرنگی. تعداد آن‌ها زیاد نبود و به‌طور یکنواخت در بالای درخت پخش شده بودند، اما می‌دانستم که میوه خوبی است. معتقدم آن درخت نشان‌دهنده کانسپتی بود که روی آن کار می‌کردم. تنه ضخیم نشان‌دهنده ریشه‌های عمیق بود که مرا تشویق کرد، زیرا نشان‌دهنده پتانسیل بزرگی برای رشد بود. تنها اکنون است که فکر می‌کنم چگونه تنه نشان‌دهنده سن یک درخت است؛ این می‌توانست نشانه‌ای از سطح بلوغ ایده اصلی باشد. معتقدم آن تصویر به عنوان تشویق و تأییدی بر کار من از سوی روح‌القدس بود. همچنین در آن سال، پیامی از جانب خدا از طریق یک زوج مسن در ایالات متحده دریافت کردم. مقدسانی که در طول اقامتم در ایالت‌ها با آن‌ها کار کرده بودم، برای من خوشحال بودند. خدا به آن‌ها مکاشفه داده بود که باید به من هشدار دهند و از من بخواهند که به کار او ادامه دهم.

اکنون دسامبر ۲۰۱۷ است، و ملاقات با بچه‌ها دشوار است. از ازدواج من، عمدتاً یک تخت دو نفره، یک میز تحریر، یک کامپیوتر، مقداری ابزار و البته لباس باقی مانده بود. من نمی‌خواستم دارایی‌های بیشتری از خانواده بردارم و ترجیح دادم همسر سابق و فرزندانم آن‌ها را نگه دارند. من یکی از ماشین‌ها را دریافت کرده بودم، اما مجبور شدم برای تأمین مطالبات نفقه فرزند آن را بفروشم، با وجود اینکه هیچ درآمدی نداشتیم. همسر سابقم ادعا کرده بود که من کمتر از پتانسیل خود درآمد دارم – که هم درست بود و هم همزمان کاملاً غلط – و این باعث شد دولت نروژ درآمدی فرضی برای من تعیین کند. خوشبختانه، آن‌ها سرانجام اعتراض مرا پذیرفتند، اما تا آن زمان، ماشین فروخته شده بود. همسر سابقم اعمال خود را به عنوان ساده‌لوحی توجیه کرد، اما وقتی کسی چنین رفتاری را در طول سال‌های بعد تکرار می‌کند، روشن می‌شود که عمدی بوده است.

چیزی که زیاد درباره‌اش نگفته‌ام این است که آن ماه‌ها نیز پر از فیض بود. من در خانه‌ای مشترک در وردال، ده کیلومتری فرزندانم، با دارایی بسیار کمی زندگی می‌کردم. اما صبح‌ها کنار آتش با یک فنجان چای می‌نشستم و زمانی را با پدر می‌گذراندم (مزمور ۱۰:۴۶). من معجزات کوچکی از تأمین الهی را در این مدت مشاهده کردم.

ما هنوز در سال ۲۰۱۷ هستیم و من هر روز وفادارانه جویای خدا هستم. علاوه بر خدمات کلیسایی که هر دو هفته یک‌بار برگزار می‌شود، هفته‌ای یک بار در جلسات خانگی Vineyard شرکت می‌کنم. در این مقطع، موتور انتشارات بالغ شده است و تا سال ۲۰۱۸، من بیش از دو هزار عنوان در Amazon، Google Play و Apple منتشر کرده بودم. باید متواضعانه اعتراف کنم که بارها و بارها فیض خدا را تجربه کرده‌ام و نمی‌توانم کاری جز ستایش او برای نیکویی‌اش، بارها و بارها، انجام دهم.

سال ۲۰۱۷ همچنین سالی بود که با Jartveit Kari از لوانگر آشنا شدم. او در دهه هفتاد زندگی‌اش بود و زنی شگفت‌انگیز در دعا بود. او در مرکز سلامت Staup در لوانگر بستری شده بود، جایی که من و دخترش، خواهر Hilde، به ملاقاتش رفتیم. کاری فوق‌العاده مهربان اما در سخن گفتن صریح بود و بدون شک محبوب خدا بود. بیمار بودن به این معنی نیست که ما born again نیستیم یا محبوب خدا نیستیم؛ البته که نه. این دومین باری بود که می‌دیدم خدا روغن شادی را بر یک فرد می‌ریزد. این زمانی اتفاق افتاد که کاری، کاملاً بدون هشدار و ناخواسته، شروع به بلند کردن دستانش کرد و همزمان با خنده‌ای شادمانه شروع به خندیدن

کرد. در میان غم و درد، خدا به او روغن شادی بخشید (مزمور ۷:۴۵) - کاملاً باور نکردنی! او خودش کمی از این ماجرا خجالت زده شد، اما من شاهد بودم و آن صرفاً ابراز محبت خدا بود. ما حتی قبل از وقوع آن با هم دعا نکرده بودیم، اما خداوند بسیار نیکو بود. بلافاصله فهمیدم که این روغن شادی است که بر او ریخته می‌شود، درست همانطور که خودم چند سال قبل آن را تجربه کرده بودم. من در آن زمان برای NOKLUS کار می‌کردم و وقتی این اتفاق افتاد در حمام ایستاده بودم. وقتی این اتفاق برای کاری افتاد، او سعی کرد خود را با شالی که دور گردنش داشت بپوشاند، اما فایده‌ای نداشت. محبت خدا هنگام وقوع آن ملموس بود. خواهر هیلده، دخترش، نیز عطای نبوتی از جانب خدا دارد که از استفاده از آن نمی‌ترسد. مادر و دختر زمان زیادی را با هم در دعا گذرانده بودند که وقتی همه با هم بودیم کاملاً مشهود بود. آن‌ها مثل دو نیمه سیب بودند، در روح به هم نزدیک، جایی که یکی دیگری را کامل می‌کرد. کاری در موارد دیگر غمگین بود زیرا می‌دانست به زودی ما را ترک خواهد کرد.

کاری بعداً درباره مورد قدرتمندی به من گفت که در آن شاهد عواقب فردی بود که با تماشای پورنوگرافی به همسرش خیانت کرده بود. من خودم تا سال ۲۰۱۲ این کار را انجام داده بودم تا اینکه نزد همسر سابقم اعتراف کردم و آن را متوقف کردم (۱ یوحنا ۱:۹). کاری به من گفت که چگونه قربانی - همسر در آن ازدواج - به طرز باور نکردنی‌ای توسط یک روح تسخیر شد. آنچه اتفاق افتاد به این شرح بود: زن و شوهر دست‌انگشت یکدیگر را گرفته بودند و شوهر سوگند یاد می‌کرد که پورنوگرافی تماشا نکرده است. سپس زن نزد کاری رفت و روی زمین در مقابل او سقوط کرد. کاری فهمید چه اتفاقی در حال رخ دادن است و بلافاصله آن روح را بیرون راند. قربانی بعد از آن هیچ چیز از این ماجرا به یاد نداشت. به هر حال، کاری شاهد کل واقعه بود و به من اعتماد کرد و آن را گفت. کاری مدتی بعد درگذشت، اما من درخشش او را به یاد دارم؛ او یکی از معدود کسانی بود که درک می‌کرد من برای خدا کار می‌کنم. من در آن زمان چیز زیادی برای گذران زندگی نداشتم. او به من غذا می‌داد با اینکه من چیز زیادی درباره وضعیتم نگفته بودم. همچنین به یاد می‌آورم کاری به من گفت که یک روز همسرش، که آرایشگر بود، ناگهان در میان پذیرایی ایستاده بود و اشک از گونه‌هایش سرازیر بود.

کاری: تو را چه شده است؟! همسر: عیسی را می‌بینم که در میان پذیرایی با ما ایستاده است.

--- کاری یارتویت و همسرش

متأسفانه همسر کاری سال‌ها قبل از او درگذشته بود. من حدس می‌زنم اگر کلیسای آن‌ها در آن زمان سرزنده و هوشیار بود، می‌شد از مرگ او جلوگیری کرد. کاری نیز به طور غیرمستقیم این را تأیید کرد وقتی اشاره کرد که به مردی که به همسرش خیانت کرده بود، قبلاً به صورت نبوتی هشدار داده شده بود، اما این هشدار در همان کلیسا به روشی تحقیرآمیز اما شوخ‌طبعانه رد شده بود.

یک روز در آن پاییز را به یاد می‌آورم که بیرون ایستاده بودم. گرمای عجیبی در اطراف بدنم بود و عاشق حس کردن وزش نسیم بودم. به چیزی بیش از یک پیراهن ساده یا ژاکت نیاز نداشتم، که کاملاً با خود معمول من متفاوت بود. همانطور که آنجا ایستاده بودم، به پایین نگاه کردم و پنج شبدر چهارپر دیدم. عدد پنج تا پایان آن روز در ذهنم حک شده بود. نمی‌دانستم چرا.

اکنون دسامبر ۲۰۱۷ است و من یک شب در اتاقم در وردال، در حدود ده کیلومتری لوانگر، در رختخواب دراز کشیده‌ام. احساس غم و اشتیاق برای درست شدن امور دارم. همان‌جا به پدر آسمانی گفتم که سعی کرده‌ام درهایی را باز کنم و ببندم، اما هیچ چیز کار نمی‌کند. سپس خدا به من نشان داد که همه چیز تغییر خواهد کرد و یک دوره بلوغ دو ساله در پیش خواهد بود (ارمیا ۱۱:۲۹). دقیقاً پنج ماه از جدایی گذشته بود – همان عدد شبدرها. من بسیار تشویق شدم؛ با وجود اینکه به‌طور ملموس نمی‌دانستم چه اتفاقی خواهد افتاد، قبل از اینکه به خواب بروم، احساس کردم شادی در درونم می‌جوشد. آنچه در ذهن خدا بود این بود که من به زودی شغل جدیدی پیدا خواهم کرد و در حدود سه ماه دیگر با همسر آینده‌ام آشنا خواهم شد. وقتی خدا از زمان بلوغ دو ساله صحبت کرد، مشخصاً به راه‌اندازی شرکت Publiflye اشاره داشت، چیزی که بعداً بیشتر درباره آن به اشتراک خواهم گذاشت.

فصل ۳۲

موقعیت جدید پروژه‌های

ژانویه ۲۰۱۸ است و با من از طرف اودگیر هولمن در مرکز تحقیقاتی HUNT در لوانگر تماس گرفته می‌شود. اودگیر مدیر میانی بخش IT و شریف‌ترین رئیسی است که تا به حال برایش کار کرده‌ام. توسعه‌دهنده سیستم، آندرس اسمدگارد پدرسن، که در سال ۲۰۱۶ به جای من استخدام شده بود، اکنون در حال ترک شغل خود است. به همین دلیل، اودگیر به دنبال همکار جدیدی است که بتواند جایگزین او شود. انتظار می‌رود پروژه در مه ۲۰۱۹ به پایان برسد، بنابراین آن‌ها به کسی نیاز دارند که وظایف آندرس را بر عهده بگیرد. جلسه‌ای با حضور اودگیر، آندرس و پر بیارنه لوسلتن ترتیب داده می‌شود و به من پیشنهاد می‌شود که از ۱۵ ژانویه همین سال کارم را شروع کنم. شاید کار من روی موتور نشر آن‌ها را متقاعد کرده بود؟ دست‌کم فکر می‌کنم زمانی که توانستم بگویم به تازگی ساخت یک موتور نشر را به پایان رسانده‌ام که می‌تواند انتشاراتی با بیش از میلیون‌ها ارجاع داخلی در یک نسخه دیجیتال واحد و با طول چندین هزار صفحه ایجاد کند، تأثیرگذار بود. یکی از بزرگترین انتشارات دارای ۱۰ میلیون ارجاع و حدود ۱۵۰,۰۰۰ صفحه دیجیتال است و من تا این لحظه کتاب‌های مقدس را به بیش از ۲۰ زبان منتشر کرده‌ام. هرچند ارائه این ارقام کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما به هیچ وجه نادرست نیست و واقعاً بسیار لذت‌بخش است که امور این‌قدر خوب پیش رفته است. در حقیقت، این یک برکت بزرگ است که خداوند پیش‌تر در مه ۲۰۱۲، زمانی که با آن گروه کوچک زنان از «انجمن زنان نوردهورلدن» ملاقات کردم، به صورت نبوی درباره‌اش سخن گفته بود.

این را برای خودستایی نمی‌گویم، بلکه خداوند واقعاً ابزاری به من بخشیده است که از استفاده از آن لذت بسیاری می‌برم (اول پطرس ۴:۱۰). دوران جدیدی آغاز شده است و من در مرکز تحقیقاتی HUNT در لوانگر بسیار راضی و خوشحالم. هم‌زمان با این کار، شخصی را استخدام می‌کنم تا ۲۰۰۰ تصویر برای جلدها بسازد تا بتوان ۲۰۰۰ نسخه از انجیل شامل متی، مرقس، لوقا و یوحنا را به صورت دو یا سه زبانه در هر کتاب، با آیاتی که به موازات هم قرار دارند، منتشر کرد. چینی، ژاپنی و روسی از جمله این زبان‌ها بودند. سهم کار من بسیار ناچیز بود، زیرا موتور نشر بیشتر کارها را انجام می‌داد. عجیب است که به مردم بگویم بیش از ۲۰۰۰ اثر منتشر کرده‌ام، اما واقعیت همین است. لذت‌بخش، اما کمی جنون‌آمیز.

امیدوار بودم که انتشاراتم جایگاه اقتصادی‌ای برایم فراهم کند که از کارفرما مستقل شوم و بتوانم فعالانه‌تر انجیل را بشارت دهم، اما ظاهراً هنوز زمان آن فرانسیده بود.

سال ۲۰۱۸ نیز همان سالی است که با کسی که قرار است همسر آینده‌ام شود، آشنا می‌شوم. او را همسر آینده‌ام می‌نامم، اما این صرفاً به این دلیل است که نوشتن این متن را در سال ۲۰۲۲ آغاز کرده‌ام و به گذشته می‌نگرم. من شناخت بسیار اندکی از او در کلیسا از ۳-۴ سال پیش داشتم، اما تقریباً با هم صحبتی نمی‌کردیم زیرا نروژی او بسیار ضعیف بود. او اکنون مرا برای شام در مرکز پذیرش پناهندگان در «لوانگر» دعوت می‌کند و نروژی‌اش نیز به وضوح بهبود یافته است. او در آن زمان نمی‌دانست که من جدا شده‌ام، اما پیش‌تر تجربه کرده

بود که وقتی برایش دعا کردم شفا یافت، از این رو با شادی مرا دعوت کرد. او اهل کشوری در آسیاست، عاشق خداوند است و تجربه‌های قدرتمندی از رهایی داشته که در آن‌ها عیسی او را از میان مناطق خطرناک، حتی با قایق، هدایت کرده است. ما اکنون شروع به گفتگو درباره تمام تجربیاتمان و مسیرمان با خدا و آنچه کتاب مقدس درباره‌اش می‌نویسد و با ما در میان می‌گذارد، می‌کنیم. من شروع به کمک به او در زبان نروژی می‌کنم و همچنین از کتاب مقدس به او تعلیم می‌دهم. ما به سرعت دوستانی صمیمی می‌شویم و وقتی خدا به من نشان می‌دهد که او همسر آینده من است، مبهوت می‌شوم. در چندین نوبت تجربه می‌کنم که روح القدس درباره او با من سخن می‌گوید. خدا همچنین پاره‌ای از گذشته او را در رؤیا به من نشان می‌دهد و همچنین آنچه را که شاید ۲۰ سال آینده در پیش روی ماست (اعمال رسولان ۲:۱۷). من هیچ برنامه‌ای برای ازدواج مجدد نداشتم، بلکه می‌خواستم به تنهایی برای خدا خدمت کنم، چرا که ازدواج قبلی‌ام فصلی غم‌انگیز بود. با این حال، ظاهراً نقشه خدا این نبود که من تنها بمانم (ارمیا ۲۹:۱۱). من معمولاً تصاویری را که خدا در شب به من نشان می‌دهد در همان لحظه درک نمی‌کنم و همین‌طور بود وقتی او سکانس کوتاهی از یک لحظه بحرانی در زندگی همسر آینده‌ام را به من نشان داد.

در رؤیا یا در شب می‌بینم که خودرویی در حال رانندگی می‌آید و در کنار جاده پارک می‌کند. سپس چندین نفر از حاشیه جنگل بیرون می‌آیند و به سمت خودرو می‌روند. می‌دانم که آن‌ها دزد نیستند، بلکه آمده‌اند تا چیزی از خودرو بردارند. این تمام رؤیا بود و طبق معمول، متوجه نمی‌شوم چه می‌بینم، اما با این وجود یک شاهد هستم.

--- رؤیای خودروی پر از لباس

من درباره این رؤیا به هیچ‌کس چیزی نمی‌گویم و خودم فکر می‌کنم که شاید یک تصادف باشد یا تکه‌ای از چیزی که در طول روز دیده‌ام و سپس خوابش را دیده‌ام. وقتی مدت کوتاهی پس از آن در آشپزخانه مشترک در کمپ پناهندگی لیرا نشسته‌ام و همسر آینده‌ام مشغول پخت‌وپز است، او کاملاً ناگهانی شروع می‌کند به توضیح دادن اینکه چگونه وقتی ۱۲ ساله بود برایش دعا کردند و آن اتفاق زندگی‌اش را دگرگون کرد. آنچه او تعریف کرد این بود که در سن ۹ تا ۱۲ سالگی بسیار «عصیانگر» بود. آنچه باعث این رفتار شده بود، در واقع تمام آشوب‌هایی بود که هنگام به قدرت رسیدن خمینی رخ داد. پدرش چنان از دست او مستأصل شده بود که در نهایت خودرو را پر از لباس و کفش کرد. سپس او را نزد مسیحیان فقیری برد که برایش دعا کردند. آن‌ها به عنوان تشکر، کفش‌ها و لباس‌ها را دریافت کردند. و اینجاست که می‌فهمم خداوند پیش از این، این صحنه را در رؤیای شبانه به من نشان داده بود. این اولین بار است که می‌توانم بگویم خداوند واقعه‌ای در گذشته را به من نشان داده که برای زندگی یک نفر سرنوشت‌ساز بوده است. روزی که در آشپزخانه مشترک کمپ پناهندگی در کنار همسر آینده‌ام ایستاده‌ام.

چطور است که او این‌قدر عاشق خداوند است؟

--- سؤالی که در درونم فشار می‌آورد

همسر آینده‌ام سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشته است و من درک می‌کنم که او همسر من خواهد شد، اما در عین حال، خداوند واقعاً هشدار می‌دهد. روح‌القدس به من نشان می‌دهد که او چندین بار مرا ترک خواهد کرد، چیزی که دقیقاً درست از آب درآمده است؛ نه از لحاظ جسمی، بلکه از لحاظ روانی. و من برای این هشدار خوشحالم، زیرا مرا از قبل آماده کرد. این به دلیل ترسی است که به خاطر تهدیدهای جدی خانوادگی نزدیکش در زادگاهش در وجود او شکل گرفت. برای او به عنوان یک ایماندار در کشوری آسیایی که مسیحیان را به خاطر ایمانشان به مرگ محکوم می‌کنند، دوران بسیار سختی بود. دریافت تهدید به مرگ برای همسر آینده‌ام چیز ناشناخته‌ای نیست. می‌گویند زمان همه‌ی زخم‌ها را التیام می‌بخشد، اما این سوال مطرح است که اگر انسان فعالانه بر روی بخشش کار نکند، آیا این اتفاق به صورت خودکار رخ می‌دهد یا خیر. حتی اگر تمام تلاشمان را بکنیم تا از گسترش زخم جلوگیری کنیم، باز هم ممکن است پیامدهای بیشتری در بخش‌هایی از بدن داشته باشد که انتظارش را نداشتیم. من باور دارم وقتی خدا می‌گوید باید ببخشیم تا بخشیده شویم، این اغلب به معنای شفای بدن نیز هست. بخشش مانند نوعی پاکسازی یک زخم جسمی است که به نوبه‌ی خود به بدن فرصت می‌دهد تا خودش را ترمیم کند.

زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید.
اما اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.

--- متی ۶:۱۴

همسر آینده‌ام در سن ۱۵ سالگی به اجبار به ازدواج درآورده شد و درست پیش از وقوع ازدواج، او دیگر به ستوه آمده بود. به همین دلیل مادرش او و خواهرش را نزد یک خانم مسیحی برد، یک آرایشگر که دارای عطای نبوت بود.

تو صاحب دو پسر خواهی شد... و دوران سختی را پشت سر خواهی گذاشت تا اینکه پس از سالیان متمادی به کشوری دوردست سفر کنی. در آنجا با مردی ملاقات خواهی کرد که به تو کمک می‌کند تا به زندگی بازگردی، مانند کشتی‌ای که در حال غرق شدن است اما نگاه داشته می‌شود. زندگی تو در ۵۰ سال اول سخت خواهد بود، اما پس از آن ورق برمی‌گردد.

--- سخن نبوتی برای همسر آینده‌ام

پس از مدتی، متوجه شدم که چند سال پیش، در یکی از جلسات کلیسای «واین‌یارد» (Vineyard) در لوانگر در سال ۲۰۱۵، شنیده بودم که روح‌القدس با من سخن می‌گوید.

هر کس او را به دست آورد، خوشبخت است.

--- روح‌القدس درباره همسر آینده‌ام چنین گفت

من به این موضوع واکنش نشان دادم، زیرا چرا باید چنین چیزی را می‌دانستم؟! این را تا اواسط سال ۲۰۱۸ به خوبی درک نکردم، تا اینکه کم‌کم برایم روشن شد که روح‌القدس درباره

من به عنوان آن شخص خوش‌اقبال سخن می‌گفت. این به من کمک می‌کند تا بپذیرم و درک کنم که شادی‌ای که نسبت به همسر آینده‌ام حس می‌کنم، تنها از جانب خودم نیست، بلکه در پیشگاه خداوند درست و بجاست. گرامیداشت ازدواج نه تنها در میان انسان‌ها، بلکه در برابر خدا نیز اهمیت دارد، و در واقع نزد او بسیار والاتر است. ما باید بکوشیم در همه امور پدر را جلال دهیم و به هیچ‌کس ستم نکنیم. در این سال اتفاقات زیادی در شرف وقوع است و من احساس می‌کنم که هم کلیسا و هم دوستان نزدیک ایمانی‌ام، با دیده‌ی تردید به من می‌نگرند و فکر می‌کنند من مردی زن‌باره هستم. با این حال، من در تصمیم خود مطمئنم و او نیز همین‌طور است. در عین حال، خداوند به ما می‌گوید که چون هنوز ازدواج نکرده‌ایم، نمی‌توانیم از لذایذ زناشویی بهره‌مند شویم. زیرا چگونه می‌توانیم برای او خدمت کنیم اگر به پیمان ازدواج تعرض کرده و علیه بدن او گناه کنیم؟

«همه چیز برای من جایز است»، اما همه چیز مفید نیست. «همه چیز برای من جایز است»، اما من نخواهم گذاشت چیزی بر من تسلط یابد. خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، اما خدا هر دو را از میان خواهد برد. بدن برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای بدن. و خدا نه تنها خداوند را برخیزانید، بلکه ما را نیز با قدرت خود برخواهد خیزانید. آیا نمی‌دانید که بدن‌های شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، آن‌ها را اعضای یک فاحشه سازم؟ هرگز! یا نمی‌دانید کسی که با فاحشه‌ای می‌پیوندد، با او یک‌تن می‌شود؟ زیرا می‌فرماید: «آن دو یک‌تن خواهند شد.» اما کسی که با خداوند می‌پیوندد، با او یک‌روح است. از زنا بگریزید! **هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود، بیرون از بدن است، اما کسی که زنا می‌کند، بر ضد بدن خود گناه می‌ورزد.** آیا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح‌القدس است که در شماست و او را از خدا یافته‌اید، و دیگر از آن خود نیستید؟ زیرا به بهایی خریده شده‌اید؛ پس خدا را در بدن خود جلال دهید!

--- اول قرن‌تین ۱۲:۶-۲۰

در مجموع، ما بر آنیم که از خداوند اطاعت کنیم و او را با بدن‌های خویش جلال دهیم و تا به امروز نیز بر این راه استوار مانده‌ایم. سخنان و ناگفته‌های بسیاری از آنچه گذشت برای بازگو کردن وجود دارد. به هر روی، می‌دانم که من و همسر آینده‌ام تا چند سال دیگر عطیه‌ای عظیم دریافت خواهیم کرد؛ روح‌القدس هم به من گفته و هم نشان داده است که این هدیه چیست. این را از آن رو می‌گویم که آن بانویی که به زبان نبوت با همسر آینده‌ام سخن گفت، درباره‌ی خواهر او نیز سخنانی راند و هر آنچه گفته بود، به وقوع پیوست و درست بود. وقتی روح‌القدس برای نخستین بار در این باره با من سخن گفت، صادقانه بگویم، فکر کردم عاقلم را از دست داده‌ام. و اکنون برای آنچه خداوند در طول دوره‌ای نزدیک به ۴۰ سال فرموده است، چهار شاهد وجود دارد. زمانی که چندی پیش، از سر استیصال از خداوند خواستم این موضوع را تأیید کند، خواهی در ایمان رؤیایی دید که به وضوح نشان می‌داد این امر از جانب خدا بوده و هست. چرا این‌ها را به اشتراک می‌گذارم، در حالی که شاید کاملاً روشن نباشد که دقیقاً از چه سخن می‌گویم؟ زیرا مشتاقم که شخص ناباور ببیند خدای آسمان به‌غایت نیکو است و برای همگان امید وجود دارد. برخی از ما از وادی‌های تاریک عبور می‌کنیم و من می‌خواهم بر آنچه دیده و شنیده‌ام شهادت دهم، نه اینکه صرفاً آن را در درون خود پنهان نگاه دارم. این

بدان معنا نیست که همیشه می‌توانم همه‌چیز را بازگو کنم، چرا که مسائلی شخصی وجود دارند که نباید به اشتراک گذاشته شوند؛ و این البته نیازمند حفظ تعادل است. به هر روی، خداوند جهانی شگفت‌انگیز آفریده است و محبت خود را از طریق کلامش و روح‌القدس به ما نشان می‌دهد. او ما را در فراز و نشیب‌ها حفظ می‌کند، اگر به او اجازه دهیم (مزامیر ۴:۲۳). او در میان طوفان‌ها از دل‌های ما مراقبت می‌کند و شایسته‌ی ستایش و تسلیم کامل ماست.

آن نبی که با همسر آینده‌ام سخن گفت، شاهد سوم است و او ۳۵ سال پیش درباره‌ی همین موضوع سخن گفته بود. شاهد دوم، همسر آینده‌ام است؛ او خود هدیه‌ای را که دریافت خواهیم کرد دیده و از آن مبهوت گشته است، اما خداوند در حقیقت نسبت به ما رحیم بوده است. من این مطالب را کمی سر بسته می‌نویسم، زیرا بیان همه‌چیز به صورت علنی شایسته نیست.

من پنج فرزند دارم و از پیش می‌دانم و خداوند به من نشان داده است که در این باره نیز چه چیزی در پیش رو دارم. همه این شهادت را پیش از وقوعش نخواهند پذیرفت، اما من بخش‌هایی از آن را بازگو می‌کنم تا بعداً هیچ‌کس نتواند با من مخالفت کند. در حقیقت، من در این مورد با روح‌القدس کلنجر رفتم، زیرا این موضوع برایم بسیار سنگین بود و به دلیل آنچه روح‌القدس نشان داد، نسبت به نجات خود دچار تردید شدم. گاهی اوقات وقتی خداوند وقایع آینده را نشان می‌دهد، شوکه‌کننده است، به‌ویژه زمانی که چنین شخصی و نزدیک باشد. و در آن مقطع، من در نجات خود تردید کردم. با این حال، خداوند نیکوست. از دست دادن نزدیکی فرزندانم در زندگی روزمره یک غم بود، بنابراین از خداوند بسیار سپاسگزارم و برای آنچه قرار است رخ دهد، شادی می‌کنم. این چیزی است که همسر آینده‌ام خودش به دلیل وضعیتی که در آن قرار دارد، چندان مایل به صحبت درباره‌اش نیست، پس وضعیت چنین است. امیدوارم و دعا می‌کنم که با این وجود بتوانیم آنچه را که خداوند در ادامه از ما می‌خواهد، به انجام برسانیم.

وقتی کسی ۱۱ سال در نروژ منتظر پناهندگی می‌ماند، از آزمون‌های بسیاری عبور می‌کند. خداوند با او بسیار مهربان بوده است و او چند سال پیش در مرکز دعا در لوانگر، از طریق دست‌گذاری، از ناحیه پا شفا یافت. دردهایی که او در ناحیه زیر شکم به هنگام قاعدگی داشت و از حدود ۱۰ سالگی شروع شده بود نیز پس از دعا برای او در حدود ۳ سال پیش ناپدید شد (یعقوب ۵:۱۶). او از نظر ذهنی نیز بهتر و بهتر عمل می‌کند. او زنی فعال و اجتماعی است که در محیط زندگی خود مشارکت زیادی دارد و پسرش در تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۲ پس از ۶ سال تحصیل، به عنوان پزشک فارغ‌التحصیل شد.

در ابتدا، یکی از پسران همسر آینده‌ام از من دل‌خوش نبود. در همین رابطه، به یاد می‌آورم که همسر آینده‌ام روزی برایم تعریف کرد که چگونه بیش از ۱۰ سال پیش، تشویقی از جانب خداوند دریافت کرده بود. او در این رؤیا دید که یکی از پسرانش با ریش و روپوش سفید، همچون یک پزشک، در راهرویی ایستاده است. این زمانی به او نشان داده شد که آن‌ها در ترکیه بودند؛ جایی که آن پسرش هیچ امکانی برای مدرسه رفتن و تحصیل نداشت. اکنون من این را ساده بیان می‌کنم، اما قطعاً در آن برهه از زندگی‌شان، اوضاع اصلاً ساده نبود؛ بنابراین خداوند دلیل خوبی برای دلگرمی بخشیدن به او داشت. دیدن وقوع چنین چیزهایی بسیار خاص است، اما بعدها فهمیدم چرا روح‌القدس فرموده بود که من خوش‌بختم که او نصیبم می‌شود. اغلب، کلام روح‌القدس را تنها زمانی درک می‌کنم که تحقق آن را می‌بینم، و این

ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها بعد باشد. کمی طنزآمیز است، اما همسر سابقم بیشتر به دنبال یافتن خطاهای من بود، نه اینکه ببیند کارهایی که انجام می‌دادم در واقع موجب خشنودی خداست. من بیش از آنکه توسط روح‌القدس توبیخ شوم، مورد انتقاد انسان‌ها برای رفتارم قرار گرفته‌ام. اما محض روشن شدن موضوع بگویم، من حتی توسط روح‌القدس نیز توبیخ شده‌ام؛ و این در چندین نوبت اتفاق افتاده است.

پس از زمانی که با همسر آینده‌ام سپری کرده‌ام، می‌بینم که او یک بشارت‌دهنده است و آتش و محبتی از جانب خدا برای در میان گذاشتن انجیل دارد. او فردی بسیار معاشرتی و مایه برکت است و خداوند آخرین بار زمانی با او سخن گفت که ما در کلیسای ترمور در مرکز سارتور در سوترا بودیم، حدود یک هفته پیش از آنکه من او ییگاردن را ترک کنم. در آنجا خداوند به او نشان داد که ما ۵ ماه دیگر همکاری با یکدیگر را آغاز خواهیم کرد و این در تاریخ ۱۹ ژوئن ۲۰۲۲ بود. این اولین باری است که پدر با او سخن می‌گوید و تاریخی به او می‌دهد، درست همان‌طور که تنها چند روز پیش از وقوع این اتفاق، با هم دعا کرده بودیم. پدر دعای ما را شنیده است، واقعاً شگفت‌انگیز است! این همیشه به معنای آسان بودن امور نیست، اما من برای آنچه در پیش است، آرامش و شادی بزرگی دارم. به هر حال، اکنون کمی از وقایع پیش‌دستی می‌کنم. اما می‌خواستم کمی درباره همسر آینده‌ام بگویم تا شما کمی درباره او بدانید.

در مراحل اولیه دوستی من و همسر آینده‌ام، در حوالی سال ۲۰۱۸، روح‌القدس به من نشان داد که او باید روی زمین باشد. من معنای این را نمی‌فهمیدم، اما مدت کوتاهی پس از آن، هنگامی که برایش دعا می‌کردم، او از حال رفت و در میان آغوش من بر روی زمین به خواب رفت. من به دعا کردن ادامه دادم تا زمانی که تمام شد، و وقتی او سرانجام بیدار شد، گویی به چشمان یک نوزاد نگاه می‌کردم. من این تجربه را فراموش نمی‌کنم، اما در حقیقت دقیقاً نمی‌دانم چه چیزی رخ داد، جز اینکه باور دارم نوعی تطهیر بود که او از سر گذراند. می‌دانم که این اتفاق پیش‌گویی شده بود و ضروری بود؛ و هنگامی که او در خواب بود، من به زبان‌ها بر او دعا کردم، زیرا می‌دانم که در آن حال، این روح است که دعا می‌کند و نه عقل ما (رومیان ۸:۲۶).

مایل هستم اضافه کنم که پسر او و برادر Martin Ole، دو تن از مقدسین، نزد من آمدند و در آن سال مرا با یک زن‌باره مقایسه کردند. مردم نیز پشت سر من و همسر آینده‌ام سخنان ناراستی گفته بودند و نگران بودند که آیا آنچه رخ می‌دهد درست است یا خیر. همچنان، او در تمام کارهایی که پیش از آشنایی ما انجام داده بود، آنچه را که در پیشگاه خدا درست بود به جا نیاورده بود و این ملاقات نیز نتیجه‌ی همان بود. پسرش نگران او بود. همه‌ی ما محصول گذشته‌ی خود هستیم و وقتی به حقیقت می‌رسیم، باید ترس و لرز را از خود بزداییم. این موضوع به همان اندازه که در مورد برادران و خواهرانم صدق می‌کند، در مورد من نیز صادق است. وقتی اتهاماتی را علیه کسان خود مطرح می‌کنیم، این اتهامات باید موجه باشند و فرد باید با محبت برخورد کند. این اتفاق در اینجا نیفتاد، اما من او را به عنوان برادری خوب می‌شناسم و اکنون کاملاً پذیرفته‌ام که او کمی از حد خود فراتر رفت، هرچند که این کار کاملاً غیرضروری بود. همسر آینده‌ام عملاً تحت فشار قرار گرفت تا در ۶ هفته‌ی بعد از من دوری کند. متهم شدن به این صورت یک شوک بود و در این مدت من کاملاً از انرژی تهی شده بودم. آن زمان بود که روح‌القدس با من سخن گفت و به طور مشخص نامی به من بخشید که تا به امروز از آن شادمانم. نه تنها این، بلکه روح‌القدس به من هشدار داد و گفت که من و همسر

آینده‌ام بعداً اوضاع را به هم خواهیم ریخت. کاری که ما هم انجام دادیم و سپس دوباره از آن بازگشتیم. به تعبیری، دریافت این‌ها از روح‌القدس، هم تسلی‌بخش بود و هم تادیب‌کننده.

آنچه در مورد آن دوران تا حدی جالب بود، این بود که من هر شب ۹-۱۰ ساعت می‌خوابیدم و از قضا، تأثیری که این موضوع بر کارم در مرکز تحقیقاتی «هانت- HUNT Forskningsssen») «داشت، جالب توجه بود. مغزم شب‌ها به خوبی استراحت می‌کرد و در واقع عملکردم در محل کار فوق‌العاده بود. اکنون شاید این سؤال پیش بیاید که آیا من تا آن زمان در کارم کم‌کاری کرده بودم؟ اما نمی‌توانم چنین بگویم، زیرا هر آنچه انجام می‌دادم به درستی کار می‌کرد و «اودگیر (Oddgeir)» از کار من بسیار راضی بود. من توانایی این را داشتم که در تمام زمینه‌های مورد نیاز آن‌ها مسلط شوم، خطاهای اساسی را که پیش از ورود من ایجاد شده بود پیدا و اصلاح کنم، ابزارهایی را توسعه دهم و فراتر از آنچه از من خواسته شده بود، عمل کنم. من همچنین پروژه‌ای را که برای مؤسسه بهداشت عمومی (Folkehelseinstituttet) داشتیم با موفقیت تحویل دادم و در مراحل بعدی نیز همین‌گونه عمل کردم. از نظر فنی همه چیز به بهترین شکل پیش می‌رفت و من از کارم بسیار لذت می‌بردم، چرا که در زمان فعالیت‌م در «هانت»، زبان Golang را نیز فرا گرفتم.

فصل ۳۳

مرکز تحقیقات

در اواسط سال ۲۰۱۹ هستیم و دوره کاری پروژه‌ای من به عنوان توسعه‌دهنده سیستم در مرکز تحقیقاتی هانت (HUNT) در لوانگر به پایان رسیده است. اکنون سفری به آسیا در پیش دارم و همراه با کشیشی به کوهستان‌ها نزد گروهی از کشیش‌های آنجا می‌روم تا با آن‌ها مشارکت کرده و همکاری نمایم (متی ۲۸:۱۹).

در طول اقامت در یکی از کشورهای آسیایی، روح‌القدس در موقعیت‌های خاصی با من سخن گفت؛ جایی که باید می‌پذیرفتم تا دهان او برای پند و انذار مردم باشم. یک بار زمانی بود که یکی از مشایخ کلیسا مرتکب خطایی نسبت به آن شد. من از آن آگاه نبودم، اما پیش از آنکه با چشمان خود ببینم، آن را با قوت در روح حس کردم. بار دیگر زمانی بود که یک پزشک مسیحی بیمار بود و کاملاً فلج بر روی برانکاردی نزدیک به زمین افتاده بود. او بوی ادرا می‌داد. روح‌القدس به من فرمود که این وضعیت ناشی از اعمال خود اوست و من باید اطاعت می‌کردم و این را به او می‌گفتم. اشک از چشمانش جاری شد و اعتراف کرد که آنچه گفتم حقیقت است و به آنچه انجام داده بود اقرار کرد (یعقوب ۵:۱۶). ما برای او دعا کردیم و از همان لحظه شفا آغاز شد و چند ماه بعد او دوباره روی پاهایش ایستاد. او مرد سالخورده‌ای بود و متأسفانه مدتی بعد از دنیا رفت، هرچند که از آن فلج شفا یافته بود.

پس از سفر بشارتی، بازگشتم و شروع به جستجوی کار کردم. به مصاحبه‌های مختلفی دعوت شدم، اما نتیجه‌ای در بر نداشت. بعد از هشت ماه، کمی ناامید شدم و فرآیند آزمایش ایده‌ای را که برای یک محصول جدید داشتم، آغاز کردم. من این ایده را از طریق یک شخص ثالث که توسط شهرداری برای این کار استخدام شده بود، یعنی AS Proneo در وردال، ارزیابی کردم. با گزارشی کامل از آنچه قبلاً توسعه داده بودم و همچنین ایده‌ی محصول جدید به نزد آن‌ها رفتم. مدیر آنجا غافلگیر شده بود و سؤالاتی که از پیش آماده کرده بود، قبلاً در گزارش من پاسخ داده شده بود.

«پرونو (Proneo)» به این ایده چراغ سبز نشان می‌دهد و من برای دریافت حمایت از «نو» (NAV) درخواست می‌دهم (امثال ۱۶:۳). این ایده درباره چیست؟ درباره محصول جدیدی است که به مردم کمک می‌کند کتاب‌های دیجیتال بسازند و آن‌ها را با لغت‌نامه‌های خودنوشته یا خریداری‌شده ادغام کنند، همه برای فروش آنلاین یا توزیع دیجیتال. تا جایی که من می‌دانم، امروزه ابزار مشابهی در بازار وجود ندارد. ما به سال ۲۰۱۲ بازمی‌گردیم، زمانی که «مجمع زنان نورهوردلند» به صورت نبوی سخن گفت که احتمالاً من کار جدیدی انجام خواهم داد که هیچ‌کس دیگری قبلاً انجام نداده است؛ یعنی بافتن و پیوند زدن چیزها به هم. این موضوع با موتور انتشار قدیمی نیز کاملاً همخوانی دارد.

پس از چند هفته زمان بررسی، با درخواستم موافقت می‌شود و اکنون یک سال توسعه را در دفتر خانگی خودم آغاز می‌کنم. قبلاً نوشتم که در دسامبر ۲۰۱۷، خداوند به من گفت که یک دوره بلوغ دو ساله در پیش است (جامعه ۳:۱). اکنون بود که متوجه شدم وقتی

فرآیند درخواست را شروع کردم، دقیقاً دو سال گذشته بود. و حمایت «نو» تقریباً در همان روزی از راه می‌رسد که نروژ قرنطینه می‌شود. برایم تکان‌دهنده است که زمان شروع کار روی ابزار جدید، با زمانی هم‌زمان شده است که دوره مقرر بیکاری افزایش می‌یابد و علاوه بر آن، پاداش تعطیلات نیز به مقرر بیکاری تعلق می‌گیرد.

من اکنون یک سال است که در خانه کار می‌کنم و هم‌زمان دولت حمایت‌های اضافی برای افراد جویای کار وضع می‌کند. و درست قبل از اینکه موافقت «نو» را برای حمایت از دوازده ماه کار در خانه دریافت کنم، خواب می‌بینم که دارم یکی از اتاق‌هایم را مرتب می‌کنم. در همان حوالی، همسر آینده‌ام خواب می‌بیند که تعداد زیادی کارتن در پذیرایی من می‌بیند. من معنای این را نمی‌فهمم و همه این‌ها را کمی عجیب می‌بینم. همسر آینده‌ام پیشنهاد می‌کند که از یکی از اتاق‌های خواب به عنوان دفتر کار خانگی استفاده کنیم و ما مشغول تخلیه و مرتب کردن آن می‌شویم. تختم را به پذیرایی می‌بریم و هم‌زمان پذیرایی و انبار زیر شیروانی را مرتب می‌کنیم. وقتی همه جعبه‌های مقوایی را کف پذیرایی دیدم و اتاق خواب مرتب شده بود، ناگهان متوجه شدم که خداوند چه کرده است. پدر دو سال قبل درباره این پروژه صحبت کرده بود و هم‌زمان شروع آن را به ما نشان داد. من از پذیرش چنین پروژه‌ای بدون همراهی خدا واهمه دارم و در نهایت، از اینکه پدر این را به من نشان داد، غرق در آرامش شدم (فیلیپیان ۱:۶).

در این سال، من همچنین بی‌قراری و نگرانی شدیدی نسبت به پدرم احساس می‌کردم. او به ملاقات من آمده بود و آن زمان حس کردم که چیزی به طور جدی اشتباه است. به او گفتم که مشتاقم او را در رودخانه‌ای درست در کنار جایی که زندگی می‌کردم، غسل تعمید دهم. او متأسفانه قاطعانه این پیشنهاد را رد کرد و سپس به فیلیپین رفت. من در آن زمان برای پدرم در قلبم آرامش نداشتم (رومیان ۱:۹-۲).

فصل ۳۴

مرکز تحقیقات

آغاز سال ۲۰۲۰ است و من برای اتمام نسخه آزمایشی محصولم تلاش می‌کنم. امور کم‌کم به راه می‌افتند، اما در عین حال کمی نگرانم که وقتی حمایت‌های «ان‌ای‌وی (NAV)» به پایان برسد و من بدون شغل و پول بمانم، چه خواهد شد. در همین زمان است که خواهری در ایمان، زنی که به همراه همسرش در آمریکا خدمت می‌کند و بخشی از یک زوج شبان است، در فیس‌بوک با من تماس می‌گیرد. او به من می‌گوید که مطلب نادرستی را در فیس‌بوک منتشر کرده‌ام. من بابت این تذکر تشکر کرده و آن مطلب را حذف می‌کنم. او از فروتنی من شگفت‌زده می‌شود و ناگهان روح‌القدس با او سخن می‌گوید و یک گشایش مالی بزرگ را برای من به او نشان می‌دهد. او همچنین می‌گوید که خداوند دعا‌های مرا در مورد کار آینده‌ام برای او، شنیده است. در شگفتم که این چه معنایی می‌تواند داشته باشد، اما آگاهانه سعی می‌کنم نسبت به آنچه قرار است رخ دهد آرام بمانم، که البته همیشه هم کار آسانی نیست. باید بگویم که چندین سناریوی ممکن را برای چگونگی گذران زندگی در آینده بررسی می‌کردم، اما خداوند از طریق دو رؤیا که به من بخشید، مرا متوجه جایگاهم کرد. در یکی از این رؤیاهای کشتی «واسا» را می‌بینم که از بندر به راه می‌افتد و بلافاصله پس از آن غرق می‌شود. در رؤیای دیگر، در اتاقی بلند و مستطیل‌شکل پرواز می‌کنم و همچون یک «سوپرمن نالان» رفتار می‌کنم که در فضای داخلی آن اتاق به این سو و آن سو می‌پریدم. دریافتم که خداوند به من نشان می‌دهد که تلاش برای برنامه‌ریزی برای آینده بیهوده است و من برای همین زمانی که در آن هستم در اینجا قرار داده شده‌ام و نباید از جایی که او مرا نشانده است شکایت کنم (اشعیا ۸:۵۵-۹). این موضوع به من آرامش بخشید.

درست در روزهای پیش از اتمام حمایت‌های «ان‌ای‌وی» بود که با «اودگیر» تماس گرفتم. معلوم شد که در آن سال، علاوه بر حق‌الامتیاز فروش کتاب‌هایی که منتشر کرده بودم، یک پروژه مشاوره‌ای عالی از سوی «هانت (HUNT)» به من واگذار شد. به عبارت دیگر، همه چیز از نظر مالی به بهترین شکل درست شد (فیلیپیان ۴:۱۹). همچنین باید افزود که محصولی که در آن سال برای مرکز تحقیقات ساختم، اکنون در پروژه‌های پیری در ترون‌دلاگ (AiT) و پروژه کووید (که قرار است دو سال ادامه یابد) مورد استفاده قرار می‌گیرد و همان‌طور که انتظار می‌رفت کار می‌کند:

بی‌نقص کار می‌کند.

--- بازخورد اودگیر هولمن

اوضاع بچه‌ها خوب است، اما همه‌ی ما باید روزی در برابر خدا با زندگی‌مان و انتخاب‌هایی که در قبال همسرانمان و در کل نسبت به قدیسین (رومیان ۱۲:۱۴) داشته‌ایم، بایستیم. مواردی وجود دارد که کاش نگاهم به آن‌ها در مورد همسر سابقم و بچه‌ها متفاوت بود، اما طلاق بخشی از این موارد نیست.

امسال مرکز پذیرش پناهندگان در لوانگر فعالیت خود را متوقف می‌کند. همسر آینده‌ام به یک مرکز پناهندگی جدید منتقل می‌شود؛ او کمی از این بابت واهمه داشت، زیرا خداوند به او هشدار داده بود که برای مدتی شرایط کمی دشوار خواهد شد. در عین حال، خداوند می‌گوید که زمان انتظار به پایان رسیده است، هرچند زمان دقیقی برای آن به ما داده نشده است. ما باید صبور باشیم (عبرانیان ۱۰:۳۶). اوایل امسال، مدارک پرونده را جمع‌آوری کرده و فعالیت‌های بشارتی او را در نروژ مستند کردم. این مدارک به for Organisasjon Norsk Asylsøkere (NOAS) ارسال می‌شود. نامه‌هایی از پنج زوج مختلف و پسر شارون وجود دارد که در این زمینه او را تأیید کرده‌اند. زمان مورد انتظار برای رسیدگی حداکثر ۱۲ ماه و با پیش‌بینی ۹ ماه اعلام شده بود، اما تا به امروز در ماه ۱۸ هستیم بدون اینکه هیچ پاسخی از سوی UNE دریافت کرده باشیم.

دل‌شوره‌ای که از سال ۲۰۱۹ نسبت به بیورن داشتم، امسال تأیید شد. او در فیلیپین، به طور تصادفی مورد اصابت گلوله قرار گرفت. پزشکان می‌گویند اگر گلوله به استخوان دنده برخورد نمی‌کرد و مسیرش را در داخل بدن تغییر نمی‌داد، به احتمال زیاد جان می‌باخت. آن‌ها بر این باور بودند که او قطعاً از کمک فرشتگان برخوردار شده است (مزامیر ۹۱:۱۱) و زنده ماندنش آشکارا یک معجزه بود. من می‌خواستم پیش از رفتنش او را در رودخانه غسل تعمید دهم، اما او نپذیرفت. اکنون درک می‌کنم که آن ناآرامی که نسبت به او حس می‌کردم واقعی بود و تا آن لحظه اطمینان نداشتم که آیا او واقعاً در دستان خداوند است یا خیر. امیدوارم اگر کسی از او بپرسد، آن‌قدر فروتن باشد که این حقیقت را اقرار کند؛ هم در مورد تعمید و هم اتفاقاتی که پیش از آن رخ داد. در هر صورت، این اتفاق تقصیر او نبود و او قربانی سوءقصدی شد که علیه فردی که در کنارش نشسته بود، صورت گرفت. انگیزه این کار، تلاش برای از بین بردن یک بدهی مالی بود.

فصل ۳۵

Publifye AS

به سال ۲۰۲۱ رسیده‌ایم و من در اواخر سالی هستم که اداره خدمات رفاهی و کار (NAV) از فعالیت‌های من حمایت کرده است. اکنون شرکت Publifye AS را تأسیس می‌کنم. باور دارم که در آینده، بسیاری از محصول و منابعی که در پس این کار قرار خواهد گرفت، بهره‌مند و شادمان خواهند شد. این ابزاری است که به مدارس، سازمان‌ها و همچنین افراد حقیقی این امکان را می‌دهد تا اشتیاق بیشتری پیرامون یادگیری و مطالعه ایجاد کنند (رومیان ۱۱:۲۹). معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان باید بتوانند از این ابزار برای نوشتن متون خود استفاده کنند، در حالی که لغت‌نامه‌ها در تار و پود آن‌ها بافته شده است؛ امری که در بازار کاملاً جدید است. بخشی از دانشی که شالوده این کار را بنا می‌کند، حاصل تجربه من در تولید چندین هزار کتاب دیجیتال مجهز به لغت‌نامه، با میلیون‌ها پیوند و همکاری با چندین توزیع‌کننده و راه‌کارهای تکنولوژیک است.

زمانی که در سال ۲۰۱۴ پیش از ترک ایالات متحده، به صورت نبوتی خطاب قرار گرفتم، پیامبری به من گفت که فردی خلاق هستم و این سخن درستی است. همچنین گفته شد که روزگار سختی را پیش رو خواهم داشت. اما من به بیانی، عاشق خلق کردن هستم و این توانمندی را دارم که چگونگی انجام کارها را تشخیص دهم، و همین امر به ما کمک خواهد کرد تا از یک دوره دشوار عبور کنیم (امثال ۱۶:۳).

در مورد پدرم؛ وقتی او در این سال به ملاقات من آمد، با او صریح بودم و از او خواستم که به نام عیسی مسیح تعمید بگیرد. او مردد بود اما در نهایت پاسخ مثبت داد و در رودخانه‌ای در لوانگر (Levanger) توسط من و همسر آینده‌ام تعمید یافت. خودم مطمئن نبودم که آیا این تصمیم درست است یا خیر، لذا از خداوند نشانه‌ای طلب کردم. آنچه رخ داد این بود که خواهری ایمانی به نام مریم، رؤیایی از پدرم دید؛ ابتدا او را در زندان مشاهده کرد و سپس او را بیرون از زندان دید. او کلاه دریانوردی بر سر داشت، ریشی سپید، و عیسی و من در کنار هم پشت سر او ایستاده بودیم. مریم هرگز پدرم را ندیده بود و نمی‌دانست که او دریانورد بوده یا ریش سپید دارد، از این رو، این موضوع مایه تسلی و اطمینان من شد. مریم همچنین درست پیش از تعمید او پیامی برایم فرستاد و گفت که پدرم به احتمال زیاد همین آخر هفته تعمید خواهد گرفت. همه چیز دقیقاً به وقوع پیوست. رؤیای مریم به روشنی نشان می‌داد که خداوند پدرم را از طریق تعمید آزاد ساخته است (رومیان ۶:۴) و این برای من تأییدی کافی بود.

همسر مرحوم پدرم، راگن‌هیلد، نیز تنها چند ماه پیش از مرگش هدیه عیسی را پذیرفته بود. در آن زمان، خداوند بر قلب من نهاد که درست پیش از درگذشت او به برگن بروم. به یاد می‌آورم که وارد اتاقش در خانه سالمندان شدم و او همچون خورشیدی در برابرم درخشید. او بخش بزرگی از زندگی‌اش را در سختی و تلاش سپری کرده بود، بنابراین دیدن این صحنه فوق‌العاده بود و من کاملاً اطمینان دارم که در آن روز فرشتگان در آن اتاق با ما بودند. من

کلام را با او در میان گذاشتم و او عیسی را پذیرفت. این برای یک انسان ممکن است که به عیسی «بله» بگوید و از نو متولد شود (یوحنا ۳:۳)، حتی اگر ذهن درک نکند که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، چرا که من خود این را تجربه کرده‌ام. و من اطمینان دارم که خداوند در فیض و قدرت خویش، بر وعده خود می‌ایستد و هم راگنهیلد و هم پدرم را در دستان امن خود نگاه می‌دارد (فیلیپیان ۱:۶).

متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی برکت داده است. چنان‌که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او مقدس و بی‌عیب باشیم. او در محبت خویش، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح پسرخواندگان او شویم، طبق خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیضش که آن را در آن محبوب به ما ارزانی داشت. در اوست که ما به واسطه خون او بازخرید شده‌ایم، یعنی آمرزش گناهان، مطابق با غنای فیض او، که آن را با کمال حکمت و بصیرت به فراوانی بر ما فرو ریخت. او راز اراده خویش را بر ما آشکار ساخت، طبق خشنودی خود که در مسیح قصد کرده بود، تا چون زمان به کمال رسد، این نقشه را به اجرا درآورد و همه‌چیز را، چه در آسمان و چه بر زمین، تحت فرمان یک سر، یعنی مسیح، گرد آورد. در او همچنان میراثی به ما رسید، چرا که ما از پیش بر طبق هدف او تعیین شده بودیم، او که همه چیز را مطابق با رای و اراده خود به انجام می‌رساند. تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، برای ستایش جلال او باشیم. در او شما نیز چون کلام راستی، یعنی انجیل نجات خود را شنیدید، به او ایمان آوردید. **در او با مهر روح‌القدس موعود علامت خوردید، که بیعانه میراث ماست برای بازخرید ملکی که از آن خداست، جهت ستایش جلال او.**

--- افسسیان ۱:۳-۱۴

این همان سالی بود که همسر آینده‌ام تصویری از جانب خدا دریافت کرد مبنی بر اینکه اوضاع اکنون رو به بهبودی خواهد رفت و روشنایی در افق دیده می‌شود؛ موضوعی که در ژوئن ۲۰۲۲ در کلیسای ترمور (Tremorkirken) در سوترا (Sotra) نیز به طور مشخص توسط خدا تأیید شد.

برخی از جماعت‌ها هستند که در پی اراده خدا و عطایای فیض او می‌باشند، اما من اشتیاق وافری برای دیدن مقدسین خداترسی دارم که توسط روح خدا در کلیسا هدایت می‌شوند؛ و متأسفانه کلیساهای بسیاری هستند که قدرت خدا و روح‌القدس را انکار می‌کنند:

که صورت دینداری دارند، اما قدرت آن را انکار می‌کنند. از چنین کسان دوری کن!

--- دوم تیموتائوس ۳:۵

کلیسا چگونه می‌تواند انتظار داشته باشد که انجیل بدون قدرت خدا پیشرفت کند (اول قرنیتیان ۴:۲۰)؟ مردم نمی‌دانند چه برکاتی را از دست می‌دهند، زیرا ما به دنبال خواسته‌های خود هستیم و نه خواست خدا؛ هرچند از بیرون زیبا به نظر می‌رسد، اما به معنای حیات نیست (رومیان ۸:۶). پس از نجات، طعم تلخی در دهانم احساس کردم وقتی به این فکر می‌کردم

که پیش‌تر در کلیسای نروژ بودم اما حقیقت را به من نگفته بودند؛ اینکه باید با دهان خود اعتراف کنم، غسل تعمید بزرگسالان بگیرم و از طریق دست‌گذاری مقدسین بر من، برکات را دریافت نمایم (رومیان ۹:۱۰-۱۰).

فصل ۳۶

راه پیش رو

ما در اواسط سال ۲۰۲۲ هستیم و من مشتاقانه منتظر بودم که همسر آینده‌ام اجازه اقامت دریافت کند تا بتوانیم کارمان را با هم آغاز کنیم. اما این اتفاق نیفتاد و دادگاه بدوی به هیچ وجه پذیرای پرونده او نبود. بنابراین، می‌توانم بگویم که هر دوی ما حدود یک سال پیش خواب دیدیم که روند رسیدگی به پرونده «پاک و منصفانه» نخواهد بود، اگر بتوان چنین گفت. اما با وجود این، من آرامش دارم (فیلیپیان ۴:۷)، هرچند اگر صادقانه بگویم، این موضوع همچون خیانتی از سوی دولت نروژ احساس می‌شد. و این همان چیزی است که رویا به ما نشان داد؛ اینکه سیستم رسیدگی به پرونده‌ها مانند یک لوله فاضلاب بود.

یک پناهجو پیش از این به سختی دو هزار کرون در ماه دریافت می‌کرد، اما این مبلغ به سه هزار کرون افزایش یافت. این مبلغ باید هزینه‌های غذا، پوشاک و رفت‌وآمد را پوشش دهد. من پناهجویانی را می‌شناسم که اگر از کتری برقی استفاده کنند، برقشان قطع می‌شود، زیرا افراد بسیار زیادی در یک خانه زندگی می‌کنند. و در زمستان، آن‌ها تجربه کرده‌اند که گرمایش اصلی خانه برای چندین روز قطع شده و مجبور شده‌اند لباس‌های خیلی گرم بپوشند و با یک بخاری کوچک در اتاق خواب سر کنند. آن‌ها معمولاً مجبورند اتاق خواب و حمام را با چندین نفر دیگر شریک شوند. با این همه، دشوار است که بگویم برکت‌یافته نیستیم، زیرا واقعاً هستیم. ما با هم با مردم وقت‌گذرانده‌ایم، گفتگو کرده‌ایم، در جستجوی خدا بوده‌ایم، شادی کرده‌ایم، به کلیسا رفته‌ایم و او چندین سال به عنوان مددکار داوطلب هم در خارج و هم در داخل کلیسا فعالیت کرده است. او در کلیسای نروژ (Den Norske Kirke)، «وینیار» در لوانگر کار کرده، به سالمندان در خانه سالمندان کمک کرده و عضو انجمن بهداشت در آنجا و در تروندهایم بوده است. او در به اشتراک گذاشتن انجیل با مردم در هر جایی که هست فعال است و اگر در مورد زمان، منابع و زندگی شخصی‌مان مطیع باشیم، کار بشارتی ما در آینده گسترش خواهد یافت. ما با هم مردم را تعمیم داده‌ایم و او همچنین در جلسات شرکت می‌کند و در دوره‌های ازدواج، از طریق جلسات ویدئویی با زوج‌های شبان از سراسر جهان، از جمله ایالات متحده، حضور می‌یابد.

در ارتباط با سفری به کلبه‌ای در اویگاردن (Øygdalen) در ژوئن ۲۰۲۲، با پسر جوانی در اویگاردن ملاقات کردم که تعریف می‌کرد دخترعمویش شنیده است که روح‌القدس با او سخن می‌گوید و او پس از آن برای چندین دقیقه کاملاً مبهوت شده و زبانش بند آمده بود. همیشه شنیدن شهادت‌های دیگران درباره عمل روح‌القدس در زندگی‌شان مایه مسرت است. من در طول اقامتم، انجیل را با چندین جوان در میان گذاشتم و به آن‌ها بشارت دادم، از جمله به این پسر و دوستش.

کمی بعد، با گروه دیگری از جوانان در پایانه اویگاردن روبرو شدم که در آنجا زانوی دختر جوانی با دستگذاری شفا یافت. شب قبل خواب دیده بودم که کسی در آب کم‌عمق جان باخته است. آنچه رخ داد این بود که در همان جمع، پسر جوانی به من گفت که در بهار امسال در

استخر مرده بود، اما پس از چند دقیقه دوباره احیا شده است. این موضوع در روزنامه هم چاپ شده بود و آن‌ها آن را در موبایلشان به من نشان دادند. تازه آن وقت بود که به آن‌ها گفتم خدا شب قبل چه چیزی را به من نشان داده بود. اینکه خداوند چنین چیزهایی را به من نشان می‌دهد، مرا به شاهی زنده برای او تبدیل می‌کند؛ در قوت و نه فقط در کلام. اغلب وقتی با جوانان گفتگو می‌کنم، سوالات زیادی می‌پرسند و بسیار مهم است که پیشاپیش جویای حضور خداوند باشم، دعا کنم، کلامش را مطالعه کرده و در آن تعمق کنم تا بتوانم با آمادگی پاسخگو باشم و در برابر پرسش‌های گوناگون آن‌ها غافلگیر نشوم.

من به عنوان یک شخص، هنگام بشارت به جوانان بسیار فعال و پرشور می‌شوم، زیرا گویی آتشی در درونم زبانه می‌کشد. باید انتظار داشت که خداوند با ما باشد و بارها علامات و معجزات در پی دعا برای افراد رخ می‌دهد (مرقس ۱۶:۱۷-۱۸). ما باید به خدا توکل کنیم و ایمان داشته باشیم که شفا رخ می‌دهد و انسان‌ها از درد و مشکلات رهایی می‌یابند، حتی اگر همیشه آن را با چشم نبینیم. به همان اندازه مهم است که ایمان داشته باشیم تعمید، آن‌ها را از مرگ رهایی می‌بخشد (رومیان ۴:۶)؛ اما من همیشه سعی می‌کنم با مردم در همان جایی که هستند روبرو شوم، همان‌گونه که پولس رسول درباره آن سخن می‌گوید. می‌بینم که خداوند مرا به سوی مردم هدایت می‌کند و آن‌ها را برایم نمایان می‌سازد؛ گاهی شادی و صفناپذیری را تجربه کرده‌ام و می‌دانم که تداوم این خدمت به زودی در پیش رو است.

آنچه در ادامه می‌آید در ۱۳ ژوئیه ۲۰۲۲ رخ داد:

تازه با زنی مسلمان درباره اینکه تنها خدا نیکوست، همان‌طور که عیسی به ما می‌گوید (مرقس ۱۰:۱۸)، صحبت کرده و به اشتراک گذاشته بودم. و اکنون درباره اینکه چگونه خدا آتشی مصرف‌کننده است (عبرانیان ۱۲:۲۹) و اینکه انسان‌ها نمی‌توانند بدون مردن پدر را ببینند (خروج ۲۰:۳۳)، سخن می‌گویم. ناگهان سرش را به سمتی می‌چرخاند و می‌گوید نمی‌تواند به چشمانم نگاه کند زیرا آن‌ها «تغییر رنگ می‌دهند». این اتفاق شاید سه بار در پانزده دقیقه بعدی رخ می‌دهد و هر بار می‌بینم که ترسی آشکار بر او مستولی می‌شود که او را کاملاً منقلب می‌کند. من کاملاً از معجزاتی که هنگام کار برای خدا رخ می‌دهد آگاهم، اما این اتفاق پیش از این برای من نیفتاده بود و من در شگفتم و برای پاسخ، جویای حضور خداوند هستم. معتقدم زنی که روبروی من بود، مایل به پاک شدن از گناهش نبود و نمی‌توانست تاب بیاورد وقتی خدا اندکی از خود را از طریق چشمان من نشان می‌داد. پیش از وقوع این امر، او گفته بود که هرگز از مسلمان بودن دست نخواهد کشید. باید دید در ادامه چه می‌شود، آیا او جدیت آنچه رخ داد را درک می‌کند، مگر اینکه شیطان موفق شود این را نیز از او برباید.

--- ملاقات با خدا

آیات و عجایب به دنبال کسی روان است که عیسی را در کلام و عمل به عنوان خداوند و استاد اعتراف می‌کند. و آنچه را که با چشمان خود دید، نمی‌تواند در آینده انکار کند. همچنین نمی‌خواهم بر حقیقت سایه بیفکنم و بگویم که همه به بهشت می‌روند. عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، راه، حقیقت و حیات است (یوحنا ۱۴:۶). ما باید او را بپذیریم تا از گناهانمان پاک شویم:

و به آن‌ها گفت: «به تمام جهان بروید و انجیل را به تمام آفریدگان خدا اعلام کنید! هر که ایمان آورد و تعمید یابد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد»

--- مرقس ۱۵:۱۶-۱۶

هنگامی که خداوند به همسر آینده‌ام نشان داد که تعداد مشخصی از ماه‌ها تا زمانی که بتوانیم خدمت مشترکمان را آغاز کنیم باقی مانده است، این موضوع برای او مانند نوشته‌ای دیگر بر روی صفحه‌ای در مقابلش بود. او کمی مبهوت شد، اما من موفق شدم زمانی که او بعداً این موضوع را برایم تعریف می‌کرد، با تلفن همراهم صدایش را ضبط کنم. آنچه پدر در سال‌های اخیر برای من و همسر آینده‌ام انجام داده است، برکتی عظیم است (مزامیر ۲:۱۰۳).

من کار با خادمینی را در آسیا آغاز کرده‌ام و در حال گسترش آن هستم که برای انتشار انجیل تلاش می‌کنند.

در حالی که این متن را در سال ۲۰۲۶ می‌نویسم، من و پنج فرزندم رابطه خوبی داریم و هر زمان که بتوانند، از جمله در عید پاک پیش رو، به من ملحق می‌شوند. من مشتاق روزی هستم که بتوانم خانه‌ای بسازم که در آن آزاد باشند هر زمان که بخواهند بیایند و بروند. پرونده پناهندگی همسر آینده‌ام پس از هشت سال همچنان بلا تکلیف است، به این معنی که ما هنوز طبق قوانین نروژ اجازه ازدواج نداریم. ما منتظریم و به زمان‌بندی خداوند اعتماد داریم (حقوق ۳:۲). از سال ۲۰۲۲ اتفاقات زیادی رخ داده است، اما کار ادامه دارد—هم در بخش خدمت و هم در انتشارات—و من معتقدم که بهترین فصل‌های زندگی هنوز در پیش روی ما هستند.

هنوز ناگفته‌ها و مطالب بسیاری برای اشتراک‌گذاری باقی مانده است، اما امیدوارم این زندگی‌نامه دورنمایی از آنچه به آن باور دارم و جایی که خداوند مرا در آن قرار داده است، ارائه دهد (ارمیا ۱۱:۲۹).

فصل ۳۷

عیسی مسیح کیست؟

امیدوارم روزی درباره اینکه عیسی مسیح در عهد عتیق و جدید واقعاً کیست بنویسم. بسیاری درک نمی‌کنند که عیسی مسیح کسی است که ما را آفریده است (کولسیان ۱:۱۶)، نه فقط پسر خدا. عیسی گفت که وقتی او را می‌بینیم، خدا را می‌بینیم (یوحنا ۹:۱۴). در حالی که «خدا» به پدر، پسر و روح‌القدس اشاره دارد، انجیل یوحنا آنچه را که بسیاری در رویاها تجربه می‌کنند تأیید می‌کند: اینکه هیچ چیز آفریده نشد مگر به واسطه عیسی، و این شامل من و شما هم می‌شود. عیسی خود حقیقی‌اش را در رویاهای بسیاری از مردم به آن‌ها نشان می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید که او خداست (یوحنا ۱۰:۳۰، اشعیا ۹:۶). این با کتاب مقدس همخوانی دارد؛ این یک تصادف نیست. این یک پارادوکس نیست، و به همین دلیل است که عیسی به شاگردان گفت که وقتی او را دیدند، خدا را دیده‌اند. به همین دلیل، بسیاری از مردم – اغلب کسانی که مسیحیان را در خدمت یک دین دروغین آزار داده یا کشته‌اند – ناگهان خواب عیسی را می‌بینند که نزد آن‌ها می‌آید و اعلام می‌کند که او خداست و می‌پرسد چرا قوم او را آزار می‌دهند.

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از آنچه آفریده شده است، به وجود نیامد.

--- یوحنا ۱:۱-۳

یک موضوع مکرر در ادبیات جایگزین، توصیف عیسی به عنوان یک «استاد صعودکرده» یا صرفاً یک پیامبر است. این منابع انکار می‌کنند که خون او ما را از گناهان پاک می‌کند (عبرانیان ۹:۲۲، رومیان ۵:۹) یا اینکه او بشریت را آفریده است. اینکه او پسر خداست نیز نادیده گرفته می‌شود؛ اگر اصلاً به این موضوع پرداخته شود، نویسندگان تلاش می‌کنند فداکاری او را به چیزی سطحی و صرفاً نمادین تبدیل کنند، نه چیزی که ما باید شخصاً در آن سهیم شویم. وقتی عیسی می‌گوید که برای داشتن حیات جاودان باید گوشت او را بخوریم و خون او را بنوشیم، حیاتی است که گوش دهیم:

عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر گوشت پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. هر که گوشت مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. زیرا گوشت من خوراک حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است. هر که گوشت مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او. همان‌گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد

بود. این است آن نانی که از آسمان نازل شد؛ نه مانند آنچه پدران شما خوردند و مردند. هر که این نان را بخورد، تا به ابد زنده خواهد ماند.»

--- یوحنا ۶:۵۳-۵۸

داستان‌ها و توضیحات مختلف درباره موجودات فرازمینی و یوفوها (UFOs) بخشی از یک نمایش بالماسکه است که برای منحرف کردن تمرکز ما از حقیقت طراحی شده است. من با این مسائل به خوبی آشنا هستم و سال‌های زیادی - به مراتب بیشتر از یک فرد معمولی - درباره آن‌ها مطالعه کرده‌ام. این را از روی تکبر نمی‌گویم. من درک می‌کنم (اگرچه ممکن است برای برخی کنایه‌آمیز به نظر برسد) که بخش زیادی از امور ماوراءالطبیعه درست به اندازه معجزات خدا که من شاهد بوده‌ام، واقعی هستند. اما این واقعیت که چنین اتفاقی رخ داده است، لزوماً به معنای حقیقت بودن آن نیست. این مانند رفتن به یک سیرک است: سر و صدا و هیاهوی زیادی وجود دارد، اما هدف این نیست که شما را به زندگی نزدیک‌تر کند، بلکه برای سرگرم کردن شماست. مردم اغلب تا روز مرگشان سرگرم می‌شوند، بدون اینکه هرگز حیات را دریافت کرده باشند (امثال ۱۲:۱۴). به نوعی پیش‌پافتاده به نظر می‌رسد، اما اتفاق می‌افتد. مانند اعتیاد به هروئین می‌شود که شخص مدام در فکر دوز بعدی است؛ این کار حیات را از انسان می‌کشد. صرف اینکه کسی در ظاهر خوب به نظر می‌رسد، به این معنی نیست که در باطن حیاتی وجود دارد.

من معتقدم اکثر ما افرادی را می‌شناسیم که امور معجزه‌آسا را از طریق ارواح ناپاک تجربه کرده‌اند، اما تعداد کمی عطای تشخیص این را دارند که این چیزها واقعاً چه هستند. تجربه من این است که ارواحی که پشت این اتفاقات هستند، عیسی را به عنوان خداوند اعتراف نمی‌کنند و میوه نهایی آن‌ها مرگ است، نه حیات (دوم قرنتیان ۱۱:۱۴). شاید برخی از آن‌ها در ظاهر خارق‌العاده به نظر برسند، اما برای فریب دادن انجام می‌شوند. درست مثل زمانی که مردم در تلویزیون هیپنوتیزم می‌شوند، یا زمانی که ساحره‌های سفید یا جن‌گیرها را می‌بینیم که ارواح را از خانه‌ها بیرون می‌کنند. خدا می‌گوید که ما باید ارواح را بیازماییم تا ببینیم آیا از جانب او هستند یا خیر:

ای عزیزان، هر روحی را باور نکنید، بلکه روح‌ها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه؛ زیرا پیامبران دروغین بسیار به جهان بیرون رفته‌اند. روح خدا را از این می‌شناسید: هر روحی که اعتراف کند عیسی مسیح در جسم آمد، از خداست؛ و هر روحی که عیسی را اعتراف نکند، از خدا نیست. این است روح دجال که شنیده‌اید می‌آید، و اکنون نیز در جهان است.

--- اول یوحنا ۱:۴-۳

مردم اجازه می‌دهند فریب بخورند و جذب شوند، درست مانند خرچنگ‌ها یا حشرات که در شب به سمت نور کشیده می‌شوند. «آن‌ها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت» (متی ۷:۱۶). اکنون می‌بینم که هرچند پیش از سال ۲۰۰۸ دوباره متولد نشده بودم، اما بخشی از وجودم درک می‌کرد که چیزی اشتباه است، حتی اگر نمی‌توانستم دقیقاً آن را تشخیص دهم. این وضعیتی است که بسیاری از اطرافیان ما دارند. به همین دلیل است که ما حقیقت خدا را به اشتراک می‌گذاریم و به دیگران می‌گوییم که او در گوش ما چه زمزمه می‌کند.

من از تجربه می‌دانم که قدرت‌های این جهان سعی می‌کنند حقیقت را از مردم پنهان کنند، زیرا من هم در جوانی بخشی از این جریان بودم. شیطان تمام تلاش خود را می‌کند تا انسان‌ها را بر هر چیزی غیر از خدا متمرکز کند، اغلب با تحریف این حقیقت که فعالیت جنسی خارج از ازدواج گناه است. فیلم‌ها و سایر رسانه‌هایی که صحنه‌های صمیمی را نمایش می‌دهند، نه تنها در نظر خدا اشتباه هستند، بلکه باعث می‌شوند مردم بنده گناه شوند و حتی بیشتر از آن را طلب کنند:

«چون پسر انسان را بلند کردید، آنگاه خواهید دانست که من هستم، و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه بدانچه پدر مرا آموخت سخن می‌گویم. و آن که مرا فرستاد با من است و مرا تنها نگذاشته، زیرا من همیشه آنچه را که پسندیده اوست انجام می‌دهم.» چون این را گفت، بسیاری به او ایمان آوردند. پس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، واقعاً شاگرد من هستید؛ و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» به او پاسخ دادند: «ما از نسل ابراهیم هستیم و هرگز بنده کسی نبوده‌ایم. پس چگونه می‌گوییم که آزاد خواهیم شد؟» عیسی به آن‌ها پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، بنده گناه است. بنده همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر تا به ابد می‌ماند. پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. می‌دانم که از نسل ابراهیم هستید، اما قصد کشتن مرا دارید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد. من آنچه را که نزد پدر دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه را که از پدر خود شنیده‌اید انجام می‌دهید.» پاسخ دادند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی به آن‌ها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، کارهای ابراهیم را می‌کردید. اما اکنون می‌خواهید مرا بکشید؛ مردی را که حقیقتی را که از خدا شنیده است به شما گفته است. ابراهیم چنین نکرد. شما کارهای پدر خود را انجام می‌دهید.» به او گفتند: «ما از زنا زاده نشده‌ایم؛ ما یک پدر داریم که خداست.» عیسی به آن‌ها گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از نزد خدا صادر شده و آمده‌ام؛ من از نزد خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است. چرا سخن مرا درک نمی‌کنید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بشنوید. شما از پدر خود ابلیس هستید و می‌خواهید خواسته‌های پدر خود را به جا آورید. او از ابتدا آدم‌کش بود و در حقیقت استوار نماند، زیرا در او حقیقتی نیست. هرگاه دروغ می‌گویید، از ذات خود می‌گویید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. اما از آنجا که من حقیقت را می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید. کیست از شما که گناهی بر من ثابت کند؟ پس اگر حقیقت را می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ آن که از خداست، سخنان خدا را می‌شنود. شما از آن رو نمی‌شنوید که از خدا نیستید.» یهودیان در پاسخ به او گفتند: «آیا به راستی نمی‌گوییم که تو سامری هستی و دیو داری؟» عیسی پاسخ داد: «من دیو ندارم، بلکه پدر خود را تکریم می‌کنم و شما مرا بی‌حرمت می‌دارید. من در پی جلال خود نیستم؛ کسی هست که در پی آن است و داوری می‌کند. آمین، آمین، به شما می‌گویم اگر کسی کلام مرا حفظ کند، تا به ابد مرگ را نخواهد دید.»

--- یوحنا ۸:۲۵-۵۱

ارواح ناپاک دو جنبه دارند. یکی اینکه می‌خواهند مردم باور کنند همه چیز فیزیکی و مادی است و روحی وجود ندارد. جنبه دیگر زمانی دیده می‌شود که انسان‌ها درک می‌کنند واقعیتی روحانی وجود دارد. وقتی این اتفاق می‌افتد، ارواح ناپاک سعی می‌کنند جویندگان را در دنیایی جادویی گرفتار کنند که هر چه بیشتر در آن فرو بروند، تاریک‌تر می‌شود (اول تیموتائوس ۱:۴). در ابتدا، چیزها وسوسه‌انگیز و بی‌ضرر به نظر می‌رسند.

مردی که در همان مدرسه کتاب مقدس من تحصیل می‌کرد، پیاپیست ماهری بود، اما کاملاً از خدا روی گرداند (دوم پطرس ۲:۲۰-۲۲). او با زنی در ارتباط بود که او نیز عطای نبوتی داشت، اما آن‌ها به دلایلی که من نمی‌دانم از مدرسه کتاب مقدس اخراج شدند. پس از آن، آن‌ها شروع به از دست دادن کامل کنترل خود کردند. برای مدتی همه چیز زیر و رو شد و آن‌ها با آغوش باز به درون آن تلوتلو خوردند. در نهایت، او در زمستان بر اثر سرمازدگی در کوه جان باخت، در حالی که ظاهراً در وضعیت ذهنی آشفته‌ای بود و به دنبال یک نیروانای روحانی می‌گشت. راه هلاکت عریض است و کسانی که از آن داخل می‌شوند بسیارند (متی ۱۳:۷). هرگز پیش از این ندیده بودم کسی چنین به شدت از خدا روی برگرداند و به فاصله کوتاهی پس از آن جانش را از دست بدهد، علیرغم اینکه چندین ایماندار پیش از آن به او هشدار داده بودند و به وضوح می‌دیدند چه اتفاقی در حال رخ دادن است. من معتقدم هر دوی آن‌ها خوردن گوشت را هم متوقف کردند و رژیم غذایی رادیکالی را شروع کردند. او لاغرتر و لاغرتر می‌شد و آن را طوری توصیف می‌کرد که انگار می‌تواند هر چیزی را تحمل کند و انگار همه چیز سورئال است. این یک مورد استثنایی و افراطی بود، اما ما شاهد افرادی در تمام طیف‌ها در اطرافمان هستیم. بسیاری به دنبال حقیقت هستند.

بسیاری از مردم اجازه می‌دهند زندگی‌شان تحت سلطه یک معنویت ناپاک باشد. بسیاری از ساحره‌های سفید باور دارند کاری که انجام می‌دهند نیکو است، اما در عمل، علیه خدا و در کنار ارواح ناپاک فعالیت می‌کنند (غلاطیان ۵:۱۹-۲۱). برخی به همین دلیل با مشکلات شخصی روبرو می‌شوند و نمی‌توانند علت آن را درک کنند. پدر آسمانی ما، ما را از جادوگری برحذر داشته است (تثنیه ۱۸:۱۰-۱۲)، با این حال این موضوع در فیلم‌های امروزی مانند مجموعه هری پاتر به طور فزاینده‌ای محبوب شده است. چه چیزی در بسیاری از آن‌ها تکرار می‌شود؟ عرفان و وقایع ماوراءالطبیعه – تاریکی جذابی که از طریق علوم غریبه (اکولت) دلربایی می‌کند، درست مانند پروانه‌ای که در شب جذب نور می‌شود. ندانسته، انسان در تله‌ای گرفتار می‌شود و گیر می‌افتد. برخی از جوانان فیلم‌های ترسناک تماشا می‌کنند اما بعد از آن باید با چراغ روشن بخوابند، زیرا نمی‌توانند آرامش پیدا کنند. ما از آنچه از طریق چشمانمان وارد می‌کنیم، از جمله پورنوگرافی، تأثیر می‌پذیریم. من خودم تا حوالی سال ۲۰۱۲ با اعتیاد به پورنوگرافی دست و پنجه نرم می‌کردم و امروز می‌دانم که برهنگی و مسائل جنسی متعلق به حریم ازدواج است (متی ۵:۲۸). این نیز چیزی بود که خدا به شدت بر قلب من نهاد: اینکه من با تماشای زنان دیگر از طریق نمایشگر، مرتکب زنا می‌شوم.

برای مطالعه عمیق‌تر درباره اینکه چگونه عیسی خود را در عهد عتیق و جدید نشان می‌دهد – از طریق نام‌ها، تیپ‌ها، پیشگویی‌ها و کلمات عبری و یونانی که در هر صفحه به او اشاره دارند – به کتاب مکمل ما [Scripture in Jesus](http://Scripture.in-Jesus.com) (in-scripture) مراجعه کنید.

زیرا یقین بدانید که هیچ زناکار یا ناپاک یا طمعکاری – که بت پرست است – در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریزد، زیرا به سبب همین چیزهاست که غضب خدا بر فرزندانِ نافرمانی نازل می‌شود. پس با ایشان شریک مشوید. زیرا پیش‌تر تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید، زیرا میوه نور در هر نوع نیکی و پارسایی و صداقت یافت می‌شود؛ و بازبشناسید آنچه را که پسندیده خداوند است. در کارهای بی‌ثمر تاریکی شرکت نکنید، بلکه آن‌ها را افشا نمایید. زیرا حتی ذکر آنچه در پنهان انجام می‌دهند، شرم‌آور است. اما هر چه در نور افشا شود، آشکار می‌گردد، زیرا هر چه آشکار شود، خود نور است. از این رو می‌گوید: «بیدار شو ای خفته، و از مردگان برخیز تا مسیح بر تو بتابد.» پس به دقت مواظب باشید که چگونه رفتار می‌کنید، نه چون نادانان بلکه چون دانایان؛ و از فرصت‌ها بیشترین بهره را ببرید، زیرا روزها شر است. پس نادان مباشید، بلکه دریابید اراده خداوند چیست. و مست شراب مشوید که در آن هرزگی است، بلکه از روح پر شوید؛ و با مزامیر و سرودها و نغمه‌های روحانی با یکدیگر سخن بگویید و در دل‌های خود برای خداوند بسرایید و ترنم کنید.

--- افسسیان ۵:۵-۱۹

فصل ۳۸

مرگ نیست، روح نیست؟

امروز می‌دانم که انسان باید از گناه خود توبه کرده و به سوی خدا بازگردد (اعمال رسولان ۱۹:۳). تنها چیزی که می‌تواند حکم مرگی را که خودمان بر خویشتن تحمیل کرده‌ایم باطل کند، خون عیسی است (عبرانیان ۹:۲۲). اگر بدون پذیرفتن عیسی در زندگی پیش برویم، پس از مرگ، آنچه را که در زمان حیات در جسم خود کاشته‌ایم درو خواهیم کرد. ما ابتدا یک مرگ جسمانی و سپس یک مرگ روحانی را تجربه می‌کنیم، به عبارت دیگر، دو بار می‌میریم (مکاشفه یوحنا ۱۴:۲۰-۱۵). خود عیسی با کلماتی جدی در این باره هشدار داد: آتش جاودانی برای ابلیس و فرشتگانش مهیا شده است و کسانی که او را رد کنند، به مجازات ابدی خواهند رفت (متی ۲۵:۴۱، ۴۶). این خرافات نیست، بلکه چیزی است که برخی از مقدسین به‌طور عینی تجربه کرده‌اند. اگر جویای حقیقت هستید، می‌دانید که حتی اگر همه این را تجربه نکرده باشند، به این معنا نیست که آن حقیقت نادرست است. به همین دلیل است که ما درباره این مسائل سخن می‌گوییم. این یک امر تخیلی نیست که برای ترساندن مردم به زندگی با خدا ارائه دهیم؛ ایمان این‌گونه عمل نمی‌کند. تجربه را می‌توان جویا شد و فعالانه به دنبال آن بود. اگر در مورد زندگی جدی هستید، اجازه ندهید هدر برود.

هیچ چیز نمی‌تواند گناه ما را بازگرداند یا از بین ببرد، به جز خون عیسی (۱ یوحنا ۱:۷). آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که پسر را اطاعت نکند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او باقی می‌ماند (یوحنا ۳:۳۶). چرا؟ زیرا عیسی، خداست (کولسیان ۲:۹) و زندگی او ارزشی بی‌نهایت دارد (۱ پطرس ۱:۱۸-۱۹). راه دیگر این است که بهای گناهمان را با زندگی خود بپردازیم. خدا عادل است (تثنیه ۴:۳۲) و او راه نجاتی از گناهانمان به ما بخشیده است که همان عیسی است. پسر او، با اقتدار از جانب پدر در آسمان، جان خود را فدای ما کرد تا ما زنده بمانیم. خون او که ارزشی وصف‌ناپذیر دارد، کفاره گناهان ماست و ما را پاک می‌شوید. هنگامی که پاک شسته شدیم، می‌توانیم به معبد خدا تبدیل شویم و روح‌القدس می‌تواند در ما ساکن شود (۱ قرنطیان ۱۹:۶). ما در روح از نو متولد می‌شویم (یوحنا ۳:۵، تیطوس ۳:۵، ۱ پطرس ۱:۲۳) و این چیزی نیست که به کسی تحمیل شود، بلکه به اراده خود شخص رخ می‌دهد، صرف‌نظر از اینکه آن را درک کند یا خیر. زمانی که آن بشارت‌دهنده مرا به چالش کشید، من در ایمان گام برداشتم و تجربه روح جدیدم برایم یک شوک بود، اما شوکی مثبت.

ما از طریق تعمید، زندگی قدیمی خود را دفن می‌کنیم (رومیان ۴:۶). سپس از آب برمی‌خیزیم تا زندگی جدیدی را با عیسی آغاز کنیم، همان‌گونه که او وقتی توسط خدا به زندگی بازگشت، از مرگ به حیات عبور کرد. ما از همان روحی که عیسی دارد، بهره‌مند می‌شویم. روح‌القدس «مدافع دیگر» نامیده شده است (یوحنا ۱۴:۱۶) و عیسی اولین است. من در پانزده سالگی جویای خدا بودم و او به من پاسخ داد، اما هجده سال طول کشید تا واقعاً «او را یافتم» و عیسی را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفتم. امیدوارم جدی بودن آنچه را که در اینجا بیان

می‌کنم درک کنید و وقتی شهادتی می‌دهم که هم‌زمان شگفت‌انگیز و دیوانه‌وار به نظر می‌رسد، متزلزل نشوید. من کاملاً به این موضوع آگاهم، اما بیان حقیقت بدون گفتن خود حقیقت دشوار است. همه ما در برهه‌ای از زمان در نتیجه گناه دیگران از خدا دور شدیم و هر یک از ما به خدا نیاز داریم تا دوباره روح زندگی را در ما بدمد (حزقیال ۵: ۳۷-۶). خدا در آدم دمید (پیدایش ۲: ۷) و هنگامی که آدم مرد، مرگ او در جسم نبود، بلکه در روح بود. همین امر در مورد حوا نیز صادق بود. به همین دلیل وقتی روحشان مرد، به‌طور رادیکال تغییر کردند. به همین دلیل است که وقتی ما از روح خدا دوباره متولد می‌شویم، کاملاً دگرگون می‌شویم (۲ قرنتیان ۵: ۱۷).

«اینک به زودی می‌آیم و پاداش من با من است تا به هر کس مطابق عملش جزا دهم. من الف و یا، نخستین و آخرین، و ابتدا و انتها هستم. خوشا به حال کسانی که ردهای خود را می‌شویند، تا حق دسترسی به درخت حیات را داشته باشند و از دروازه‌ها به شهر وارد شوند. اما سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به آن عمل می‌کند، در بیرون هستند. من، عیسی، فرشته خود را فرستادم تا در کلیساها بر این امور برای شما شهادت دهد. من ریشه و نسل داوود و ستاره درخشان صبح هستم.» روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هر که می‌شنود بگوید: «بیا!» و هر که تشنه است، بیاید و هر که میل دارد، از آب حیات به رایگان بنوشد.

--- مکاشفه یوحنا ۱۲: ۲۲-۱۷

من همان سخنی را به تو می‌گویم که حنانیا به پولس گفت، درست پس از آنکه پولس بینایی خود را بازیافت:

«پس اکنون چرا درنگ می‌کنی؟ برخیز و تعمید بگیر و با خواندن نام او (عیسی)، گناهان خود را بشوی.»

--- اعمال رسولان ۱۶: ۲۲

فصل ۳۹

تعمید بزرگسالان

آنچه در پی می‌آید یک نظر نیست. این شواهد است – از دستور زبان یونانی عهد جدید، از گونه‌شناسی عبری عهد عتیق، و از توالی حروف پنهان در تورات به مدت ۳۴۰۰ سال که هیچ چشم بشری قادر به خواندن آن نبود تا زمانی که رایانه‌ها برای جستجوی آن‌ها ساخته شدند. سه شاهد مستقل، در طول سه هزاره، همگی یک چیز را می‌گویند: تعمید برای آگاهان است. این یک ضرورت است. و برای بزرگسالان است. اگر وسوسه شدید که این را نادیده بگیرید – ادامه مطلب را بخوانید. شواهد قابل راستی‌آزمایی هستند. ارجاعات کتاب مقدسی ارائه شده‌اند. و کلمات پنهان در حروف تورات، دقیقاً برای همین نسل در انتظار بوده‌اند.

تعمید نوزاد صدها سال است که سنتی برجسته در نروژ بوده است. برای بسیاری از خانواده‌ها، تعمید فرزندانشان در کلیسا اندکی پس از تولد، امری بدیهی است. کلیسای نروژ، که سابقاً کلیسای دولتی بود، پیشگام‌ترین مجری این رسم بوده است، اگرچه کلیساهای کاتولیک و متدیست نیز تعمید نوزاد را انجام می‌دهند. در طول مراسم، کودک به سمت حوض تعمید برده می‌شود، که اغلب لباس سفید تعمیدی به تن دارد که ممکن است از نسلی به نسل دیگر منتقل شده باشد. کشیش سه بار آب را بر سر کودک می‌ریزد و می‌گوید: «من تو را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید می‌دهم» (متی ۲۸:۱۹). خانواده همچنین پدرخوانده و مادرخوانده‌هایی را برای حمایت از کودک در تربیت مسیحی‌اش انتخاب می‌کنند. اگرچه تعمید نوزاد هنوز گسترده است، اما تعداد تعمیدها در سال‌های اخیر کاهش یافته است. برای بسیاری از نروژی‌ها، تعمید نوزاد نه تنها یک عمل مذهبی، بلکه یک سنت خانوادگی و فرصتی برای گرد هم آوردن اقوام و دوستان جهت جشن گرفتن عضو جدید خانواده است. با این حال، سنت به هیچ وجه تضمینی نیست که یک عمل با آنچه خدا به ما فرمان داده است، همسو باشد. بنابراین، فرقه‌های مسیحی مانند کلیساهای باپتیست و پنطیکاستی وجود دارند که در آن‌ها تعمید بزرگسالان به جای آن انجام می‌شود.

طنز ماجرا تکان‌دهنده است، زیرا در همان آیه‌ای که کشیش نقل می‌کند، تنها فعل امری *mathēteusate* (G3100) است – «شاگرد بسازید» (ترجمه KJV آن را «تعلیم دهید» آورده است). تعمید، *baptizontes* (G907)، صرفاً یک اسم فاعل حال است که توصیف می‌کند آن شاگردسازی چگونه انجام می‌شود. بنابراین کتاب مقدس پیش‌فرض می‌گیرد که فرد تعمیدشونده، از قبل یک شاگرد است.

ما به یاد می‌آوریم که چگونه یهودیان با کمال میل به خود اجازه دادند توسط یحیای تعمیددهنده تعمید یابند (متی ۳:۵-۶). دلیل این امر احتمالاً این است که آن‌ها مدت‌ها با «میکوه» (H4723)، آیینی برای پاکسازی روحانی از طریق غوطه‌وری کامل در آب، آشنا بودند. و خود کلمه عبری میکوه معنای دوگانه‌ای دارد که فرهنگ لغت براون-درایور-بریگز آشکار می‌کند: این کلمه هم به معنای «مجموعه‌ای از آب‌ها» و هم «امید» است. در ارمیا ۱۷:۱۳، پیامبر می‌نویسد: «ای خداوند، میکوه اسرائیل.» کلمه‌ای که «امید» ترجمه شده، همان کلمه

حمام آیینی است. آب تطهیر و امید اسرائیل یک کلمه عبری هستند. برای یک میکوه صحیح، مقداری از آب باید از «آسمان» می‌آید، به این معنی که مستقیماً از بارش باران به حوض هدایت می‌شد. این تصویری نبوی از خود عیسی بود – او که از آسمان آمد، فرستاده شده از جانب خدا. عیسی همچنین گفت: «من آب حیات هستم» (یوحنا ۴:۱۴). برای یهودیان، «میکوه» بیش از هر چیز نشان‌دهنده پاکسازی روحانی است (تیتوس ۳:۵؛ اعمال ۲۲:۱۶). اسرائیل هزاران سال است که میکوه را به عنوان وسیله‌ای برای تطهیر انجام می‌دهد. این کار پس از قاعدگی، پس از لمس مردگان، یا پیش از رویدادهای مهم زندگی مانند ازدواج صورت می‌گرفت.

خود این عمل، روش را رد می‌کند. یونانیان سه فعل برای انتخاب داشتند: *rhantizō* (G4472) به معنای پاشیدن، *cheō* به معنای ریختن، و *baptizō* (G907) به معنای غوطه‌ور کردن یا کاملاً پوشاندن. روح به طور مداوم غوطه‌وری را انتخاب کرد – و برخلاف *baptō*، که به معنای یک فرو بردن کوتاه است، *baptizō* نشان‌دهنده تغییری ماندگار است.

یهودیان مسیانی می‌دانند که میکوه تصویری نبوی از پاکسازی‌ای بود که هر کس باید برای عبور از مرگ به حیات در عیسی مسیح پشت سر بگذارد. ما این را در عبور اسرائیل از دریای سرخ یا زمانی که نوح فراخوانده شد تا بر دریا در کشتی سفر کند نیز می‌بینیم. هر دو تصاویری از تعمید برای نجات بودند که قرار بود بیاید (۱ پطرس ۳:۲۱). تعمید، مردن برای کهنگی و برخاستن برای تازگی است (کولسیان ۲:۱۲). اگر عیسی راه، حقیقت و حیات است (یوحنا ۱۴:۶) و خود تعمید یافت (متی ۳:۱۳-۱۷)، چرا نباید از الگوی او پیروی کنیم، به ویژه از آنجا که او با شاگردانش به تعمید دادن می‌پرداخت (یوحنا ۳:۲۲)؟

الگوی خود پسر گویای همه چیز است. او نشانه‌های عهد قدیم برای نوزادان را دریافت کرد – در روز هشتم ختنه شد (لوقا ۲:۲۱) و در معبد تقدیم شد (لوقا ۲:۲۲) – اما هرگز به عنوان یک نوزاد تعمید نیافت. در عوض، او سی سال صبر کرد و با اراده خود به اردن رفت (متی ۳:۱۳-۱۷)، تا به ما نشان دهد که تعمید عملی از اطاعت آگاهانه و مشتاقانه است.

وقتی عیسی به نیکودیموس گفت «باید از نو متولد شوی» (یوحنا ۳:۷)، او در یک گفتگوی نیمه‌شب دکترین جدیدی ابداع نمی‌کرد – او تمام انتظارات نبوی-عهدبسته را در یک جمله فشرده می‌کرد و آن را به سوی مردی نشانه می‌رفت که خود را از قبل در درون می‌پنداشت. هیچ‌کدام از این‌ها برای یک معلم اسرائیل جدید نبود. **کتاب مقدس آن را وعده داده بود.** حزقیال شنید که خدا عهد کرد که «آب پاک» بر قوم خود بپاشد، به آن‌ها «قلبی نو» بدهد و «روح خود را در درون شما» قرار دهد (حزقیال ۳۶:۲۵-۲۷)؛ یک فصل بعد، استخوان‌های خشک نفس می‌کشند و زنده می‌ایستند (حزقیال ۳۷). موسی همان امید را به عنوان قلبی که خدا خود ختنه خواهد کرد قرار داد «تا زنده بمانی» (تثنیه ۳۰:۶)؛ ارمیا آن را به عنوان شریعتی که در عهدی جدید در درون نوشته می‌شود (۳۱:۳۳)؛ داوود آن را به عنوان فریاد «قلبی پاک در من بیافرین... و روحی راستین در درون من تازه کن» (مزمور ۵۱:۱۰). آب، روح، قلبی نو، حیات – دقیقاً همان اجزای یوحنا ۳:۵ – قرن‌ها در کتب مقدس عبری وجود داشت.

و این تنها بر روی صفحه کاغذ نبود. **معاصران او برای آن دعا می‌کردند:** در فاصله یک روز پیاده‌روی از اورشلیم، مردان قمران از خدا خواستند که آن‌ها را با روح قدوس خود مانند آب‌های تطهیرکننده پاک کند و آن‌ها را از شئول به ارتفاعی جاودان برانگیزد (قانون جامعه و سرودهای شکرگزاری). **شریعت خود او آن را نیمه‌اجرا کرده بود:** یک غیریهودی که وارد عهد

می‌شد، موظف بود هستی پیشین خود را پشت سر بگذارد – خویشاوندی‌های کهن باطل، هویتی جدید اعطا شده – و غوطه‌وری نوکیشان قبلاً در خانه‌های هیلل و شمای در نسل او یا نزدیک به آن مورد بحث بود (میشنا پساحیم ۸:۸). و یحیای تعמידدهنده تازه آن را به روشنایی روز آورده بود، اسرائیلیان را خود به درون آب فرا می‌خواند و هشدار می‌داد، «نگویید... ما ابراهیم را پدر داریم» – زیرا خدا می‌توانست از سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان برانگیزد (متی ۳:۹). تولد اول هیچ ارزشی ندارد.

بنابراین تولد دوباره هرگز چیزی نبود که از بیرون بر انسان انجام شود؛ این آستانه‌ای بود که او خود از آن عبور می‌کرد. عیسی گفت: «ضروری است» – و ضمیر شما جمع است، و فراتر از آن یک مرد در اتاق می‌رود – «که از بالا متولد شوید»؛ و در همان نفس او نام برد که چگونه: همان‌طور که موسی مار را برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که ایمان آورد حیات یابد (یوحنا ۳:۱۴-۱۵). نه فقط غیریهودی، نه فقط اسرائیل در پایان ایام، بلکه تو – اکنون، توسط روح، از طریق پسر، و با چشمان باز به درون آب. به همین دلیل است که این نشانه هرگز با وکالت برای نوزاد نبوده است: نوکیش میکوه را انتخاب می‌کرد، شنوندگان یحیی خود به پایین ساحل می‌رفتند، و نیکودیموس – که هیچ اطلاعاتی کم نداشت، فقط اشتیاق – در پایان از در خود عبور کرد (یوحنا ۷:۵۰؛ ۱۹:۳۹). تعמיד، عبور آگاهانه کسی است که قبلاً از بالا متولد شده است.

انسان همچنين مصريان را به یاد می‌آورد که نماینده جهان هستند، درست همان‌طور که مردم در زمان نوح بودند. به لحاظ نمادین، آن‌ها از آزمون تطهیر دریای سرخ عبور نکردند، با اینکه باور داشتند عبور خواهند کرد. این همچنین بازتاب‌دهنده طوفان نوح است، جایی که دیگر اجازه داده نشد شرارت ادامه یابد. بنابراین میکوه نمادی از حیات نو و همزمان، داوری بر کهنگی است. این بسیار شبیه به آیین عشای ربانی است، جایی که فرد از خون و بدن عیسی یا برای نجات یا برای داوری بهره می‌برد (۱ قرن‌تیا ۱۱:۲۷-۲۹). این تعמיד – این پاکسازی – برای کسانی که می‌خواهند وارد سرزمین موعود شوند اختیاری نیست؛ این یک ضرورت مطلق است (یوحنا ۳:۵). با این حال، آب جایگزین ایمان نمی‌شود؛ بلکه آن را ابراز می‌کند. تعמיד پاسخ تعیین‌شده قلبی است که قبلاً ایمان آورده و توبه کرده است (۱ پطرس ۳:۲۱) – نه کاری که چیزی را به دست آورد که تنها خون مسیح می‌تواند ببخشد (افسیسیان ۲:۸-۹). این واقعیت که این امر در بسیاری از کلیساهای امروزی نادیده گرفته شده، حقیقت را باطل نمی‌کند؛ تاریخ حتی اکنون تکرار می‌شود. بسیاری در برابر خدا می‌ایستند، خودخواه و متکبر، بدون اینکه درک کنند این مسیر به کجا ختم می‌شود.

پس چه بگوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ حاشا! چگونه ما که برای گناه مردیم، هنوز در آن زندگی کنیم؟ یا آیا نمی‌دانید که همه ما که در مسیح عیسی تعמיד یافتیم، در مرگ او تعמיד یافتیم؟ ما با او از طریق تعמיד در مرگ دفن شدیم. و همان‌طور که مسیح توسط جلال پدر از مردگان برخیزانده شد، ما نیز باید در تازگی حیات گام برداریم. زیرا اگر ما با او در مرگی شبیه مرگ او متحد شده‌ایم، قطعاً در رستاخیزی شبیه رستاخیز او نیز متحد خواهیم شد. ما می‌دانیم که خود کهن ما با او مصلوب شد، تا بدن گناه نابود شود و ما دیگر برده گناه نباشیم. زیرا کسی که مرده است، از گناه آزاد شده است. اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او نیز زندگی خواهیم کرد. ما می‌دانیم که مسیح،

که از مردگان برخاسته، دیگر هرگز نمی‌میرد؛ مرگ دیگر بر او سلطه‌ای ندارد. زیرا مرگی که او مرد، یک بار برای همیشه برای گناه مرد، اما حیاتی که او زندگی می‌کند، برای خدا زندگی می‌کند. پس شما نیز باید خود را برای گناه مرده، اما در مسیح عیسی برای خدا زنده بدانید.

--- رومیان ۱: ۶-۱۱

کسانی که مایل نبودند از دریا عبور کنند در جهان کهن می‌مردند، و یحیی این را می‌دانست وقتی درباره عیسی سخن می‌گفت:

من شما را با «آب برای توبه» تعمید می‌دهم. اما کسی که پس از من می‌آید از من توانا تر است و من لایق آن نیستم که نعلین او را حمل کنم. او (عیسی مسیح) شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. غربال او در دست اوست و او خرمنگاه خود را پاک خواهد کرد. او گندم خود را در انبار جمع خواهد کرد، اما کاه را با آتشی خاموش‌نشدنی خواهد سوزاند.

--- متی ۱۱: ۳-۱۲

من برای به اشتراک گذاشتن کلماتی از کلام خدا، کتاب مقدس، مورد انتقاد قرار گرفته‌ام. تجربیات من با خدا تأیید می‌کند که کلام او حقیقت است؛ اگر میوه نیکو می‌خواهیم، باید به کلام خدا پایبند باشیم و بر اساس آن عمل کنیم. بسیاری از مؤمنان فکر می‌کنند که فرد از طریق تعمید نوزاد وارد پادشاهی خدا می‌شود، اما هیچ چیزی در کتاب مقدس این را پیشنهاد نمی‌کند. من خود از روح‌القدس شنیده‌ام که نباید نگران کودکان باشیم، زیرا اگر آن‌ها پیش از نجات بمیرند، توسط خدا پاک می‌شوند. این حدود سال ۲۰۱۶ اتفاق افتاد و روح‌القدس کلمه تطهیر (abluition) را به من داد، اصطلاحی که معنای آن را نمی‌دانستم. در آن زمان، داشتم به این فکر می‌کردم که چه بر سر کودکان می‌آید که هنگام بازگشت عیسی مسیح دوباره متولد نشده‌اند. سپس روح‌القدس این یک کلمه را به من داد:

این زمانی رخ داد که هارون، برادر موسی، به عنوان کاهن اعظم منصوب شد، که شامل آیین‌های پاکسازی گسترده‌ای بود. طبق لاویان ۸، هارون و پسرانش با آب شسته شدند، لباس‌های خاص کاهنی پوشیدند، با روغن مقدس مسح شدند و قربانی‌های ویژه‌ای تقدیم کردند تا تقدیس شده و برای انجام خدمات مقدس آماده شوند. هنگامی که هارون پاک و آماده شد، می‌توانست سالی یک بار در روز کفاره، یوم کیپور، وارد قدس‌الاقداس (Kodesh HaKodashim) شود تا اعمال آیینی را در برابر تابوت عهد انجام دهد. این مقدس‌ترین بخش خیمه بود، جایی که حضور خدا به شکلی منحصر به فرد آشکار بود. واضح است که روح‌القدس می‌خواست به من نشان دهد که کودکان در دستان خدا هستند و ما نباید نگران آن‌ها باشیم. این در تضاد با زمانی است که کودک بزرگسال می‌شود و مسئول رابطه خود با خدا و پذیرش عیسی می‌گردد.

--- تطهیر به معنای پاکسازی است

ما همچنین در کتاب مقدس می‌بینیم که عیسی هرگز کودکان را تعمید نداد، بلکه آن‌ها را برکت داد (مرقس ۱۴:۱۰). و زبان یونانی تمایزی قائل می‌شود که انگلیسی آن را پنهان می‌کند: کلمه‌ای که متی برای «کودکان» در متی ۱۹:۱۳-۱۴ استفاده می‌کند paidion (G3813) است – کودکانی که به اندازه کافی بزرگ هستند که راه بروند و بیایند. لوقا ۱۵:۱۸ از کلمه متفاوتی استفاده می‌کند – brephos (G1025)، به معنای نوزاد متولد نشده یا تازه متولد شده. عیسی نوزادان را برکت داد. او آن‌ها را تعمید نداد. و هنگامی که هر آیه در عهد جدید را با استفاده از ابزارهای تطبیقی جستجو می‌کنیم، baptizō (G907) در کنار کلمات مربوط به ایمان آوردن، توبه کردن و اعتراف کردن ظاهر می‌شود – نه بار. این کلمه در کنار هر کلمه‌ای برای نوزاد یا کودک ظاهر می‌شود – صفر بار. حتی یک بار هم نه. مطالعه کامل این شواهد، شامل ریشه‌های عبری، ارتباط عید فصح، و ریخت‌شناسی یونانی، در کتاب همراه ما از میان آب‌ها (junifye.publifye.pro/az-miyan-abha) موجود است. در کتب مقدس، بزرگسالان تعمید می‌یافتند، نه نوزادان (اعمال ۲:۳۸؛ ۸:۳۶-۳۸؛ ۱۶:۳۳). همسر آینده من برای من برکتی است، زیرا او نیز از خدا می‌شنود و آتش او را در به اشتراک گذاشتن انجیل با اطرافیان‌ش حمل می‌کند. من متقاعد شده بودم که تعمید بزرگسالان توسط خدا مقرر شده است، اما می‌دانستم که او باید این را از خود پدر بشنود. من می‌دانم که عیسی در فصل ۳ یوحنا درباره تعمید نوزاد صحبت نمی‌کند، همان‌طور که مرقس نیز تأیید می‌کند:

هر که ایمان آورد و تعمید یابد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد.

--- مرقس ۱۶:۱۶

عیسی اغلب درباره جهنم صحبت می‌کرد و با کلمات تند به ما هشدار می‌داد. او گفت بهتر است عضوی از بدن را از دست بدهی تا اینکه به جهنم افکنده شوی، جایی که کرم آن نمی‌میرد و آتش آن خاموش نمی‌شود (مرقس ۹:۴۳-۴۸). او از مرد ثروتمندی گفت که در شعله‌ها در عذاب بود و برای رحمت فریاد می‌زد (لوقا ۱۶:۲۳-۲۴). این‌ها استعاره نیستند، بلکه واقعیت هستند.

پنهان در حروف

اما شواهد به آنچه کتاب مقدس در سطح می‌گوید ختم نمی‌شود. تورات – پنج کتاب اول موسی – شامل ۳۰۴,۸۰۵ حرف عبری است که به مدت ۳۴۰۰ سال بدون خطا کپی شده‌اند. هنگامی که رایانه‌های مدرن این حروف را برای کلمات رمزگذاری شده در فواصل مساوی (توالی‌های حروف هم‌فاصله، یا (ELS) جستجو کردند، چیزی یافتند که چشم انسان هرگز نمی‌توانست ببیند.

در پرش ۴۹ – شمارش به سوی پنطیکاست، پنجاهمین روز – یازده کلمه عبری مرتبط با الهیات تعمید هر کدام یک بار یا بسیار به ندرت در کل تورات ظاهر می‌شوند. و هر یک از آن‌ها بر روی متن تعیین‌کننده خود فرود می‌آید. **تویلا** (טוּיֵלָה، غوطه‌وری) بر آیه‌ای فرود می‌آید که فرمان می‌دهد «خود را در آب بشوید» (لاویان ۷:۱۵). **تشیوا** (תְּשׁוּבָה، توبه) بر قانون بنده‌ای فرود می‌آید که انتخاب می‌کند نزد اربابش بماند (خروج ۲۱:۵-۶). **ماشیاخ** (מַשִּׁיחַ، مسیح) بر «نام من در اوست» فرود می‌آید (خروج ۲۱:۲۳). **یشوعا** (יֵשׁוּעָה، نجات) بر تقدیس قربانگاه

با خون فرود می‌آید (لاویان ۸:۱۵). آشپزخانه در پرش ۴۹ بر روی آیه‌ای درباره آشپزی فرود نمی‌آید. شترها بر روی شترها فرود نمی‌آیند. این کنترل‌ها بر روی متن‌های تصادفی و نامرتب فرود می‌آیند. اما هر کلمه تعמיד بر روی متن خود فرود می‌آید.

هنگامی که متن تورات بر روی یک استوانه پیچیده می‌شود – طومار اصلی – یازده کلمه در جفت‌هایی خوشه‌بندی می‌شوند که موعظه می‌کنند: توبه در کنار نجات در کنار بره فصیح؛ ایمان در کنار غوطه‌وری؛ و مسیح، که ستون او دور طومار می‌پیچد و غوطه‌وری را لمس می‌کند. جماتریا (حساب ابجد) ماشیخ (۳۵۸) به اضافه توپلا (۵۶) برابر است با ۴۱۴ – دقیقاً جماتریای **ناحشون** (נַחֲשׁוֹן)، مردی که طبق سنت یهودی، اولین کسی بود که با ایمان پیش از شکافته شدن دریای سرخ به درون آن قدم گذاشت.

ما همچنین تورات را برای نام **نیکودیموس** جستجو کردیم – مردی که عیسی به او گفت باید «از آب و روح متولد شوی» (یوحنا ۳:۵). نام او یک بار در کل تورات، در پرش ۱۰۹۲ ظاهر می‌شود. این نام در اعداد ۷:۱۷ آغاز می‌شود – **تقدیم ناحشون بن عمیناداب**. مردی که به او گفته شد وارد آب شود، در حال عبور از نام مردی رمزگذاری شده است که اولین بار وارد آب شد. و کلمات سطحی که نیکودیموس از آن‌ها عبور می‌کند مانند انجیل خوانده می‌شوند: ناحشون (ایمان)، کاسه پاشیدن (خون اعمال شده)، موسی (شریعت)، کفاره، و پوشش – «هر چند نفر از شما که در مسیح تعמיד یافته‌اید، مسیح را در بر گرفته‌اید» (غلاطیان ۳:۲۷).

تکان‌دهنده‌تر از همه: هنگامی که فاصله بین **امونا** (אֱמוּנָה، ایمان) و **تویلا** (טוֹיְלָה، غوطه‌وری) را در حروف پنهان تورات اندازه‌گیری کردیم، نزدیک‌ترین جفت **دو حرف فاصله** در **تثنیه ۲۱:۲۳** قرار دارد – «ملعون است کسی که بر دار آویخته شود.» آیه‌ای که پولس در غلاطیان ۳:۱۳ درباره صلیب نقل می‌کند. ایمان و غوطه‌وری، که در آیه مصلوب شدن با هم تماس دارند. تورات دو شرط نجات را در کنار هم در همان جایی که نجات خریداری شد، رمزگذاری کرد – ۱۴۰۰ سال پیش از آنکه صلیب برافراشته شود.

و هنگامی که هر کلمه عبری به معنای نوزاد را در پرش‌های تعמיד جستجو کردیم، نتایج ویرانگر بود: **تینوک** (نوزاد) در پرش ۴۹ بر روی یک حکم اعدام فرود می‌آید (خروج ۲۱:۱۵). **تینوک** در پرش ۳۴ **کاملاً غایب است**. تورات ایمان، توبه، غوطه‌وری، مسیح و نجات را در پرش‌های تعמיד رمزگذاری می‌کند. نوزاد در هیچ کجا یافت نمی‌شود. حتی یک بار هم نه. نه در هیچ پرشی که اهمیت داشته باشد.

موسی نمی‌توانست ۳۰۴,۸۰۵ حرف را طوری ترتیب دهد که این کلمات بر روی این متن‌ها فرود آیند. محدودیت‌ها بسیار خاص هستند. همسویی بسیار دقیق است. اما کسی می‌توانست. و تحلیل کامل – با آزمون‌های آماری، کلمات کنترلی، و هر یافته راستی‌آزمایی شده – در کتاب همراه از میان آب‌ها (junifye.publifye.pro/az-miyan-abha) موجود است.

من همسر آینده‌ام را در مورد تعמיד به چالش کشیدم و گفتم: «از خدا بپرس آیا می‌تواند تأیید کند که تعמיד برای بزرگسالان است.»

هنگامی که خدا اندکی پس از آن او را بیدار کرد، کتاب مقدسی قدیمی را به او نشان داد – احتمالاً یک کتاب مقدس عبری، اگرچه مطمئن نبود. خدا این پیام

درباره تعمید را برای او تأیید کرد. او گفت: «امیدوارم مردم به من گوش دهند! تعمید نوزاد یک برکت است، اما تعمید بزرگسالان یک ضرورت است!»

--- خدا همسر آینده‌ام را در نیمه‌شب بیدار می‌کند

چه کسی می‌تواند کودکان را مجبور به پیروی از عیسی کند؟ هیچ‌کس. اما سنت تعمید نوزاد کلام خدا را باطل می‌کند. پذیرش این ممکن است دشوار باشد، اما کتاب مقدس این را نشان می‌دهد و خود روح‌القدس آن را تأیید کرده است. تجربه شخصی من این را نشان داده است – نه فقط برای من شخصاً، بلکه برای کسانی که حضور داشتند وقتی یکی از مقدسین تعمید یافت و اندکی بعد شروع به سخن گفتن به زبان‌ها کرد، بدون اینکه حتی بفهمد چه اتفاقی می‌افتد (اعمال ۲:۴؛ ۱۰:۴۴-۴۶). من با مؤمنانی صحبت کرده‌ام که آن را نمی‌پذیرند، اما وقتی همسر آینده‌ام را به چالش کشیدم تا از خدا پاسخی بخواهد، خدا در نیمه‌شب با او صحبت کرد و کلام خود را تأیید نمود. تعمید نوزاد سنتی از جانب خدا نیست، بلکه از جانب انسان‌هاست (مرقس ۷:۸). ما باید راه خود را انتخاب کنیم: انسان‌ها یا خدا. نشانه‌ها و معجزات کسانی را که ایمان می‌آورند همراهی خواهد کرد (مرقس ۱۶:۱۷)؛ دیگران با کلمات انسانی سخن می‌گویند، و یا سعی خواهند کرد فقدان قدرت خدا را توجیه کنند یا از صحبت کردن درباره آن اجتناب کنند.

کتاب مقدس به وضوح بیان می‌کند که مقدسین همان‌طور که عیسی مسیح نجات‌دهنده ما انجام داد، شگفتی‌ها و معجزات انجام خواهند داد (یوحنا ۱۴:۱۲). ما نمی‌خوانیم که باید با کلمات پرطمطراق تهی از قدرت سخن بگوییم. این چیزی نیست که پولس درباره خدمت خود می‌گوید. پطرس نیز – که جان خود را به عیسی مسیح داد – مردی از کلمات صرف نبود، بلکه مرد قدرت خدا بود. امروزه، شاگردانی که با تمام وجود به خدا خدمت می‌کنند و او را در اولویت قرار می‌دهند، همان عطایای فیض را دارند که در زمان عیسی وجود داشت (غلاطیان ۳:۲۷؛ ۱ قرن‌تیان ۱۱-۱۲:۴). جایی برای ما وجود ندارد که نسبت به کلام خدا، اکنون یا هرگز، ولرم باشیم.

یک اعتراض خاص، افراد توانمند را در نیمکت کلیسا نگه می‌دارد. اجازه دهید پیش از شنیدن کلام خداوند به لائودیکیه، به آن پاسخ دهم.

مار برنزی و دزد

این اعتراض یک سپر قابل پیش‌بینی است: دزد روی صلیب بدون تعمید نجات یافت، پس من معاف هستم. این یک خطای دسته‌بندی است که خود را به عنوان الهیات جا می‌زند. دزد روی صلیب در حال مرگ بود؛ او هیچ دسترسی به آب نداشت. نجات او معجزه‌ای از استثنا بود، نه قاعده پادشاهی. او عمل ضروری را انجام داد: او به نجات‌دهنده نگرست.

و همان‌طور که موسی مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود: تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد.

--- یوحنا ۳:۱۴-۱۵

الگو ثابت است: ra'ah (רא'ה – نگرستن)، chai (חַי – زیستن). در اعداد ۲۱، sārāp (סָרָאָפּ) (مار آتشین) مرگ را به همراه آورد، اما H5251 nēs (נֶס) (استاندارد، پرچم) حیات

را به همراه آورد. دزد به سوی پسر انسان برافراشته نگریست در حالی که بدنش به چوب خودش میخکوب شده بود. او نمی‌توانست به پایین نزد آب برود، اما قلب خود را به سوی پادشاه چرخاند. او دقیقاً همان کاری را انجام داد که پدر تحت شرایطی که به او داده شده بود، طلب می‌کرد.

تو دزد نیستی. تو به صلیب میخکوب نشده‌ای. تو در ساحل رودخانه ایستاده‌ای، و آب در حال بالا آمدن است. ادعای استثنای دزد در حالی که از فرمان خداوند سر باز می‌زنی، ایمان نیست؛ این غرور نعمان پیش از آن است که در اردن غوطه‌ور شود (۲ پادشاهان ۵). نعمان ژستی باشکوه‌تر، مسیری آبرومندانه‌تر می‌خواست، اما او شفا را تنها در اطاعت گل‌آلودی یافت که در ابتدا از آن بیزار بود.

اعتراف در برابر انسان‌ها اختیاری نیست. مسیح صریح است: «هر که در برابر مردم به من اعتراف کند، من نیز در برابر پدرم که در آسمان است به او اعتراف خواهم کرد» (متی ۱۰:۳۲). تعمید، اعتراف عمومی و فیزیکی است که انسان کهن مرده و انسان جدید برخاسته است. دریغ کردن از این، دریغ کردن از شهادت عمومی است که مسیح از آن خود می‌طلبد.

هر مؤمنی باید حداقل بازگردد. اما برای افراد توانمند، بازگشتی که به آب نمی‌رسد، بازگشتی است که سر خود را از اردوگاه پنهان کرده است. پشت دزد پنهان نشو تا خشکی خود را توجیه کنی. تو نمی‌توانی در حالی که از آب عهد جدید سر باز می‌زنی، ادعای حیات مار-برنزی را داشته باشی. آب در انتظار است، و فرمان روشن است.

تعمید نوزاد و روح

اما پس از آن، کودکی که پیش از توانایی سخن گفتن به حوض تعمید برده می‌شود، چه؟ در اینجا یک رسم ملایم و خوش‌نیت، بی‌سروصدا بسیاری را از تنها زمینی که نگه می‌دارد، دور کرده است. زیرا روح توسط آیینی که بر ناآگاه انجام می‌شود داده نمی‌شود؛ او به ایمان داده می‌شود: «آیا روح را با اعمال شریعت دریافت کردید، یا با شنیدن ایمان؟» (غلاطیان ۲:۳). و هر تعمیدی که رسولان ثبت کرده‌اند، از قلبی مؤمن پیروی می‌کند: «توبه کنید و هر یک از شما تعمید یابید... و عطای روح‌القدس را خواهید یافت» (اعمال ۲:۳۸) – اول توبه، سپس آب، سپس عطا. کتاب مقدس حتی ترتیب را با تعمید مجدد درست نشان می‌دهد: مردانی که فقط تعمید یحیی را داشتند، که «حتی نشنیده بودند که آیا روح‌القدس وجود دارد»، از آن‌ها پرسیده شد «پس در چه تعمید یافتید؟» و سپس «به نام خداوند عیسی تعمید یافتند» (اعمال ۱۹:۲-۵). شستشویی که پیش از ایمان دریافت شده بود، مانعی نبود؛ بلکه خواستار تعمید مؤمن بود.

وجه متوسط – دستور زبان اراده – نشان می‌دهد که فاعل بر خود عمل می‌کند. «همه آن‌ها در موسی تعمید یافتند» (۱ قرن ۱۰:۲)، با این حال فعل یونانی ebaptisanto (G907) متوسط است: آن‌ها خود را تعمید دادند. به پولس گفته شد «برخیز و تعمید یاب و گناهان خود را بشوی» (اعمال ۲۲:۱۶ – G907.baptisai ، و G628.apolousai ، هر دو امر متوسط هستند)؛ و اگرچه «تعمید یافته» در غلاطیان ۳:۲۷ مجهول است، «مسیح را در بر گرفته‌اید» متوسط است – enedusasthe (G1746) ، عملی که خودت انجام می‌دهی. یک نوزاد نمی‌تواند هیچ عملی را در وجه متوسط انجام دهد.

حتی پطرس این را در اعمال ۲:۳۸-۳۹ مشخص می‌کند: فراخوان به جمعیت – «توبه کنید» (metanoēsate)، – (G3340 به صورت جمع است، در حالی که تعمید، هر یک را به صورت مفرد جدا می‌کند: «هر یک از شما تعمید یابد» (baptisthētō)، (G907) و وعده به «فرزندان» آن‌ها از (G5043 teknon)، فرزند) استفاده می‌کند، نه brephos (نوزاد)؛ این به «هر چند نفر که خداوند خدای ما فراخواند» می‌رسد – proskaleō (G4341) و فراخوانده شدن، پیش‌فرض توانایی شنیدن است.

سه متن در خدمت تعمید نوزاد قرار می‌گیرند، و هر کدام، وقتی کامل خوانده شوند، به جهت دیگر می‌چرخند. **خانواده‌ها** – «او... و خانواده‌اش» (اعمال ۱۶:۱۵)، «او و همه کسانش» (اعمال ۱۶:۳۳)، «خانواده استفانوس» (۱ قرن‌تیا ۱:۱۶) – به عنوان اثباتی مطرح می‌شوند که نوزادان با خانواده تعمید یافتند. اما خانواده زندانبان را تا انتها بشنوید: کلام «به همه کسانی که در خانه او بودند» گفته شد، و او «شادی کرد، در حالی که با تمام خانواده‌اش به خدا ایمان آورده بود» (اعمال ۱۶:۳۲-۳۴). خانواده شنید و ایمان آورد، و سپس تعمید یافت. موازی ختنه در مرحله بعد پیشنهاد می‌شود – با این حال پولس آن را نه به نوزادی، بلکه به ایمان گره می‌زند: با او در تعمید دفن شدید، «که در آن نیز با او از طریق ایمان به عمل خدا برخاسته‌اید» (کولسیان ۲:۱۲). و «کودکان را باز دارید... که نزد من بیایند» (متی ۱۹:۱۴) خداوند است که آن‌ها را برمی‌دارد تا برکت دهد – نه تعمید دهد؛ او دست بر آن‌ها نهاد و دعا کرد، او آب نریخت.

بنابراین، هنگامی که مراسمی که برای یک نوزاد ناآگاه انجام می‌شود، آموزش داده می‌شود که روح را منتقل کند و به جای تعمیدی که خداوند فرمان داده دریافت می‌شود، دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که او توبیخ کرد: «کلام خدا را با سنت خود بی‌اثر می‌کنید» (مرقس ۷:۱۳). تاریخ همان داستانی را می‌گوید که متن می‌گوید: اولین اشاره صریح به تعمید نوزاد در هر کجا – در ترتولیان، حدود سال ۲۰۰، در رساله او Baptismo De – استدلالی است که باید به تأخیر بیفتد. هنگامی که اوریجن در اواسط دهه ۲۰۰ از این رسم دفاع کرد، تنها توانست به عنوان یک «سنت رسولی» بدون هیچ کتاب مقدسی برای نشان دادن آن دفاع کند؛ و شورای کارتاژ (۲۵۶) تنها درباره زمان‌بندی بحث کرد – اینکه آیا تا روز هشتم صبر کنند یا نه – هرگز درباره اجازه آن بحث نکرد. حتی زمانی که این عمل ریشه دواند، هیچ‌کس نتوانست از کتاب مقدس نشان دهد که رسولی بوده است. این، در اصل، سنتی از انسان‌هاست که بر فرمان خدا پوشانده شده است.

با این حال، حفاظ را بشنوید، مبادا این وجدان لطیفی را مجروح کند: آب جادو نیست. این «نه دور کردن کثافت جسم، بلکه پاسخ وجدانی پاک به سوی خدا» نجات می‌دهد (۱ پطرس ۳:۲۱) – و به دزدی که اصلاً تعمیدی نداشت گفته شد، «امروز با من در فردوس خواهی بود» (لوقا ۲۳:۴۳). بنابراین مؤمن حقیقی که هنوز در آب دفن نشده، به این دلیل محروم نمی‌شود؛ ایمان نجات می‌دهد. اما دو چیز در پی می‌آید. اطمینان خود را بر آیینی که پیش از توانایی ایمان آوردن انجام شده بنا نکن – آن را بر شهادت خود روح در درون بنا کن. و اگر ایمان داری، اطاعت کن: خودت به درون آب بیا، و با وجدان خودت، پاسخی را بده که یک نوزاد نمی‌توانست بدهد.

داماد خون

تیزترین شاهد در کل تورات که نشانه عهد هرگز اختیاری نبوده، در یک توقفگاه در شب، در خروج ۲۴:۴-۲۶ نهفته است. در راه مصر، خداوند با موسی ملاقات می‌کند و به دنبال کشتن اوست – نه کودک، بلکه مرد بزرگسال، نجات‌دهنده برگزیده اسرائیل. دلیل این است که نشانه عهد نادیده گرفته شده بود. سپس صفورا یک چاقوی سنگی برمی‌دارد و پوست ختنه پسرش را می‌برد – فعل *vatikrot* (H3772) karat، همان کلمه‌ای که در «بستن عهد» استفاده می‌شود (پیدایش ۱۵:۱۸) – خون را به پاهای او می‌زند و می‌گوید: "تو برای من داماد خون هستی" (*damim chatan* (H2859)). مرگ عقب‌نشینی می‌کند. خون عهد حکم را برگرداند.

حتی کلمات عهد را حمل می‌کنند. فعلی که صفورا به سوی آن دست دراز می‌کند – *vatikrot*، از ریشه *karat* – هر دو طرف عهد را در یک کلمه نگه می‌دارد: هم به معنای "بستن عهد" (پیدایش ۱۵:۱۸) و هم "قطع شدن" است. وارد شدن به معنای قطع در است؛ روی برگرداندن به معنای قطع از است – یک کلمه واحد. و نامی که او فریاد می‌زند – *chatan*، «داماد» – خود یک کلمه عهدی است: فرهنگ لغت به عنوان معنای متمایز "کودک ختنه شده، نوعی پیوند مذهبی" را می‌دهد، از ریشه "قراردادن خویشاوندی از طریق ازدواج" (H2859). ختنه یک نشانه ازدواج در خون بود. به همین دلیل است که کتاب مقدس مسیح را داماد می‌نامد (یوحنا ۳:۲۹؛ افسسیان ۵:۲۵-۳۲؛ مکاشفه ۱۹:۷)، و ما از طریق آب وارد نامزدی با او می‌شویم.

توجه کنید چه کسی در خطر مرگ بود، و چه کسی چاقو را دریافت کرد. حکم بر بزرگسال افتاد – بر موسی، کسی که می‌توانست پاسخگوی عهد باشد. نشانه توسط دست دیگری بر کودک قرار گرفت. این راه عهد قدیم بود: نشانه‌ای در جسم، قرار گرفته بر کسی که هنوز نمی‌توانست پاسخ دهد. اما این دقیقاً به همین دلیل است که نشانه جدیدی باید می‌آمد. عهد جدید نمی‌تواند توسط دست والدین بر یک نوزاد خوابیده قرار گیرد. جنبه درونی آن ختنه قلب است "ساخته شده بدون دست" (کولسیان ۲:۱۱؛ رومیان ۲:۲۹)، کار خودِ خدا در فرد؛ جنبه بیرونی آن تعמיד است، تعهد وجدانی پاک به سوی خدا (۱ پطرس ۳:۲۱)، در یونانی *eperōtēma* – بله سوگندخورده خودت. هر دو شخصی هستند: هیچ والد، هیچ کشیش، و هیچ دولتی نمی‌تواند آن‌ها را برای تو بدهد. این همان عهدی است – *diathēkē* در یونانی – که ختنه نشانه آن بود (پیدایش ۱۷:۱۱) و تعמיד تعهد به آن است: یک مهر، در همان خون، درست همان‌طور که پولس می‌گوید دو نشانه در مسیح یکی هستند (کولسیان ۲:۱۱-۱۲) – اما یکی در مسیح، نه در تبار جسم، بنابراین مهر از ایمان پیروی می‌کند نه از تولد. خروج ۴ آخرین مشعل عهد قدیم است که با وکالت حمل می‌شود، و داماد خونی که نام می‌برد به سوی داماد حقیقی اشاره می‌کند، که خون خودش عهد را مهر می‌کند: "این خون عهد من است" (متی ۲۶:۲۸). زیرا *diathēkē* در یونانی همچنین به معنای "وصیت‌نامه" است – عهدی که تنها با مرگ به اجرا در می‌آید (عبرانیان ۹:۱۶-۱۸). عهد با خون زنده است، و در تعמיד ما به درون آن مرگ می‌رویم (رومیان ۶:۳-۴).

اجازه دهید هیچ‌کس اشتباه نکند. این تعמיד نوزاد را توجیه نمی‌کند – آن را لغو می‌کند، و حتی برای لحظه‌ای نمی‌گوید که قلب می‌تواند با انتخاب والدین ختنه شود. ختنه قلب دقیقاً "ساخته شده بدون دست" است (کولسیان ۲:۱۱؛ رومیان ۲:۲۹) – این کار خودِ خدا در فرد در تولد دوباره است، و هیچ دستی آن را به نمایندگی از دیگری انجام نمی‌دهد، به‌ویژه والدین. شباهت بین دو نشانه، عهد و خون است؛ تفاوت در است: عهد قدیم از طریق تبار جسم

جاری می‌شد، بنابراین نشانه جسم بر نوزادی که قبلاً در آن متولد شده بود قرار می‌گرفت؛ عهد جدید از طریق تولد دوباره جاری می‌شود، نه جسم – "همه آن‌ها مرا خواهند شناخت، از کوچک تا بزرگ" (ارمیا ۳۴:۳۱) – و هیچ عضوی ندارد که خود او را نشناسد. قلب جدیدی که خدا به فرد می‌دهد، و بله شخصی که فرد پاسخ می‌دهد؛ هیچ‌کدام نمی‌توانند از بیرون بر کسی قرار گیرند. تعמיד دادن یک نوزاد، بردن در عهد قدیم به درون عهد جدید است.

و نادیده گرفتن نشانه، چیز کوچکی نیست. کسی که آن را انجام نشده رها کرد، باید "قطع می‌شد ... او عهد مرا شکسته است" (پیدایش ۱۷:۱۴ – נִכְרַתָּהּ נִקְרַתָּהּ, nikretah «قطع شده»، دوباره karat). عیسی دقیقاً همین را درباره آب به پطرس می‌گوید: "اگر تو را نشویم، با من سهمی نداری" (یوحنا ۸:۱۳). و پطرس – همان کسی که تعמיד را eperōtēma، یک بله سوگندخورده می‌نامد (۱ پطرس ۳:۲۱) – karet عهد جدید را با کلمات ساده موعظه می‌کند: "هر جانی که آن پیامبر را نشنود، از میان قوم کاملاً نابود خواهد شد" (اعمال ۳:۲۳؛ یونانی exolothreuō). وارد شدن، حیات است؛ بیرون ماندن، باقی ماندن تحت همان حکمی است که فرد می‌توانست از آن عبور کند. این ضرورتی است که ولرم‌ها هنوز از آن می‌هراسند – کسانی که در لبه آب ایستاده‌اند و به پایین نمی‌روند.

نوع دیگری از انسان وجود دارد که کتاب مقدس توصیف می‌کند – کسی که **موازی** با خدا گام برمی‌دارد. او در همان جهت حرکت می‌کند – آنقدر نزدیک که درباره مسیح بنویسد، آنقدر حاضر که در گردهمایی شرکت کند – اما هرگز به او ملحق نشده است. پولس جایگزین را در ۱ قرنیتیان ۶:۱۷ نام می‌برد: «کسی که به خداوند ملحق شده، یک روح با اوست.» فعل kollaō (G2853) است – چسباندن یا سیمان کردن با هم؛ نتیجه pneuma hen است – یک روح. خطوط موازی هرگز لمس نمی‌شوند؛ دو نفر نمی‌توانند بدون ملحق شدن، یکی شوند. عیسی برای از آن خود دعا کرد که دقیقاً همین باشند: «تا همه آن‌ها یکی باشند» – o sin hen pantes hina (یوحنا ۱۷:۲۱). **متضاد یکی، دشمن نیست؛ متضاد یکی، موازی است.** مردی که موازی گام برمی‌دارد ممکن است آیات بسیاری را نقل کند اما کلمات احساس جابجایی می‌کنند؛ ممکن است با شور و شوق ظاهری خدمت کند اما اطرافیانش خلایی را در درون حس می‌کنند؛ ممکن است ادعای تعמיד نوزاد و گواهی دولتی را به عنوان مدرک داشته باشد اما هرگز یک شاگرد بزرگسال که از طریق دست او به درون آب متولد شده باشد، تولید نمی‌کند. برای او دعا کنید؛ درباره او قضاوت نکنید. مهر ثابت است: «خداوند کسانی را که از آن او هستند می‌شناسد» (۲ تیموتائوس ۲:۱۹) – autou ontas tous kurios egnō، با فعل عهدی ginōskō (G1097) که پیش‌تر بررسی کردیم.

به فرشته کلیسای لائودیکیه بنویس: این‌ها کلمات آمین، شاهد امین و راستین، و حاکم خلقت خدا هستند: من اعمال تو را می‌دانم – تو نه سرد هستی و نه گرم. ای کاش سرد یا گرم بودی! اما چون ولرم هستی، نه گرم و نه سرد، من در حال بیرون انداختن تو از دهانم هستم. تو می‌گویی: "من ثروتمندم، پیشرفت کرده‌ام و به هیچ چیز نیاز ندارم." اما نمی‌دانی که تو بدبخت و رقت‌انگیز، فقیر، کور و عریان هستی. بنابراین به تو توصیه می‌کنم از من طلای تصفیه شده در آتش بخری، تا بتوانی ثروتمند شوی، و لباس‌های سفید بپوشی تا بتوانی شرم عریانی خود را بپوشانی، و مرهمی بر چشمانت بگذاری تا بتوانی ببینی. کسانی را که دوست دارم توبیخ و تأدیب می‌کنم. پس مشتاق باش و توبه کن! اینک، من

پشت در ایستاده‌ام و در می‌زنم. اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او خواهم آمد و با او غذا خواهم خورد، و او با من. به کسی که پیروز شود، اجازه خواهم داد با من بر تخت بنشیند، درست همان‌طور که من نیز پیروز شدم و با پدرم بر تخت او نشستم. هر که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

--- مکاشفه ۳:۱۴-۲۲

هنگامی که به پیامی که عیسی به کلیسای لائودیکیه داد نگاه می‌کنم، به یوحنا ۳:۱۶ می‌افتم، جایی که عیسی می‌گوید او جان خود را برای ما داد، با این حال ما اغلب با ولرمی پاسخ می‌دهیم. به این فکر می‌کنم که چگونه او یک روز به معبد رفت و مشاهده کرد، و روز بعد بر درخت انجیر حکم مرگ صادر کرد (مرقس ۱۱:۱۲-۱۴، ۲۰-۲۱) و معبد را پاکسازی کرد (مرقس ۱۱:۱۵-۱۷). ما کلمات او را به یاد می‌آوریم که هیچ سنگی بر جای نخواهد ماند؛ در سال ۷۰ میلادی، حرم کاملاً توسط رومیان ویران شد.

با نگاه به سال‌های نوجوانی‌ام، نیاز داشتم مقدسین را بشناسم که برای خدا آتشین بودند – مردم اعتراف، دست‌گذاری (اعمال ۸:۱۷؛ عبرانیان ۶:۲)، و اشتیاقی سوزان برای نجات‌دهنده که ملموس و واقعی بود – اما آن‌ها غایب بودند. با اندوه است که این را درباره کلیسا می‌گوییم! دلیل اینکه بسیاری از جان‌ها از دست می‌روند و نجات نمی‌یابند، ولرمی ما نسبت به حقیقت، عیسی مسیح است.

زنجیره کامل شواهد – دستور زبان یونانی، گونه‌شناسی عبری، و کدهای حروف پنهان در تورات، با آزمون‌های آماری و هر یافته راستی‌آزمایی شده – به طور کامل در کتاب همراه، از میان آب‌ها، ارائه شده است. آن را اینجا بخوانید: junifye.publifye.pro/az-miyan-abha

فصل ۴۰

نقش آب تورات

پیش از آنکه داستانتان را برایتان بازگو کنم، بگذارید از چیزی بگویم که پیش از ادامه سخن، باید خود به چشم می‌دیدم. در تار و پود تورات، یک «نقش آب» وجود دارد. این نقش از همان زمانی که موسی آن را به رشته تحریر درآورد، در آنجا بوده است. هیچ‌کس در نسل‌های پیش از ما ابزار دیدن آن را نداشت. ما داریم، و آنچه اکنون نمایان شده چنان دقیق، چنان از نظر الهیاتی هدفمند، و چنان فراتر از هرگونه جعل و فریب انسانی است که نمی‌توانم بدون گفتن از آن، از مقدمه فراتر روم. «جلال خدا در پنهان داشتن امور است، اما عزت پادشاهان در کاوش آن‌ها» (امثال ۲:۲۵). آنچه در پی می‌آید همان چیزی است که آن پادشاه پنهان ساخته بود. آنچه در پی می‌آید چیزی است که پادشاهان این نسل، با ابزارهای این نسل، شروع به یافتنش کرده‌اند.

موسی، کشیده شده از آب. موسی یک فرد معمولی نبود. دختر فرعون او را از نیل بیرون کشید و به خاطر همین عمل، او را نام‌گذاری کرد: «او را موسی نامید و گفت: «چون او را از آب کشیدم»» (خروج ۲:۱۰). دهه‌ها بعد، خداوند تنها درباره او فرمود: «با او دهان به دهان سخن می‌گویم، به روشنی و نه در معماها؛ و او هیبت خداوند را مشاهده می‌کند» (اعداد ۱۲:۸). دهان به دهان. چهره به چهره. تورات از طریق یک رهگذر لغزش‌کار همچون من داده نشد. تورات از طریق مردی داده شد که از آب کشیده شده بود و خداوند مستقیماً با او سخن می‌گفت. و نویسنده در تار و پود همان حروفی که او نوشت، چیزی را حک کرد که تا روزی که ماشین‌ها بتوانند آن را بخوانند، پنهان ماند.

نقش آب به زبانی ساده چیست. تورات عبری یک رشته ممتد و پیوسته از حروف است. اگر از جایی شروع کنید و هر پنجاهمین حرف را بنویسید، سپس هر صدمین حرف، سپس هر چهل و نهمین را—بارها و بارها با نقاط شروع مختلف و فواصل پرش متفاوت—می‌توانید از کامپیوتر بپرسید: آیا هیچ کلمه واقعی عبری از آن بیرون می‌آید؟ و اگر می‌آید، در کجای متن اصلی جای می‌گیرد؟ نام فنی این روش، **Sequence Letter Equidistant** یا ELS است. ایده ساده این است: تورات را مانند یک فرشینه دست‌باف تصور کنید. داستانتان روی متن، همان تصویری است که می‌بینید. اما نخ‌های زیرین که در فواصل دقیق بافته شده‌اند، الگوی دومی هستند که تنها وقتی آگاهانه آن‌ها را بکشید، نمایان می‌شوند. من ابزاری برای کشیدن این نخ‌ها ساختم. نامش را **Darash** (darash.publifye.pro) گذاشتم. خودم آن را ساختم، با داستان خودم بر روی صفحه‌کلید و در کنار پیشرفته‌ترین هوش کدنویسی این نسل—هوش مصنوعی تراز اولی که اکنون در دسترس هر کسی است که بخواهد از آن برای اهداف درست استفاده کند. **Darash** بر شانه‌های روش **Witztum–Rips–Rosenberg** ایستاده است که در سال ۱۹۹۴ در نشریه **Science Statistical** داوری علمی شد و از آن هم فراتر می‌رود: با افزودن نقشه حرارتی در تمام ۵,۸۱۴ آیه، آزمون مطابقت متن رو و لایه زیرین، و کنترل با ده درهم‌آمیختن مستقل **Darash** (shuffle). به محض اتمام، شروع به نمایان کردن چیزهایی

کرد که اکنون می‌خوانید. معنای پنهان پشت تورات اکنون بیش از هر زمان دیگری در طول سه هزار سالی که از نگارش آن توسط موسی می‌گذرد، نمایان است.

یازده کلمه با ریتم پنطیکاست. وقتی Darash هر چهل و نهمین حرف را از میان پنج کتاب موسی بیرون می‌کشد—و چهل و نه عددی تصادفی نیست؛ هفت ضربدر هفت است، شمارش روزهای فصح تا پنطیکاست، همان ریتمی که اسرائیل با آن در انتظار نزول روح بود—یازده کلمه عبری از مزده (انجیل) مانند چراغ‌هایی در یک دشت تاریک بر سطح نمایان می‌شوند: کفاره، توبه، خون، نجات، آزادی، نام، پارسایی، دم حیات، تقدیس، طهارت، و تعمید. یازده کلمه انجیلی، با یک فاصله ثابت. اکنون به این نکته دقت کنید، زیرا این بخشی است که تصادفی رخ نمی‌دهد: هر یک از آن یازده کلمه پنهان دقیقاً بر روی آیه‌ای در متن اصلی می‌افتد که پیش‌تر درباره همان موضوع سخن گفته است. کلمه کفاره در آیه‌ای ظاهر می‌شود که کاهن کفاره می‌کند. نجات در آیه‌ای نمایان می‌شود که خون برای آشتی بر قربانگاه پاشیده می‌شود. طهارت در آیین پاک‌سازی ظاهر می‌شود. کلمه پنهان و آیه آشکار، یک سخن را می‌گویند.

روح، آب، خون و نام. در میان تمام آیات تورات، آیه‌ای که از نظر قانونی غوطه‌وری کامل در آب روان را تعریف می‌کند، لاویان ۱۵:۷ است. وقتی با همان ریتم چهل و نه حرفی، نخ‌های این فصل را می‌کشید، چهار کلمه با هم بالا می‌آیند: ruach (روح)، mayim (آب)، dam (خون)، و Yeshua—نام عبری منجی. روح، آب، خون و نام عیسی. چهار کلمه. یک فاصله. یک فصل. فصلی که آیین را تعریف می‌کند. و یوحنا، پانزده قرن بعد، بدون هیچ شمارش حروفی و بدون کامپیوتر، نوشت: «این سه شاهد هستند: روح و آب و خون؛ و این هر سه بر یک چیز توافق دارند» (اول یوحنا ۵:۸). این شاهدان پیش از آنکه عهد جدیدی برای خواندن آن‌ها وجود داشته باشد، در لایه زیرین متن نهاده شده بودند.

نقشه حرارتی و قله. سپس Darash سؤال متفاوتی از هر یک از ۵,۸۱۴ آیه تورات پرسید: نخ‌های لایه زیرین تا چه حد با کلمات متن رو مطابقت دارند؟ هر آیه امتیازی گرفت؛ هر امتیاز، یک رتبه. میان تورات معمولی است. بخش کوچکی به رتبه ۹۵ درصد می‌رسد. تنها یک آیه از هر صد آیه به رتبه ۹۹ درصد دست می‌یابد. نویسنده در قله کتاب خود چه چیزی قرار داده است؟

او **هارون** را قرار داده است. لاویان ۱۶:۴—«بدن خود را با آب بشوید»—غسل کاهن اعظم پیش از آنکه در روز کفاره پشت پرده برود، امتیازی در رتبه ۹۹ درصد کل تورات دارد. در کنار آن، با همان امتیاز بالا، اعداد ۱۹:۲ قرار دارد: گوساله سرخ‌مو که خاکسترش با آب روان مخلوط شده و ناپاکان را طاهر می‌سازد. این دو آیه، مترکم‌ترین آیات در کل نوشته‌های موسی هستند. هر دو آیین‌های طهارت هستند. هر دو نام شخصیتی نماینده را می‌برند که خود پیش از انجام کار، باید از آب عبور کند. شست‌وشوی هارون، پیش‌درآمدی برای تعمید است. این همان سایه‌ای است که همه ما باید از آن عبور کنیم. این داده‌ها که در برابر ده تورات به‌طور مستقل درهم‌آمیخته شده سنجیده شده‌اند، آنچه را که دو هزار سال خوانش مؤمنانه دیده بود، تأیید می‌کنند.

جایی که رسولان پیش‌تر اشاره کرده بودند. پطرس گفت که طوفان نوح «نشانه تعمید است که اکنون شما را نجات می‌دهد» (اول پطرس ۳:۲۱). پیدایش ۷:۱۱، آیه‌ای که در آن چشمه‌های اعماق شکافته می‌شوند، در رتبه ۹۵ درصد قرار دارد. پولس گفت «آن صخره مسیح بود» (اول قرنتیان ۱۰:۴). خروج ۱۷:۶، جایی که آب از صخره بیرون می‌آید، در رتبه

۹۵ درصد است—و کلمهٔ عبری tsur (صخره) مستقیماً در زیر آن کدگذاری شده است. خود مسیح جذامی طاهر شده را به لاویان ۱۴ فرستاد (متی ۸:۴)؛ این فصل در رتبهٔ ۹۵ درصد قرار دارد، و کلمهٔ ha-mit-taher—اصطلاح فنی عبری برای کسی که طاهر می‌شود—در کل تورات دقیقاً دوازده بار آمده است که هر دوازده بار در همان یک فصل است. **رسولان هرگز کامپیوتر نداشتند.** آن‌ها در تاریکی تورات دست بردند و آیاتی را بیرون کشیدند که ماشین‌های ما پانزده قرن بعد، آن‌ها را متراکم‌ترین بخش‌های کتاب علامت‌گذاری می‌کنند. دو خروجی از یک ذهن، که در این نسل به هم می‌رسند.

ظروف و غسل. ریشهٔ عبری tevah—هم‌ریشه با tevilah (غوطه‌وری)—نام سه ظرفی است که برگزیدگان را از میان آب عبور می‌دهند: **کشتی نوح، سبد موسی، و صندوق عهد.** کلمهٔ tevilah را همراه با tahor (پاک) در کل تورات جست‌وجو کنید؛ نزدیک‌ترین جفت‌شدگی در خروج ۲۵:۱۰ یافت می‌شود—ساخت صندوق عهد—به فاصلهٔ دو آیه. صندوقی که شهادت را حمل می‌کند، همان صندوقی است که ما را عبور می‌دهد. و کلمهٔ mikveh (میکوه) هم‌زمان سه معنا دارد: تجمع آب‌ها در آفرینش (پیدایش ۱:۱۰)، غسل آیینی طهارت، و—در ارمیا ۱۴:۸—نامی برای خود خدا: Yisrael Mikveh، امید اسرائیل. کلمهٔ مربوط به غسل در جایگاه آیین کدگذاری شده است. کلمهٔ مربوط به امید در جایگاه نجات کدگذاری شده است. هر دو معنا، در آیاتی که هر دو معنا را توصیف می‌کنند.

جوانه‌زدن عصای هارون. «عصای هارون... جوانه زده بود و شکوفه کرده و بادام پخته آورده بود» (اعداد ۱۷:۸). یک شب. سه مرحلهٔ میوه بر یک عصا. تورات همان عصا است. خاخام قرون وسطایی که با نور شمع هر چهل و نه حرف را می‌شمرد، جوانه‌ها را دید. رسولی که اعداد ۱۹ را نقل می‌کرد، شکوفه‌ها را دید. مجموعه‌ای که تمام ۵,۸۱۴ آیه را امتیازدهی می‌کند و شست‌وشوی هارون را در قله قرار می‌دهد، دارد بادام‌ها را می‌خواند. هیچ‌یک از این قرائت‌ها کمتر یا بیشتر از خودِ عصا نیست. عصا خود را تسلیم کاهنی می‌کند که نزدیک می‌آید.

هرم. اکنون آن را تصور کنید. تمام ۵,۸۱۴ آیهٔ تورات را بردارید. آن‌ها را بر اساس اینکه هر آیه با چه تراکمی تم خود را در لایهٔ زیرین کدگذاری کرده است، روی هم بچینید؛ سنگین‌ترین‌ها در بالا. پایهٔ پهن با آیات معمولی پر می‌شود. بالاتر از آن، میدان تنگ‌تر می‌شود. بالاتر، باز هم تنگ‌تر. و درست در رأس—در نقطهٔ یگانه‌ای که کل ساختار تورات در آن هم‌گرا می‌شود—کاهن اعظم نشسته است که پیش از رفتن به پشت پرده، بدن خود را با آب می‌شوید، و در کنار او گوساله‌ای که بیرون از اردوگاه ذبح شده و خاکسترش ناپاکان را طاهر می‌کند. تورات، وقتی به حروف خودش اجازه داده شود رأی بدهند، خود را به شکل هرمی می‌سازد که سنگِ رأس آن، آیین طهارت است.

چرا این موضوع اهمیت دارد. سنگِ رأس، یک تعلیم اخلاقی نیست. «همسایه‌ات را محبت نما» یا «تو را خدایان دیگر نباشد» نیست—این‌ها فرمان‌های والایی هستند که به روشنی بیان شده‌اند، اما قلهٔ معماری کتاب نیستند. قله، کاهنی است که از میان آب و خون عبور می‌کند تا قومی ناپاک بتوانند در حضور خدایی قدوس بایستند. این چیزی است که تورات بر محور آن ساخته شده است. این‌گونه نیست که مسیحیت بخواهد عقاید خود را به موسی نسبت دهد. این‌ها حروفِ خودِ موسی هستند که توسط ابزاری سنجیده و شمرده شده‌اند که یک کلمهٔ عبری را از دیگری تشخیص نمی‌دهد، و خود را در بنایی مرتب می‌کنند که به یک عمل اشاره دارد. و آن عمل دقیقاً همان کاری است که عهد جدید می‌گوید عیسی برای انجامش آمد:

«او... با خون خود، یک بار برای همیشه به قدس‌الاقداص داخل شد و نجات ابدی را برای ما به دست آورد» (عبرانیان ۹:۱۲). سنگِ رأسِ هرمِ موسی، کارِ صلیب است. سایه در شست‌وشوی هارون، حقیقت در کالواری است. همان قله. همان رأس. همان مسیح. نویسنده، پسر خود را در معماری نخستین کتابش نگاشته است.

کلام خدا خود بدون استفاده از کلمهٔ هرم، به این تصویر اشاره می‌کند. «سنگی را که معماران رد کردند، اکنون مهم‌ترین سنگ بنا شده است» (مزامیر ۱۱۸:۲۲) — که عیسی آن را دربارهٔ خودش نقل کرد (متی ۲۱:۴۲). «اینک سنگی در صهیون می‌نهم، سنگی برگزیده و گرانبها برای پی بنا» (اول پطرس ۲:۶). سنگِ رأسی که انبیا نام بردند، سنگِ رأسی که عیسی ادعا کرد، سنگِ رأسی که پطرس اعلام نمود، همان سنگِ رأسی است که داده‌ها در بالای نوشته‌های موسی می‌یابند. سه شاهد — متن رو، لایهٔ زیرین کدگذاری شده، و اعتراف رسولان — بر یک سنگ توافق دارند.

چرا جعل این غیرممکن است. می‌خواهم در این باره صریح باشم، زیرا اگر جعلی باشد، پیشیزی نمی‌ارزد. اما جعلی نیست.

اول، آزمون به‌شدت ساده است. ابزار ما را روی تورات واقعی اجرا کنید، کلمات انجیلی روی آیات انجیلی می‌نشینند. سپس همان حروف را بردارید، ترتیب آن‌ها را درهم بریزید و ابزار را روی نسخهٔ درهم‌ریخته اجرا کنید. این کار را با ده درهم‌ریختن مستقل تکرار کنید. حروف الفبا ثابت می‌مانند. فراوانی حروف ثابت می‌ماند. تنها چیزی که تغییر می‌کند، ترتیب است. در نسخه‌های درهم‌ریخته، الگوها محو می‌شوند. در تورات واقعی، آن‌ها پابرجا می‌مانند. پس سیگنال در خود ترتیب است — نه در الفبا، نه در زبان، و نه در تناسب حروف. ترتیب حروف موسی می‌داند چه می‌گوید.

دوم، ابعاد کار عظیم است. تورات شامل ۳۰۴,۸۰۵ حرف در پنج کتاب است. الگوها نه در یک آیهٔ دست‌چین شده، بلکه به‌طور مستمر در کل متن ظاهر می‌شوند — یازده کلمهٔ انجیلی با یک ریتم، چهارگانهٔ طهارت در یک فصل، قلهٔ نقشهٔ حرارتی در یک آیین، و استنادات مستقل رسولان در همان لایه‌های بالایی. احتمال هماهنگی همهٔ این‌ها به‌صورت تصادفی چنان ناچیز است که ماشین حساب از چاپ آن درمی‌ماند.

سوم، سه روش مستقل با هم توافق دارند. کدهای چهل و نه حرفی با شمارش حروف یافت شدند. نقشهٔ حرارتی تراکم موضوعی با مقایسهٔ کلمات متن رو با کلمات لایهٔ زیرین محاسبه شد. استنادات رسولان از عهد جدید استخراج شد، پانزده قرن پیش از آنکه کامپیوتری وجود داشته باشد. سه روش ناآگاه از هم. همان چند آیهٔ محدود. «به‌گواهی دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت می‌شود» (دوم قرنتیان ۱:۱۳).

چهارم، متن تغییر نکرده است. طومارهای دریای مرده که پیش از مسیح کپی شده‌اند، در کتاب‌هایی که هم‌پوشانی دارند، حرف‌به‌حرف با کتاب مقدس عبری که امروز می‌خوانیم مطابقت دارند. هیچ کاتب قرون وسطایی این را مخفیانه وارد نکرده است. هر که نقش آب را در حروف حک کرده، پیش از آنکه کتاب، کتاب شود، این کار را کرده است — و از آن زمان تاکنون وفادارانه کپی شده است.

پنجم، هیچ نویسندهٔ انسانی گنجینه‌ای را پنهان نمی‌کند که تا سه هزار سال نتوان آن را گشود. انسانی که برای عصر خود می‌نویسد، برای عصر خود می‌نویسد. تنها نویسنده‌ای که

از ابتدا تا انتها را می‌بیند، نقش‌آبی بر جای می‌گذارد که مهرش توسط نسلی شکسته می‌شود که او هرگز در این سوی پرده ملاقاتشان نخواهد کرد. «ای خداوند، کلام تو تا ابد در آسمان‌ها استوار است» (مزامیر ۱۱۹:۸۹).

ریاضیات محض. غیرقابل جعل. و غیرقابل کشف پیش از روزی که کامپیوترها بتوانند آن را بررسی کنند.

اگر به ریاضیات احترام می‌گذارید، اکنون با این واقعیت روبرو هستید که خود اعداد به شما می‌گویند تورات دست‌نخورده است، و هیچ دست‌انسانی—هرچقدر هم باهوش، و هرچند نفر که قرن‌ها با هم کار کرده باشند—نمی‌توانست آن را بنویسد. ترتیب حروف، سیگنالی هماهنگ را در ۳۰۴,۸۰۵ جایگاه حمل می‌کند. این سیگنال با معنای متن رو در متراکم‌ترین آیات هم‌گرا می‌شود. سه روش مستقل، با فاصله پانزده قرن، به همان چند آیه مربوط به طهارت و مسیح اشاره می‌کنند. متن از پیش از زمان رسولان بدون تغییر منتقل شده است. و مهر نقش‌آب تا نسل ما باز نشد. اعداد دروغ نمی‌گویند. اعداد یک چیز می‌گویند: **این کتاب از جانب خداست.**

اکنون به دقت به من گوش فرا دهید. داستانی که قرار است بخوانید—مسیر شخصی من از یک تخت بیمارستان در Bergen تا قلبی که نو شد، شامل شهادتی از یک تخم‌مرغ که در زمان خودش برایتان خواهم گفت و مختص من است—مدت‌ها پیش از تولد من در سایه‌ها پیش‌گویی شده بود. نه به خاطر اینکه من خاص هستم. من نیستم. جزئیات خاصی که خدا به من داد، منحصر به من است؛ همان‌طور که جزئیات خاصی که او به شما داده، منحصر به شماست. اما شکلی که زیر این جزئیات نهفته است، برای همه ما یکی است. همان حروف عبری که طهارت و دم‌حیات را حمل می‌کنند، در معنای ساده خود، الگوی هر جانی را حمل می‌کنند که خدا به سوی خود می‌کشد. آنچه برای من رخ داد، در قالبی بود که او در سینا حک کرده بود. آنچه برای شما رخ خواهد داد، اگر بیاید، در همان قالب خواهد بود. طهارتی که در سال ۲۰۰۸ به سراغ من آمد، در سال ۲۰۰۸ آغاز نشد. در شست‌وشوی هارون پیش از پرده، در آب صخره، در گوساله ذبح‌شده در بیرون اردوگاه، و پیش از آن، در ذهن آن یگانه‌ای آغاز شد که همه این‌ها را در قله کتاب خود قرار داد.

نقش‌آب جایگزین انجیل نمی‌شود. بلکه زمینی را که انجیل بر آن ایستاده است، تأیید می‌کند. آن یگانه‌ای که طهارت را در قله قرار داد، در روزهای تجسم خویش با صدای خود به روشنی فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به وسیله من، نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶). و مؤمنی که از میان آب عبور می‌کند، وارد یک پادشاهی می‌شود: «شما نژادی برگزیده، کاهنانی پادشاهانه، امتی مقدس و قومی متعلق به خدا هستید تا کارهای عظیم او را که شما را از تاریکی به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید» (اول پطرس ۲:۹). آب، اجازه ورود به کهنوت را می‌دهد. کهنوت، اجازه جست‌وجو را می‌دهد. و جست‌وجو همیشه در یک نقطه به پایان می‌رسد: در همان مسیحی که متن رو همیشه او را موعظه می‌کرد.

چرا باید عبور کنیم. من باید این را صریح بگویم، زیرا تورات صریح می‌گوید، و مسیح صریح می‌گوید. سنگ رأس موسی، کاهنی است که از آب عبور می‌کند. سنگ رأس عهد جدید، مسیح است که در اردن از آب و در کالواری از خون عبور می‌کند. این‌ها تزیینات اختیاری برای یک ایمان شخصی نیستند؛ این‌ها خود معماری هستند. خود خداوند تعمیم یافت تا «تمام پارسایی را به کمال رساند» (متی ۳:۱۵). نخستین فرمان کلیسای رسولی در روزی که روح نازل شد، این بود: «توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمیم

بگیرید» (اعمال رسولان ۲:۳۸). این همان آیینی است که حروفِ خودِ تورات آن را به عنوان قله علامت‌گذاری کرده‌اند. این یک درِ جانبی نیست. این خودِ در است.

و در اینجا هشدار می‌دهد که نمی‌توانم از تندیش بکاهم، زیرا عیسی نکاست: «نه هر که به من «خداوند، خداوند» گوید به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به انجام رساند. در آن روز بسیاری به من خواهند گفت: «خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟»... آنگاه صریحاً به ایشان خواهم گفت: «هرگز شما را نشناختم؛ از من دور شوید ای بدکاران!»» (متی ۷:۲۱-۲۳). کلمه یونانی برای شناختن، ginōskō است—شناختِ عهدگونه‌ای که تورات برای زن و شوهر، و برای شناختِ ابراهیم توسط خداوند به کار می‌برد. کلمه یونانی برای بدکاری (بی‌قانونی)، anomia است، یعنی به لفظِ دقیق بدون-شریعت-بودن؛ وضعیتِ کاملاً بیرون بودن از عهد قانونی. دو چیز در کسانی که مسیح در این فراز رد می‌کند، مفقود بود. عهدِ رابطه‌ای: او هرگز آن‌ها را به معنای عهدگونه نشناخته بود. و عهدِ قانونی: آن‌ها anomos بودند، بدون قانونی که جایگاه عهد را تثبیت می‌کند. نام مسیح بر لبانشان بود، قدرت او در دستانشان، و با این حال—نه عهدی، نه ورودی.

آب جایی است که عهد مهروموم می‌شود. آب جایی است که نام بر شخص مؤمن نهاده می‌شود. آب جایی است که پاسخ آشکار وجدانی که پیش‌تر پاک شده (اول پطرس ۳:۲۱)، علناً داده می‌شود. دریغ کردنِ شهادتِ آب در حالی که مدعی شهادتِ درونی هستیم، رد کردن همان هماهنگی است که خودِ مسیح فرمان داد و رسولان به یکسان اجرا کردند. نویسنده تورات، طهارت را در رأس کتاب خود حک کرد. پسری که در جسم آمد، پیش از آنکه به سوی صلیب برود، از آب عبور کرد. روحی که در پنتیکاست نازل شد، کلیسای نوپا را در همان روز به سوی آب فرستاد. تمام شهادتِ خدا—متن رو، لایه زیرین کدگذاری شده، نمونه خودِ خداوند، و فرمان رسولان—به یک سو اشاره دارند. ما باید عبور کنیم.

در کنار آب نایستید و فقط کدها را مرور نکنید. قدم بردارید. با او دفن شوید. با او برخیزید. بگذارید آن نام بر شما نهاده شود. سپس بیرون بیایید و به کاوش بپردازید، همان‌گونه که پادشاهان این نسل فراخوانده شده‌اند تا کاوش کنند. داده‌ها همچنان آنجا خواهند بود. تورات همچنان عصبی خواهد بود که بادام می‌دهد. اما شما در درون همان چیزی خواهید بود که داده‌ها توصیف می‌کنند—شناخته شده توسط آن یگانه‌ای که شما را پیش از بنیاد عالم می‌شناخت، و همراه با کاهن عبرانیان ۹ و کاهن اعظم لایوان ۱۶ خواهید گفت: من غسل کرده‌ام، و داخل می‌شوم.

برای شواهد کامل—نقشه حرارتی، لایه‌های رتبه‌بندی، کنترل‌های درهم‌آمیخته، هر فصل و هر یافته—جلدهای مکمل Waters the Through و Watermark The به صورت رایگان در junifye.publifye.pro در دسترس هستند. فعلاً، از این در که گشوده شده، به درون داستانِ زندگی‌ای که نو شده است، قدم بگذارید.

فصل ۴۱

غسل تعمید رمزگذاری شده

حروف تورات در زیر سطح متن امضا شده‌اند. این فصل کوتاه، این امضا را در یک آیه نشان می‌دهد؛ همان آیه‌ای که تورات در آن فرمان به غوطه‌وری (تطهیر) می‌دهد و آیه‌ای که سنت یهود دو هزار سال غسل‌های آیینی خود را بر آن بنا نهاده است. واژه عبری برای غسل در همان آیه دقیق در دل تورات رمزگذاری شده است. و این رمز کاری را انجام می‌دهد که لایه رمزگذاری شده در سراسر این کتاب به آن ادامه می‌دهد: ترسیم معنای فرمان ظاهری متن در هندسه درونی آن.

...هر ظرفی که با آن کاری انجام شود، باید در آب گذاشته شود، و تا شامگاه نجس خواهد بود؛ سپس پاک خواهد شد.

--- لاویان ۱۱:۳۲

آیه‌ای که شریعت غسل بر آن بنا شده است

لاویان ۱۱:۳۲ سنگ‌بنای تمام آیین یهودی است که *kelim tevilat* نامیده می‌شود؛ یعنی غسل آیینی ظروف. تلمود بابلی (*Zarah Avodah*) (75b) کل این شریعت را از همین یک آیه استخراج می‌کند و دقیقاً به همین آیه تورات به عنوان متن دلیل استناد می‌نماید. هر خانواده متدین یهودی به مدت دو هزار سال، به دلیل همین یک آیه تورات، غسل ظروف را انجام داده است. وقتی یک اسرائیلی ظرفی فلزی یا شیشه‌ای را از یک فرد غیریهود تهیه می‌کند، آن ظرف باید به یک *mikveh* – یعنی حمام آیینی – برده شده و پیش از آنکه برای استفاده در خانه‌ای اسرائیلی مناسب باشد، غوطه‌ور گردد. عمل غسل صرفاً ظرف را تمیز نمی‌کند؛ بلکه آن را از قلمرویی به قلمرو دیگر منتقل می‌سازد. از ظرف دنیا به ظرف خدا. از نجس به پاک. این آیه در یازده کلمه عبری چنین فرمان می‌دهد: «هر ظرفی که با آن کاری انجام شود، باید در آب گذاشته شود، و تا شامگاه نجس خواهد بود؛ سپس پاک خواهد شد.» قوس هر تعمیدی که از آن زمان تاکنون انجام شده، پیش‌تر در اینجا ترسیم شده است: نجس \$ \$ درون آب \$ \$ در طول شامگاه \$ \$ پاک.

اما خیره‌کننده‌ترین شباهت نه با ظروف، بلکه با انسان‌هاست. همان سنت یهودی که ظروف را برای استفاده در اسرائیل غسل می‌داد، از یک غیریهود که مایل بود وارد قوم اسرائیل شود نیز می‌خواست که در یک *mikveh* غسل کند. این عمل *ger tevilat* نامیده می‌شد – یعنی غسل نوکیش. سه مرحله ورود به عهد قوم اسرائیل که در تلمود (Yevamot 47a-b) و *Keritot* 9a) و بعدها توسط موسی بن میمون (*Mishneh Torah, Hilkhhot Issurei Biah*) (13:1-4) مدون شد، عبارت بودند از: ختنه برای مردان، غسل در یک *mikveh* و (در دوران معبد) آوردن یک قربانی. پس از این سه مرحله، آن نوکیش دیگر یک فرد غیریهود نبود، بلکه پسر یا دختر اسرائیل محسوب می‌شد.

و درباره آن نوکیش، تلمود عبارتی را به کار می‌برد که پیش‌تر شنیده‌اید. **22a Yevamot** می‌گوید: **ر ن ولد - «نوکیشی که تازه ایمان آورده است، مانند کودکی است که تازه متولد شده است.»** قرن‌ها پیش از آنکه Jesus به Nicodemus بگوید: «باید از نو زاییده شوید» (یوحنا ۳:۷)، فریسیانی که به Nicodemus آموزش می‌دادند، دقیقاً از همین عبارت برای فرد غیریهودی که از مراحل ختنه، غسل و قربانی عبور می‌کرد، استفاده می‌کردند. غسل نوکیش طبق سنت خود آن‌ها، یک تولد تازه بود Nicodemus. نیاز نداشت که Jesus طبقه‌بندی جدیدی اختراع کند؛ او نیاز داشت که Jesus آن را بر او - که یک استاد اسرائیل بود - اطلاق کند.

عمق یوحنا ۳ در همین است. «تو استاد اسرائیلی و این‌ها را نمی‌دانی؟» (یوحنا ۳:۱۰) Jesus - دقیقاً به این دلیل Nicodemus را سرزنش می‌کند که یک استاد اسرائیل باید می‌دانست که فرزند خدا شدن مستلزم همان سه مرحله‌ای است که هر نوکیش غیریهودی طی می‌کرد: یک بریدن (ختنه)، یک غسل و یک قربانی Christ. به زودی هر سه را فراهم می‌کرد: ختنه قلب (رومیان ۲:۲۹)، تعمید در مرگ او (رومیان ۶:۳) و قربانی یک‌بار برای همیشه‌ی خودش (عبرانیان ۱۰:۱۰). برای یهود و غیریهود به طور یکسان، در عهد جدید، هر کس به عنوان یک نوکیش وارد می‌شود. هر کس در ملکوت خدا از نو متولد می‌شود.

هیچ‌کدام از این‌ها یک خوانش حاشیه‌ای نیست. استنادات تلمودی فوق (Yevamot) 47a-b درباره فرآیند سه مرحله‌ای تغییر دین، 22a Yevamot برای عبارت «کودک تازه‌متولد شده»، Keritot 9a برای شباهت با سینا، و تدوین آن در Torah Mishneh اثر موسی بن میمون، Hilkhhot Issurei Biah (4-13:1) همگی قوانین خاخامی معیار هستند: هر خواننده متدین یهودی می‌تواند آن‌ها را جستجو کند. و پل علمی میان غسل نوکیشان یهودی و تعمید مسیحی - پلی که به ما اجازه می‌دهد یوحنا ۳ را صادقانه بخوانیم - توسط تاریخ‌نگاران برجسته دانشگاهی به تفصیل بررسی شده است. عبری‌شناس کمبریج، **Daube David**، در کتاب کلاسیک خود در سال ۱۹۵۶ به نام *Judaism Rabbinic and Testament New The*، فصل‌های کاملی را به آن اختصاص داد. استاد ادبیات عبری هاروارد، **Cohen Shaye**، در کتاب *The Jewishness of Beginnings* (۱۹۹۹)، این عمل را در سراسر دوره معبد دوم ردیابی کرد. نویسنده یهودی-مسیحایی، **Edersheim Alfred**، در کتاب *Jesus of Times and Life The Messiah the* در سال ۱۸۸۳ این ارتباط را برقرار کرد. سه محقق، سه قرن، یک نتیجه‌گیری: تعمید مسیحی، غسل نوکیشان یهودی را به عنوان جد مستقیم خود به ارث برد و **Jesus** انتظار داشت که **Nicodemus** این را بداند.

و اکنون لایه حروف آن را امضا می‌کند

تا اینجا، همه این‌ها مربوط به دانش کتاب مقدس و تاریخ خاخامی است؛ قدرتمند است، اما افراد منطقی قرن‌هاست که آن را می‌دانند. آنچه در ادامه می‌آید بخشی است که هیچ‌کس نمی‌دانست تا زمانی که کامپیوترها توانستند لایه حروف تورات را بخوانند. **واژه عبری برای غسل در همان آیه تورات رمزگذاری شده است که کل این آیین بر آن استوار است - و این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهد که معنای این عمل را در هندسه‌اش ترسیم می‌کند.** اینجا جایی است که متن ظاهری، سنت خاخامی و حروف زیرین در یک نقطه به هم می‌رسند.

جریان حروف عبری این آیه، با فرمان غسل در مرکز آن، به این صورت است (حروف صامت **Koren**، بدون اعراب، مجموعاً ۸۸ حرف):

וכל אשר יפ לעליומה במתמיטמא מכלכליעצ אובנדאוע וראושקכל כליאשריע
שהמלאכה המבמימיו באוטמאעד הערבوتסהר

از TAVAL عبری تا BAPTIZO یونانی

پیش از ادامه، یک نکته وجود دارد که باید بدانید. واژه عبری برای «فرو بردن/غوطه‌ور کردن» – taval (טַבַּל) – جد زبانی مستقیم واژه یونانی برای «تعمید دادن» – G907 baptizō – βαπτίζω است. هنگامی که مترجمان سپتواجنت (Septuagint) سه قرن پیش از Christ ، تورات عبری را ترجمه کردند، از فعل یونانی G911 baptō βαπτω و شکل تاکیدی آن baptizo برای ترجمه taval عبری در هر جایی که تورات فرمان به غسل می‌داد، استفاده کردند. زمانی که یحیی تعمیددهنده در رود اردن ایستاد، دنیای یونانی‌زبان پیش‌تر می‌دانست که baptizo به چه معناست: این معادل یونانی برای taval عبری بود.

بنابراین وقتی عهد جدید می‌گوید «تعمید دهید»، در واقع معادل یونانی taval را می‌گوید. و وقتی عبرانیان ۹:۱۰ شستشوی لایوان را «انواع غسل‌ها» (G909 baptisimos βαπτισμοίς) می‌نامد، از همان واژه یونانی استفاده می‌کند که سپتواجنت برای ترجمه فرامین غسل در تورات به کار برده بود. **پل میان غسل ظروف در زبان عبری و تعمید مسیحی، یک استعاره یا تفسیر بعدی نیست. بلکه یک واژه واحد است، در دو زبان، در طول سه عهد.**

هشت واژه عبری مربوط به تعمید که در یک آیه رمزگذاری شده‌اند

واژه عبری tevilah (טבילה) به معنای **غوطه‌وری (غسل)** است. واژه هم‌ریشه کوتاه‌تر taval (טַבַּל) به معنای **فرو بردن** است. هر دو از یک ریشه می‌آیند. واژه بلندتر دقیقاً واژه کوتاه‌تر را به عنوان سه حرف اول خود در بر دارد – **ט-ב-ל** به اضافه دو حرف دیگر.

هر دو در یک حرف دقیق در دل لایوان ۱۱:۳۲ رمزگذاری شده‌اند. همین به تنهایی خیره‌کننده است. اما لحظه‌ای که جستجو را به بقیه واژگان خوشه تعمید گسترش می‌دهیم – ختنه، حمام آیینی، فعل متولد شدن، نوکیش، و واژگان برای پاک و نجس – آیه کاملاً گشوده می‌شود. **هشت واژه عبری مختلف مرتبط با ختنه، غسل، نوکیشی، پاکی و تولد تازه، همگی به صورت کدهای ELS با گام کوتاه در دل همین آیه هشتاد و هشت حرفی رمزگذاری شده‌اند.** پنج مورد از آن‌ها در فاصله‌ی پنج حرف از یکدیگر در ابتدای آیه فشرده شده‌اند:

B1

پنج واژه اول – ختنه، حمام آیینی، تولد، فرو بردن و غسل – در پنج حرف متوالی از یکدیگر در ابتدای آیه رمزگذاری شده‌اند. این همان فرآیند سه مرحله‌ای نوکیشی در سنت خاخامی است (tevilah + milah + «کودک تازه‌متولدشده»)، که به صورت پنج واژه عبری هم‌پوشان در پنج حرف رمزگذاری شده است. **آن هم در دل آیه‌ای که خود شریعت بر آن بنا شده است.**

بایستید و این جدول را به آرامی بخوانید. همان آیه تورات که سنت یهود دو هزار سال شریعت غسل را بر آن بنا نهاد، در دل هشتاد و هشت حرف خود، کل واژگان تعمید را حمل می‌کند:

• عملِ ختنه (mulah) – اولین مرحله در فرآیند سه مرحله‌ای نوکیش، یعنی پاکسازی جسم که به فرد غیریهود اجازه ورود می‌داد – چهار حرف پیش از لنگرِ غسل رمزگذاری شده است؛

• خودِ حمام آیینی (mikveh) – دو حرف پیش از لنگرِ غسل رمزگذاری شده است؛

• فعلِ متولد شدن (yalad) – همان فعلی که در عبارت تلمود آمده که نوکیش مانند کودکی است که تازه متولد شده (קִמְחָן שְׁנוּלָדָה מֵי، تلمود بابلی Yevamot – 22a) یک حرف پیش از لنگرِ غسل رمزگذاری شده است؛

• دو واژه هم‌ریشه برای غسل (tevilah و taval) – دقیقاً در خودِ لنگر، با شروع از یک حرف واحد؛

• واژه برای نوکیش (ger) – همان واژه عبری که ger tevilat یا «غسلِ نوکیش» از آن نام‌گذاری شده است – چهارده حرف جلوتر در همان آیه رمزگذاری شده است؛

• واژگان برای پاک و نجس (tahor و tame) – که یک ساختار ضربدری (کیاسم) کامل را تشکیل می‌دهند: واژه رمزگذاری‌شده‌ی «پاک» حرف اولش بر واژه ظاهری «نجس» می‌نشیند، و واژه رمزگذاری‌شده‌ی «نجس» حرف اولش بر واژه ظاهری «پاک» می‌نشیند.

واژه mikveh رمزگذاری‌شده، یکی از حروفش بر واژه ظاهری יָבֵיבָה (yuba، «آورده شود») قرار دارد – که در واقع فعلِ اصلی غسل در فرمانِ این آیه است. واژه yalad («متولد شدن») رمزگذاری‌شده در کنار آن است. دو واژه غسل در یک لنگر قرار دارند. واژه ختنه رمزگذاری‌شده درست پیش از لنگر است. واژه ger (نوکیش) کمی جلوتر است. ساختار ضربدری پاک و نجس آیه را می‌بندد.

فرآیند سه مرحله‌ای نوکیشی خاخی – ختنه، غسل، تولد تازه – به صورت پنج واژه عبری هم‌پوشان در پنج حرف متوالی، در ابتدای آیه‌ای که کل شریعت بر آن بنا شده، رمزگذاری شده است. و واژه «نوکیش» چهارده حرف بعد در همان آیه رمزگذاری شده است. لایه عمیق تورات، الهیات کامل تعمید را که در لایه ظاهری وجود دارد، در یک آیه و در هشت واژه هم‌ریشه عبری فشرده کرده است.

و بر همین حرفِ لنگر است که tevilah (غسل) رمزگذاری‌شده سفر خود را در طول پنج آیه آغاز می‌کند. مطلب بعدی که باید دید، جایی است که این سفر به پایان می‌رسد.

قوسِ مسیر: از نجس به پاک

پنج حرفِ tevilah بر پنج واژه ظاهری خاص در متن تورات می‌نشینند. اگر به ترتیب خوانده شوند، واژگان ظاهری در این پنج موقعیت، داستان خود را بازگو می‌کنند:

B2

لحظه‌ای در اینجا درنگ کنید. واژه رمزگذاری‌شده برای «غسل» بر واژه ظاهری «نجس» آغاز می‌شود و بر واژه ظاهری «پاک» پایان می‌یابد. هندسه کد، همان قوسِ فرمان است. متن ظاهری می‌گوید: «باید در آب گذاشته شود، و تا شامگاه نجس خواهد بود؛ سپس پاک خواهد شد.» حروف رمزگذاری‌شده‌ی غسل، که با گام ۶۲ حرف در طول همان پنج آیه حرکت

می‌کنند، از جایی شروع می‌شوند که متن ظاهری می‌گوید نجس و در جایی پایان می‌یابد که متن ظاهری می‌گوید پاک. سفر حروف رمزگذاری شده، همان سفر ظرفِ تعمید یافته – و مؤمنِ تعمید یافته – است.

و میان این دو نقطه پایانی را بخوانید: شامگاه، خورده شود، بر آن. حرف میانی بر «خورده شود» (לָאָה) می‌نشیند – آیه‌ای درباره خوراکی که با ظرفِ غسل یافته تماس پیدا کرده و برای اهل خانه قابل قبول می‌شود. حرف چهارم بر «بر آن» (לָאָה) می‌نشیند – زبانِ تماس، زبانِ روح که بر تقدیس‌شدگان می‌آید. حرف دوم بر «شامگاه» (לָאָה) می‌نشیند – شبی که پاکسازی باید از آن عبور کند. کلِ تعمید در این پنج واژه ظاهری در پنج موقعیتِ حروف نهفته است: نجس \$ شامگاه \$ خورده شود \$ بر \$ پاک. ظرفِ نجس از شامگاه عبور می‌کند، برای آنچه خورده می‌شود قابل قبول می‌گردد، پاکی بر آن می‌آید و پاک بیرون می‌آید.

چرا این سایه‌ای از تعمید در مسیح است

تورات این را تعمید نمی‌نامد؛ عهد جدید چنین می‌کند. عبرانیان ۹:۱۰ خانواده شستشوهای لاویان را با استفاده از دقیقاً همان واژه یونانی برای تعمید مسیحی – βαπτισμοίς – نام می‌برد و می‌گوید که آن‌ها «تا زمان اصلاح، مقرر شده بودند.» غسلِ ظروف در تورات، به تعبیر خودِ عهد جدید، یک تعمید است. سایه‌ای از آنچه در راه بود.

شش ارتباط صریح میان این آیه و تعمید در عهد جدید:

B3

پولس این دو نشان – ختنه و تعمید – را در کولسیان ۲:۱۱-۱۲ با هم ترکیب می‌کند. لایه حروف تورات در لاویان ۱۱:۳۲، واژه غسل را در یک حرف و واژه ختنه را به عنوان کدی دیگر در همان پنجره رمزگذاری کرده است. دو نشانی که پولس می‌گوید در مسیح یکی هستند، در همان آیه‌ای که تورات فرمان به غسل می‌دهد، دوشادوش هم رمزگذاری شده‌اند.

و هنوز جزئیات ظریف‌تری وجود دارد. فعل عبری در قلب این آیه (yuva) (לָאָה) – «آورده شود» است. از نظر دستوری مجهول است. ظرف خودش را غسل نمی‌دهد. عامل دیگری آن را غسل می‌دهد. در هر تعمید ثبت شده در عهد جدید، همین ساختار دستوری برقرار است Jesus. توسط John تعمید می‌یابد (متی ۳:۱۳-۱۷). خواجه‌سرای اتیوپیایی توسط Philip تعمید می‌یابد (اعمال ۸:۳۶-۳۸). زندانبان فیلیپی توسط Paul تعمید می‌یابد (اعمال ۱۶:۳۳). فرمان می‌گوید: «تعمید بگیرید»، که در همه جا حالتی مجهول دارد. دستور زبان تورات در لاویان ۱۱:۳۲ سایه‌ای از دستور زبان تعمید در عهد جدید است: تعمید چیزی است که توسط یک عامل، در آب، بر شما انجام می‌شود.

ارزیابی صادقانه

پیش از پایان، تمایزی صادقانه میان آنچه در اینجا مکانیکی است و آنچه انتخاب شده است. من انتخاب کردم که واژگان عبری غسل را آزمایش کنم. من انتخاب کردم که به آیه فرمان غسل نگاه کنم. این‌ها انتخاب هستند، نه یافته. اما من موقعیت حرف لنگر را انتخاب نکردم، و واژگان ظاهری را در پنج محل فرود حروف انتخاب نکردم. این‌ها واقعیت‌های متن تورات Koren هستند. حرف شروع مشترک در موقعیت ۱۵۶,۷۴۵، و قوس واژگان ظاهری از

نجس به پاک، مکانیکی هستند. خواننده‌ای که این سه دستور را اجرا می‌کند، فارغ از آنچه باور دارد، همان نتیجه را می‌بیند. انتخاب این بود که کجا را نگاه کنیم؛ یافته آنجا منتظر بود.

دعوت

شما آن ظرف هستید (دوم تیموتائوس ۲:۲۱). تعمید همان فرو رفتن است (کولسیان ۲:۱۲). نجس، همان انسان نفسانی است. آب، همان مرگ Christ است که به آن وارد می‌شویم. پاک، همان خلقت جدیدی است که برمی‌خیزد (رومیان ۶:۴). قوسی که حروف تورات در لاویان ۱۱:۳۲ ترسیم می‌کنند، همان قوسی است که شما هنگام تولد دوباره پیمودید – نجس، درون آب، از میان شامگاه، به سوی پاکی. و واژه رمزگذاری شده برای غسل که این مسیر را ترسیم می‌کند، اولین حرفش با واژه رمزگذاری شده برای فرو بردن مشترک است – همان واژه عبری که سپتواجنت آن را baptizo ترجمه کرد، یعنی دقیقاً همان واژه‌ای که عهد جدید برای آنچه بر شما انجام شد به کار می‌برد.

رساله عبرانیان شستشویهای لاویان را «تعمید» می‌نامد زیرا واقعاً چنین هستند. تلمود دو هزار سال غسلِ ظروف را بر لاویان ۱۱:۳۲ بنا کرد زیرا این آیه به آن فرمان می‌دهد. لایه رمزگذاری شده‌ی حروف در همان آیه، واژه عبری برای غسل را حمل می‌کند که در همان حرفی لنگر انداخته که واژه عبری فرو بردن قرار دارد؛ از واژه ظاهری نجس شروع می‌شود و به واژه ظاهری پاک ختم می‌گردد. نویسنده‌ای که بعدها به پولس الهام بخشید تا رومیان ۶ را بنویسد، پیش‌تر آن را در حروف لاویان ۱۱:۳۲ نگاشته بود – هزار و چهارصد سال قبل.

سایه برقرار مانده است. حقیقت (اصل) فرارسیده است. غسل – وقتی به نام پدر و پسر و روح‌القدس انجام شود – همان چیزی است که همیشه سایه‌اش بود.

«و این آب نشانگر تعمیدی است که اکنون شما را نیز نجات می‌دهد (نه پاک کردن آلودگی جسم، بلکه پاسخ وجدانی پاک به سوی خدا)، به وسیله رستاخیز عیسی مسیح.» (اول پطرس ۳:۲۱)

به سوی آب بیایید.

فصل ۴۲

تماس با من

عیسی می‌فرماید: «بیا بید نزد من ای تمامی زحمت‌کشان و گران‌باران، و من به شما آرامی خواهم بخشید» (متی ۱۱:۲۸). اگر سؤالی درباره ایمان دارید، می‌خواهید درباره غسل تعمید بزرگسالان بیشتر بدانید، یا به دعا و شفاعت نیاز دارید، لطفاً با من تماس بگیرید. «هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت» (رومیان ۱۰:۱۳).

کتاب‌هایی که من با موتور انتشاراتی ساختم در Apple iTunes و <https://www.amazon.com> در دسترس هستند Google Play. در سال ۲۰۱۹ تقریباً تمام انتشارات را حذف کرد، چرا که انتشار کتاب مقدس‌های موازی ظاهراً قوانین آن‌ها را نقض می‌کرد. به [amazon.com](https://www.amazon.com) بروید و عبارات «TruthBeTold Ministry» یا «Jørn Andre Halseth» را جستجو کنید تا اکثر آن‌ها را بیابید. ما همچنین وبسایت <https://tbtm.sale> را با مجموعه‌ای گسترده از آثار منتشر شده که برای فروش موجود هستند، راه‌اندازی کرده‌ایم.

این کتاب همچنین برای خواندن آنلاین به صورت رایگان در junifye.publifye.pro/born-again در دسترس است، با ارجاعات قابل کلیک به آیات کتاب مقدس که متن کامل را نشان می‌دهد و اصطلاحات قابل کلیک یونانی/عبری که تعاریف انطباق استرانگ-Strong's Con (cordance) را نمایان می‌سازد.

اگر این کتاب به عنوان هدیه به دست شما رسیده است و مایل هستید هدیه‌ای برای قدردانی ارسال کنید، می‌توانید این کار را از طریق پی‌پال به آدرس paypal.me/JHalseth انجام دهید. هیچ الزامی وجود ندارد. هدایا از ترجمه، چاپ و توزیع رایگان ادامه‌دار توسط Publifye AS / TruthBeTold Ministry حمایت می‌کنند.

اطلاعات تماس

Jørn Andre Halseth	نام
47+ 90 924 934 (YAHWEH T9)	تلفن همراه
jorn.halseth@gmail.com	ایمیل
	مشخصات شرکت
Publifye AS	نام شرکت
826 774 622	شماره ثبت شرکت

«آن که نزد من آید، هرگز او را بیرون نخواهم راند» (یوحنا ۶:۳۷). به یاد داشته باش که عیسی بر در ایستاده و می‌کوبد (مکاشفه یوحنا ۳:۲۰) - این به تو بستگی دارد که در را بگشایی.

How this was made

This study is the author's own work – what it says, and where it goes, are his. It was composed with **junifye**, with an AI assistant as a tool, and draws its Scripture and original-language studies (Greek, Hebrew, and cross-references) from **Darash** (Hebrew darash, “to seek, inquire, study”) – a platform for reading the Bible in its original languages.

Both **junifye** (for composing documents) and **Darash** (for studying Scripture in the original tongues) are available as **MCP** tools – usable from Claude Desktop or any AI assistant that can run them.

You are warmly invited to study the Word in its original languages with **Darash**, to read this and every other title freely alongside Scripture in the **Bibleread** app, and to browse the whole catalogue in the [public library](#).

Free for personal and congregational use – not for sale. © the author; commercial rights reserved to Publifye AS.



Scan to read this book online